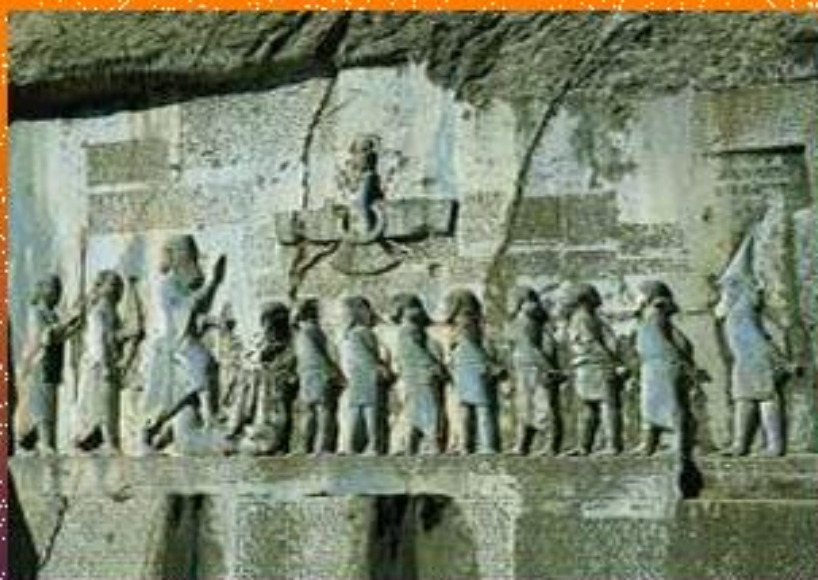


خلاصه تاریخ ایران

علیرضا گودرزی



سپهر

خلاصه تاریخ ایران

گردآورنده:

علیرضا گودرزی

(کارشناس ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی)

سرگروه درس تاریخ دبیرستانهای گیلانغرب

تکثیر: گروه آموزش متوسطه

اداره آموزش و پرورش شهرستان گیلانغرب

آذرماه ۱۳۸۳

تاریخ علمی است که زندگی کردن را می آموزد زیرا درس زندگی و آموختن آموزه های دیگران است. سرگذشت کسانی است که در زمان خود سرآمد روزگار بوده اند و دیده اند و شنیده اند آنچه را که ما در تاریخ میخوانیم. انسانی که همیشه گذشته را پیش روی داشته باشد کمتر به خطا میرود و گذشته یعنی تاریخ. تاریخ درسی است که گذشته را میگوید حال را می نگارد و آینده را گاه پیش بینی میکند. بنابراین آموختن آن امری است که کسی را از آن گریزی نیست. میخوانیم شاهانی را که به گذشته ننگریسته اند و معدوم شده اند و برعکس شاهانی که تاریخ خوانده اند و عیرت گزفته و عمل کرده اند.

کتاب های تاریخ دبیرستان هرچند مسئولیتی سنگین را بر دوش گرفته اند اما هرگز این مهم را به نحو احسن انجام نداده اند. امروزه متأسفانه درس تاریخ به دلیل عدم توجه به فعالیتها ضمن تدریس و استفاده از روش سخنرانی و معلم محوری و خشک بودن مطالب کتابها به عنوان درسی مرده و کم اهمیت جلوه میکند. که جاه دارد دبیران محترم تاریخ با ارائه راهکارهای مفید همت کنند و این مشکل را حل نمایند. از راه کارها استفاده از تکنولوژی روز یعنی اینترنت با سایتهای متنوع در زمینه تاریخ ایران و جهان و رایانه و نرم افزارهای علمی و خصوصاً تاریخی می باشد که جای دارد دبیران تاریخ برای تنوع در روش تدریس از این امکانات (در صورتی که در مدارس که تدریس مینمایند وجود دارد) استفاده بهینه به عمل آورند. استفاده از اطلس های تاریخ نیز بی نهایت در فهم مطالب موثر است که مدیران محترم می باست نقشه های تاریخی را تهیه و در اختیار دبیران بگذارند. و ...

و اما سرگروه تاریخ نیز وظیفه دارد در چها رچوب وظایف خود راهنمایی های لازم را بنماید هر چند در تخصص و تجربه دبیران بزرگوار تاریخ شهرستان گیلانغرب شکی نیست اما جزوه ای که فراهم گردیده به عنوان یک فرایند کمک آموزشی میتواند به دبیران ارجمند را در امر خطیر تدریس همراهی نماید. این جزوه با استفاده از منابع و مآخذ تاریخ ایران در اینترنت و کتابهای تاریخی نوشته شده است. که بدون شک دارای کاستیهای فراوانی است اما این کاستیها از دوچیز نشأت گرفته است از جمله بضاعت علمی اینجانب و کم بودن وقت بررسی و ... که انشا الله با

ایران باستان

ایران قبل از ورود آریاییها

سرزمین ایران قبل از ورود آریاییها محل سکونت افراد و اقوامی بوده است که درخشان ترین تمدن قبل از ورود آریاییها در ایران توسط آنان شکل گرفت. اقوام بومی ایران مراحل مختلف زندگی را با توجه به تنوع جغرافیایی این سرزمین سپری کرده اند. در ابتدا غار نشینی شکلی اولیه زندگی آنان بوده است که ابتدایی ترین شکل زندگی همراه با ساده ترین نوع معیشت یعنی صید و شکار و استفاده از دانه های گیاهان موجود در طبیعت را شامل شده است.

ابزارهای مورد استفاده در این دوره بسیار ساده و مشتمل بر ابزار سنگی و چوبی بوده است. رفته رفته کوچ نشینی شیوه جدید زندگی آنان گردید و با توجه به سکونت در طبیعت و قرابت بیشتر با آن انسان با کشاورزی آشنا گردید و تحولی عظیم در زندگی آنان رخ داد، بومیان ایران زمین مرحله جدید از زندگی خویش را آغاز نمودند و آن استقرار دایمی در یک منطقه، ایجاد ساختمان برای زندگی و تشکیل مزارع و پیرو آن روستاهای کوچک بود.

این سیر تحول از حدود ۹۰۰۰ سال پیش آغاز گردید و تا ورود آریاییها به ایران ادامه یافت مهمترین تمدن در ایران قبل از ورود آریاییها ایلامیان بودند. اقوام دیگری نیز علاوه بر ایلامیها در ایران سکونت داشته اند که برخی مراکز تمدنی آنها در:

شمال غربی:

تپه گوران در جنوب شرقی کرمانشاه

تپه علی کش دهلران در نزدیکی دزفول تپه گنج در نزدیکی کرمانشاه گوی تپه آذربایجان

غرب:

تپه گویان نهاوند تپه سلدوز در نزدیکی دریاچه ارومیه فلات مرکزی: تپه زاغه، در جنوب دشت قزوین تپه سیلک
کاشان

شمال شرقی:

تپه سنگ چخماق در شمال شاهرود

شمال:

تپه مارلیک گیلان

جنوب شرقی:

شهر سوخته سیستان

از مهمترین دستاوردهای این اقوام:

ساخت ابزارهای تولید کشاورزی، ساخت خانه های گلی با خشت های دست ساز پیدایش مهر، اختراع چرخ سفالگری و تهیه ظروف سفالی نقشدار، استفاده از فلز برای ساخت ابزار، ظروف و زیور آلات فلزی نظیر مس، ذوب فلز و قالبگیری آن و همچنین ساخت آشیایی از جنس استخوان که روی آنرا کنده کاری می کردند، شیشه، گل، سفال و سنگ و دفن مردگان با اشیاء شخصی و زیور آلات، همچنین مبانی اندیشه های دینی و فلسفی، نوشتن، پیدایش کاربرد اعداد دانش های ریاضی و ستاره شنایی. و همچنین مردمان (بومی) ایران زمین با همسایگان داخلی و خارجی خود دارای روابط تجاری و بازرگانی نیز بوده اند.

پژوهشگران اختراع سفال را به ایرانیان نسبت داده اند و عقیده دارند که زنان ایرانی سازنده اولین وسایل سفالی بوده اند و در ارایه آن مردان ایرانی با اختراع چرخ کوزه گری به این صنعت نوظهور آب و رنگ بیشتری بخشیده اند. چنانکه زیباترین نمونه های این ظروف و وسایل در گوشه و کنار سرزمین متمدنمان ایران یافت شده است.

دسته بندیهای اقوام مهاجر آریایی و محل استقرار آنان در ایران

بطور کلی هزاره اول قبل از میلاد را میتوان دوره پدیدار شدن رویداد های مهم در تاریخ ایران زمین دانست. چرا که این رویدادها تا حدود زیادی چهره این کشور متمدن را دستخوش تحولات عمیق و شگرفی نموده است. از آن جمله

ورود اقوام آریایی به ایران (زمان دقیق ورود آریایی ها به ایران در پرده ای از ابهام قرار دارد اما ...) و دیگری کاربرد روزافزون آهن.

زمان دقیق ورود آریاییها به ایران در پرده ای از ابهام قرار دارد اما سده هشتم قبل از میلاد مستند ترین زمان ورود قوم تازه وارد آریایی به ایران است. که هر یک بنا بر مسیر ورود و تشخیص بهترین مکان برای استقرار در گوشه ای از این سرزمین سکنی گزیدند. و با تشکیل دولت های ملوک الطوایفی رفته رفته تاریخ ایران را چشم انتظار وقوع تحولات جدید نمودند. این اقوام تحت عنوان قوم خود به نام مادها در مغرب باکتریها یا پارت ها(باخترها) در مشرق و پارسی ها در جنوب زندگی نوین خود را آغاز نمودند.

فرهنگ و تمدن ایلام (والتر هینس)^۱

^۱ مهمترین تمدن ایران قبل از ورود آریاییها (از ۳۰۰۰ - ۶۴۵ قبل از میلاد) تمدن ایلام در حوزه رود کارون پدیدار شده است و کشور سرزمین ایلام شامل: خوزستان ، لرستان ، پشتکوه و کوههای بختیاری بوده است. همچنین قسمتهایی از کردستان و کرمان را نیز در بر می گرفته و حدود آن از غرب به دجله و از شرق قسمتی از پارس، از شمال امتداد راهی که از بابل به همدان می رفت از جنوب خلیج فارس تا بوشهر بوده است. مهمترین شهرهای آن شوش، در نزدیکی اندیمشک و ماداکتو در ساحل رود کرخه و خانواده یعنی خرم آباد امروزیست.

از نژاد ایلامیان هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست ولی گروهی اعتقاد دارند که آنان از نژاد سیاهان بوده اند. کهن ترین زبان آنان آنزانی بوده که در ابتدا استفاده می شده ولی حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد متروک شده و جای آن را زبان سومری و زبان های سامی گرفته است هر چند که پس از گذشت زمان مجدداً زبان آنزانی مقام و منزلت خود را باز یافته است.

خط ایلامی از انواع خط میخی بوده و با خط بابلی و آشوری تفاوت داشته است. کتیبه هایی که از این زمان بدست آمده به زبان بابلی و سومری نگاشته شده است. مهمترین دوران در تاریخ ایلام دوران ایلام میانه است که به عصر طلایی ایلام نیز معروف است و پژوهشگران این دوره را دوران موج شکوفایی تمدن و قدرت ایلام دانسته اند.

مهمترین پایتخت ایلامیها منطقه شوش بوده است که بدلیل برخورداری از آب رود کارون صورت دشت حاصلخیزی را به خود گرفته بود که توجه اقوام همسایه را به خود جلب می کرد.

این مساله و همچنین وجود معادن در مناطق غربی ایران که مملو از منابع فلز بود و مورد احتیاج اقوام همسایه که همان مردمان میان دو رود نظیر آشور، کلد، بابل و غیره بودند سبب ایجاد ارتباط تنگاتنگ با آنان میگردد که شکل غالب این ارتباط را اغلب جنگ ها تشکیل میدادند زیرا اقوام همسایه ظاهراً عارت و حمله را برای بدست آوردن ما یحتاج خود به روابط مسالمت آمیز بازرگانی ترجیح میدادند. این شکل ارتباط در قرون آینده یعنی مهاجرت و سکونت آریاییها در ایران نیز به قوت خود باقی بود.

از نظر اعتقادی از مذهب این قوم آگاهی درستی در دست نیست ولی آنچه مسلم است اینست که ایلامیان نیز مانند سومریان جهان را پر از ارواح می دانستند. نام خدای بزرگ ایشان این شوشیناک بود که مختص پادشاهان و کاهنان بود مردم ایلام برای پرستش خدایان خود، معابدی می ساختند که مجسمه های خدایان نیز در آنها نگهداری می شد. مهمترین این معابد معبد چغازنبیل در نزدیکی شهر شوش به شکل زیگورات که پلکانهای هرمی شکل داشته اند ساخته شده است.

از مهمترین ویژگیهای تمدنی دیگر ایلامیها میتوان به ساخت ظروف سفالی، قیری، فلزی ، پیکره سازی، مهرسازی نقش های برجسته روی سنگ و معماری اشاره کرد که بارزترین توانایی هنری آنان را در تزیین ظروف فلزی با بدن و سر جانوران میتوان مشاهده کرد. در معماری نیز آجرهای لعاب دار آبی و سبز زیبایی خاصی به بناهایشان می بخشیده است. آنان احتمالاً اولین گروهی بوده اند که استفاده از آجرنمای لعابدار را در تزیین بناها ابداع کرده اند. باستان شناسان پیکره های بسیاری از الهه های مادر را در ایلام کشف کرده اند که این مساله نشانگر اعتقاد آنان به جاودانه بودن، قابل احترام بودن زن و حفظ و تداوم نسب خانواده توسط زن بوده است.

نوع حکومت در ایلام شیوه ملوک الطوایفی بوده است و خصوصاً حکومتها در مناطق کوهستانی به شکل مستقل یا نیمه مستقل عمل می کرده اند. ایلامیها مانند دیگر اقوام باستان چند گانه پرست بودند و رب النوع های طبیعی همانند: خورشید، زمین، ماه، رود و غیره را می پرستیدند و برای عبادت خدایان خویش مراسم مذهبی اجراء می کردند که همراه با تقدیم قربانی و نواختن موسیقی بود. آنان به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند و همراه مردگان خویش غذا و وسایل مورد نیاز زندگی را دفن می کردند. پرستش الهه های زن که نشان دهنده اعتقاد به زنانگی جاویدان است و پرستش مراهی که اثر در جادو داشت دو خصوصیت ویژه دین ایلامی ها می باشد.

متأسفانه بیشترین میزان اطلاع و آگاهی ما از تمدن ایلام منوط به متون مندرج در تورات و همچنین، برخی گل نوشته های میان دو رود است زیرا هنوز بدرستی رموز خط و زبان ایلامی کشف نشده است. ایلامیان سرزمین خود را هل تمی یا حتمی یعنی سرزمین خدا می نامیدند. ولی بدلیل اینکه همسایگان آنان آن سرزمین را ایلام می نامیدند تا کنون نام ایلام بر این تمدن باشکوه باقی مانده است.

تمدن ایلام به حیات خود ادامه داد تا اینکه با حمله آشوربانیسی پال پادشاه آشور در حدود سال ۶۴۵ قبل از میلاد دولت متمدن و قدرتمند ایلام منقرض گردید

از آغاز و چگونگی برپایی حکومت و نیز پیدایش تاریخ در ایلام، اطلاعاتی در دست نداریم. با نام ایلام KUR.NIM.KI.=Elam(a) نخستین بار در نامنامه شاهان سومری که در حدود سالهای ۲۱۰۰ ق.م. تنظیم شده است. برخورد می کنیم. بر اساس این نامنامه در حدود سالهای ۲۶۰۰ ق.م. فرمانروایی از شهر کیش (Kish) ایلام را فتح کند. در حماسه ای دیگر از سومریان فرمانروای شهر اوروک (Uruk) از فرمانروای ارت Aratta (شهداد کرمان) در خواست فلزهای گرانبها و سنگ لاجورد و صنعتگر کرده است. در حماسه ای از لوگل - بند (Lugal-banda) یکی دیگر از فرمانروایان اوروک آمده که وی از راه انشان Anshan/Anzan (بیضای فارس) بر ارت تاخته است. در زمان همین فرمانروا و دموزی (Dumuzi) - پادشاهی نیمه خدا - ایلامیان نیز بر بین النهرین تاخته اند.

بر اساس همین نامنامه، در حدود سالهای ۲۵۰۰ ق.م. ایلامیان بین النهرین را به تصرف در آورده و سه فرمانروا از سلسله اون به مدت ۳۵۶ سال (تعداد سالها را اسطوره ای باید به شمار آورد) بر آن سرزمین فرمانروایی کرده اند. در حدود سالهای ۲۴۵۰ ق.م. یکی از فرمانروایان شهر لگش (Lagash) از پیروزی خود بر ایلامیان سخن گفته است. در حدود ۸۰ سال از این یکی دیگر از فرمانروایان همین شهر مدعی پیروزی بر سپاهی مرکب از ۶۰۰ سرباز ایلامی که شهر را مورد حمله قرار داده بودند، شده است. باروی کار آمدن شروکین اکدی (Sharru-kin =سارگون اول) ۲۲۷۹ - ۲۳۳۴ ق.م. واقعه های تاریخی بیشتر صورت حقیقی به خود گرفته اند تا حماسی محض و اسطوره ای.

از زمان این پادشاهان بین النهرینی خاندان شروکین، نخستین بار با نام فرمانروایان واقعی جنوب ایران روبه رو می شویم. بر اساس دو نوشته شروکین، وی بر ایلام و ورهشی و رخشی Warahshi - مرهشی مرخشی Marahshi و پرش (Parashe) (قرنهای بعد) - تاخته غنیمتهای بسیار از شهرهای شوش و اون (مکان نامعلوم) بر گرفته است. در میان شکست خوردگان ایلامی دوباره با نام سنم - شیموت (Sanam -Chimut)، یک بار با عنوان حکمران (Ensi) و بار دیگر با عنوان نایب السلطنه (GIR/NITA) و لوه- ایشن (Luh- ishan) پسر پادشاه ایلام که هیشپ- رشینی (Hishep-Rashini) نام داشته و نیز یک داور و برادر پادشاه ورهشی و چند حکمران جزء دیگر، برخورد می کنیم.

گل نبشته ای یکتا که زمان نسخه برداری آن بایستی در حدود میانه سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۶۰۰ ق.م. بوده باشد به دست آمده است که در بردارنده نام دوازده پادشاه سلسله اوان می باشد . بر اساس این نبشته ، بنیانگذار سلسله اوان ، پلی (Peli) نام داشته است که متاسفانه نه از وی و نه از شش پادشاه پس از او ، هیچ گونه آگاهی در دست نداریم . فرمانروای هشتم این نامنامه ، لوه ایشن (Luhishan) است که به احتمال زیاد باید همان لوه -ایشن (Luh-ishan) نام برده شده در نبشته شروکین باشد. اگر این احتمال درست باشد ، آغاز سلسله اوان به حدود ۲۵۰۰ ق.م. می رسد .

فرمانروایان اکدی پس از شروکین نیز ، هر یک مدعی حمله به جنوب ایران و تصرف شهرهای آن بودند. سومین فرمانروای اکد ، من - ایشتو - سو (Man-ishtu-su) در نبشته ای می گوید که سپاهیان وی انشان (در فارس) (شری خوم / هوم (Sherihum) (مکان نامعلوم به احتمال در محدوده فارس) و سی و دو شهر را که بر کناره دریای پارس بوده اند ، به تصرف خود در آوردند. حکمران شوش (Ensi) در این زمان به نام اشیوم (Eshpum) (خود را بنده من - ایشتو - سو خوانده است . فرمانروای دیگر اکد ، نرام سین (Naram-Sin) نیز بر جنوب ایران تاخته تا شورش همگانی ملوخ (Meluthha) = ارت (شهداد کرمان) ، ورهشی و همه سرزمین انشان را سرکوب نموده است . نخستین گل نبشته زبان ایلامی به خط میخی مرسوم ، پیمان نامه ای میان وی و فرمانروایی نامعلوم از ایلام - شاید هیت (Hita) یازدهمین فرمانروای سلسله اوان - می باشد . آخرین فرمانروای سلسله اوان پوزور - این شوشینک (Puzur-In-Susinak) و یا تعبیر شادروان هینتز ، کوتیک - این شوشینک (Kutik-In-Shushinak) است که از وی سه نبشته به اکدی همراه با متن ایلامی متقدم ، به دست آمده است . وی در دو متن اکدی خود را " نیرومند " (Diannum) و پادشاه اوان (LUGAL/Shar Awanki) نامیده و در سومین متن ، خود را نایب السلطنه GIR.NITA= Shakkanakkom خوانده و نیز خود را فاتح هفتاد جای از جمله کیمش (Kimash) (میان جبل حرمین و زاب کوچک) و سیمشکی (Simashki) (جای نامعلوم) ، شهر یا سرزمینی که در آن قرن بعد خاستگاه سلسله جدید فرمانروایان ایلامی بوده ، شمرده است .

پس از سرنگونی اکدیان به دست گوتیان و تا برقراری سلسله سیمشکیان در ایلام ، در نبشته های بین النهرینی تنها دو مورد از ایلام یاد شده است : گودا (Gudea) فرمانروای لگش (به احتمال حدود ۲۱۲۴ - ۲۱۴۳ ق.م.) یک بار برای آراستن پرستشگاه شهر لگش به آن شهر رفته بودند یاد کرده است .

با به قدرت رسیدن سلسله سوم اور در بین النهرین (۲۰۰۴ - ۲۱۱۲ ق.م.) بار دیگر دشت خوزستان را زیر نفوذ و چیرگی پادشاهان این سلسله می یابیم . از زمانی شولگی (Shulgi) ، دومین پادشاه سلسله سوم اور (۲۰۴۷ - ۲۰۹۴ ق.م.) ، فرمانروایان شوش از سوی پادشاهان این سلسله تعیین می شده اند و همچنین ، مسافران بسیار میان شهر لگش در بین النهرین و شهرهای شوش ، ادمون (Adamdun) (جای نامعلوم) ، سبوم (Sabum) (جای نامعلوم) ، ورهشی (جای نامعلوم) ، هوهنوری (Huhnuri) = هنر (Hunar) زمان داریوش بزرگ ، به احتمال زیاد در نزدیکیهای باشت امروزی ، سیمشکی (جای نامعلوم) ، انشان (بیضای فارس) و سرزمین سو (KUR.SU) (جای در همین زمان ، پادشاهان اور با دادن دخترانی از خانواده خود به همسری حکمرانان شوش ، آنان را همپیمانان خود نگاه می داشتند . شولگی در سال هیجدهم پادشاهی خود یکی از دخترانش را به زنی فرمانروای انشان داد . شو- سین (Shu - Sin) (۲۰۲۹ - ۲۰۳۷ ق.م.) و ایبی - سین (Ibbi - Sin) نیز دختران خود را به همسری فرمانروایان زبشلی (Zabashli) (جای نامعلوم) و انشان دادند.

با مهاجرت هجوم گونه آموریان به بین النهرین و پدید آمدن سستی و ناتوانی در سلسله اور سوم ، ایلامیان برای رهایی از چیرگی بین النهرین ، سر به شورش برداشتند . از این رو ، ایبی سین وادارشد که در سالهای نهم و چهارده هم سلطنت خویش به هوهنوری (منطقه فهلیان) و ادمدون و اوان بتازد . سرانجام در سال ۲۰۰۴ ق.م. سپاهی از ایلامیان و مردم سو- به فرماندهی فرمانروای انشان که داماد - ایبی سین بوده - اور را به تصرف در آوردند و آخرین فرمانروای اور سوم را با خود به انشان بردند .

از شوش ، نامنامه ای به بابلی کهن به دست آمده است که در بردارنده نام دوازده پادشاه سلسله سیمشکی در شوش است . سه فرمانروای نخست این سلسله ، گیرنم (Girnamme) ، تزیت (Ebarti) به گواهی مدارک سومری می بایست همزمان با پادشاهان سلسله سوم اور بوده باشند و به احتمال ، تا حدود سال ۱۹۲۸ ق.م. در شوش فرمان می رانده اند . در این سال ، یکی از فرمانروایان شهر لارسا (Larsa) به نام گونگونوم (Gungunnum) (۱۹۰۶ - ۱۹۳۲ ق.م.) به جنوب ایران تاخته و تا انشان را به تصرف خود در آورده و به احتمال زیاد ، این حمله سبب سرنگونی سلسله سیمشکی ها شده است .

سلسله سوکل مخ (SUKKAL.MAH) (حدود سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م.)

عنوان سومری سوکل مخ (SUKKAL.MAH) در اکدی (Sukkalmahhu) متشکل از دو بخش (SUKKAL) پیامبر و فرمانروا و (MAH) بزرگ است . عنوان sukkal عنوانی بوده که فرمانروایان منصوب شده از سوی شاهان اور سوم در شوش به کار می برده اند که در ضمن اندک تشابهی نیز با واژه ایلامی sunkir,sukkir,sunki = شاه دارد . این دوره در تاریخ ایلام ، یکی از مستندترین دوره های تاریخی است . افزون بر نوشته سنگ بنا ها ، هدایا و نسخه های باز نویسی شده این دوره در دوره ایلامی میانه ، صدها نبشته حقوقی و اقتصادی به زبانهای سومری و اکدی نیز از این دوره بر جای مانده که به یاری آنها ، هم می توان از شیوه فرمانروایی سوکل مخ ها آگاهی پیدا کرد و هم، روزنه ای به درون جامعه ایلامیان آن زمان باز کرد .

در نبشته های حقوقی ، پس از طرح دعوا و نتیجه ، دو دعوا می بایستی به جان خدایان و سپس به جان سوکل مخ و سپس سوکل ایلام و سیمشکی (اغلب برادر کهتر سوکل مخ) و سوکل شوش (اغلب پسر یا نوه سوکل مخ) سوکند یاد می کردند . با مرگ سوکل مخ ، سوکل ایلام و سیمشکی جای وی را گرفت . سوکل شو شبه سوکل ایلام و سیمشکی می رسید و سوکل جدیدی (معمولاً " پسر سوکل مخ جدید) بر شوش گمارده می شد. زمان تقریبی برخی از سوکل مخ را می توان با توجه به نوشته های بین النهرینی تعیین کرد :

- ۱ . شیروکتوه / شیرو کتدوه (Shirtukt/duh) همزمان با شمشي ادد/ادو (Shamsi-Adad/Addu) .
- ۲ . سیوه – پلر – هوپک (Huppak-Siwe-Palar) و کودوزولوش اول همزمان با حمورابی پادشاه بابل (۱۷۵۰-۱۷۹۲ ق.م.) .

- ۳ . کوک نشور (Kuk-Nashur) با سال اول پادشاهی امی صدوق (Ammisaduqa) (۱۶۴۶ ق.م.) .
- سر سلسله سوکل مخ ها اپرتی (Eparti) (ابرت Ebarat) نام داشته است که تشابه اسمی بسیار با ششمین فرمانروای سیمشکی ها دارد . به یقین نمی توان گفت که آیا این دو ، یک شخص بوده اند یا نه ، اما احتمال یکی بودن آن دو ضعیف است . در نبشته ای از اپرتی به عنوان پادشاه انشان و شوش ، از شیلها (Shilhaha) سوکل مخ ، پدر سرزمین (ی) انشان و شوش ، ازاد / تهوشو (Add/ ttahushu) سوکل و Magistrate فرمانروای مردم شوش نام برده شده است . در نبشته های سالهای بعدی شاهان سوکل مخ و همچنین در دوره های ایلامی میانه ، خود را پسر خواهر (Rohushak) شیلها خوانده اند . به نظر می رسد که شیلها توانسته است بار دیگر قدرت ایلامیان را بر شوش پس از تاخت و تاز گونگونوم تثبیت کند (اندکی پیش از ۱۹۰۰ ق.م.) همچنین ، به

احتمال انتقال قدرت از سیمشکیان به سوکل مخ ها بدون پدید آمدن تغییراتی شدید بوده باشد. همزمان با روی کار آمدن سوکل مخ ها در ایلام، در میان فرمانروایان به دو شخص به نامهای ورد - سین (Warad-sin) (۱۸۲۳ - ۱۸۳۴ ق.م.) و ریم - سین (Rim-Sin) (۱۷۶۳ - ۱۸۲۲) از لارسا بر می خوریم که از نوادگان شخصی به نام پسر (Kudur-Mahuk) و شیمتی - شیلهک (Shimti-Shilhak) بوده اند. نمی توانیم منکر نفوذ ایلامیان این دوره بر بین النهرین در میان فرمانروایان قبیله ای شویم.

با ارتقای سیوه - پلر - هوپک و کودوزولوش، قدرت ایلام گسترش یافت. بر اساس نوشته های شهر ماری (Mari) (تل الحریری امروزی، در سوریه و نزدیک مرز عراق و بر کناره رود فرات)، سیوه - پلر - هوپک (که به صورت Seplarpak نوشته شده) شاه انشان و سوکل ایلام، اشنونا (بر کناره رود دیاله) را به تصرف در آورد. در حالی که نواحی گوتیوم (Gutium) - در کوههای زاگرس و بر کناره رود زاب کوچک - را نیز در تصرف داشت. در زمان کودوزولوش اول، دارنده مهری که به احتمال از شهر مرزی ملگیوم (Malgium) (به احتمال بر کناره رود دیاله) خود را غلام کودوزولوش (نوشته شده به صورت Kudusulush می خواند. در این زمان ایلامیان با در اختیار داشتن رودهای دیاله و زاب کوچک، پس از مرگ شمش ادد - پادشاه آشور - سرزمینهای شمالی بین النهرین و کناره های دجله را به تصرف خود در آوردند و به رودهای بالیخ و خابور رسیدند. در بابل، حمورابی قدرت بسیار یافت و در سال سی ام (۱۷۶۴ ق.م.) نیروهای متحد ایلام، اشنون (Eshnunna) و سوبرتو (Subartu) و ملگیوم را شکست داد و پس از آن دیگر شهر های بین النهرین را به تصرف خود در آورد. جانشین وی، سمسو - ایلون (Samau-Iluna) (۱۷۱۲ - ۱۷۴۹ ق.م.) نیز مدعی باز پس راندن ایلامیان و گوتیان به مرزهایشان شده است. پس از نیمه نخست قرن هیجدهم ق.م. مدارک بین النهرینی مربوط به فعالیتهای سیاسی سوکل مخ ها به گونه ای چشمگیر کاهش یافته است. بر اساس نوشته های یافت شده در شوش و برخی مدارک بین النهرینی همزمان، می توان گفت که فرمانروایی سوکل مخ ها، تا اوایل سده پانزدهم ق.م. به درازا کشیده است و از این رو طولانی ترین سلسله در ایلام بوده است.

خط و زبان

در مقایسه با بین النهرین آنچه از ایلام تا کنون به دست آمده بسیار اندک می باشد. این امر سبب شده است که آگاهی ما درباره زبان ایلام پیش از داریوش بزرگ، بسیار اندک باشد.

آنچه ایلامیان برای ما برجای نهاده اند ، به دو بخش اصلی تقسیم می شود:

- ایلام متقدم و ایلام نوشته شده به خط مرسوم میخی .

۱ . ایلام متقدم : نوشته های به دست آمده از ایلام متقدم ، در بردارنده سه گروه متمایز از یکدیگر است. نخستین گروه ، به احتمال از آن قرون پایانی هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم پیش از میلاد است که در شوش پیدا شده اند . این گروه در بردارنده عددها و رقمهایی همراه با شکل حیوانی اهلی است .گروه دوم ، به احتمال نوشته های دیوانی بوده است . در این نوشته ها، در حدود پنج هزار شکل یافت شده اند که به نظر می رسد ۴۰۰ تا ۸۰۰ مورد از آنها شکل اصلی بوده که به صورت شکل نگاری **Logogramme** به کار برده می شده اند . از سومین گروه ، نوزده نوشته به دست آمده که هفده نوشته آن از شوش است و یکی از شهداد کرمان و دیگری از تپه ای روبه روی تخت جمشید . این نوشته ها ، بر روی تندیسها وظروف و یا به صورت گل نبشته هایی بزرگ است. ازاین ۱۹ نبشته ، ۳ نبشته آن افزون بر خط ایلام دارای نبشته ای به زبان اکدی نیز هستند . شیوه خواندن شادروان هینتز (**W.Hinz**) و برداشت وی از این نوشته ، هنوز مقبولیت تام نیافته است .

۲. نوشته های خط میخی : نخستین نوشته های به دست آمده از ایلامیان به خط میخی مرسوم ، همزمان با سلسله اکد است . مهمترین نوشته این دوره ، پیمانی میان نرام سین (**Naram-sin**) پادشاه اکده (۲۲۱۸-۲۲۵۴ ق.م.) با پادشاهی از ایلام - که به نظر بیشتر ایلام شناسان نام وی هیت (**Hita**) یازدهمین فرمانروای سلسله اوان (**Awan**) می باشد.از زمان سرنگونی سلسله اکد تا میانه قرن سیزدهم پیش از میلاد، نوشته ای به زبان ایلامی به دست نیامده است. همه نوشته های به دست آمده از این چند سده ، به زبانهای سومری و اکدی است. با روی کار آمدن خاندان ایگی هلکی (**Igi/e-Halki**) بار دیگر به کارگیری خط و زبان ایلامی رونق گرفت و تا سالهای پایانی هخامنشیان ، ادامه یافت .

زبان ایلامی

زبان ایلامی ، زبانی است که تاکنون پیوند مستقیم آن با دیگر زبانهای منطقه دقیقاً" مسجل نشده است . زبانی است که از نظر دستوری پیوندی با افزودن پسوندهای گوناگون به پایان واژه و نیز ، میان وندهایی خاص و

پسوندهای ضمیری به ریشه فعل در سه صورت اصلی آن و بدون در نظر گرفتن جنس و یا حالت واژه در جمله ، مقصود خود را بیان می کرد . زبان ایلامی گرچه از نظر دستوری ساختار آسان را نشان می دهد ، ولی از نظر محتوایی به علت کمبود نبشته ها بجز از ایلام هخامنشی و نیز نبود فرهنگی تطبیقی با دیگر زبانهای همزمان ، از درک و فهم معنای راستین آن ناآگاهیم .

دولت ماد نخستین تجربه تشکیل دولت آریایی (دیاکنف)

این دسته از آریاییان پس از ورود به سرزمین ایران مسیر خود را در نواحی غربی و شمال غرب تا جاییکه سلسله جبال زاگرس قرار دارد ادامه دادند و سپس به دلیل نوع معیشت یعنی رمة گردانی، نواحی کوهستانی غرب را برای زندگی برگزیدند. و بدین ترتیب با اقوام بومی ایران که خود دارای تمدن بودند نظیر لولوبیها ، کاسی ها، گوتی ها و مانایی ها همسایه شدند. تقریباً همزمان با ورود مادها این منطقه صحنه تاخت و تاز اقوام ساکن بین النهرین (میان دو رود) که همسایگان نزدیک ایران زمین محسوب شدند گردیده بود که از مهمترین آنان آشوریان بودند که بهترین تمدن ایرانی یعنی ایلام توسط آنان به نابودی کشیده شده بود.

همچنین از سمت شمال اورارتو و از سمت جنوب ایلام آنان را تهدید می کرد. همین امر یعنی مساله خطر حمله و تاراج اقوام همسایه ساکنین بومی نواحی غرب، شمال غرب، جنوب و جنوب غربی ایران را به فکر تشکیل اتحادیه ای به نام ماننایی انداخته بود. هر چند این اتحادیه قدرت چندانی نداشت و امنیت آنها را در برابر حملات و یورش همسایگان تضمین نمی کرد. ولی به هر حال اولین تجربه ایجاد اتحادیه در هزاره اول قبل از میلاد بود. نام متحدان ماننایی در الواح آشوری ذکر شده است.

مادها کم کم پس از استقرار و اسکان در این نواحی خطر حملات همسایگان را مزه مزه کردند و با مشاهده ضعف اتحادیه ماننایی با الهام از تجربه این اتحادیه سعی در ایجاد یک ائتلاف قدرتمند نمودند که در برگیرنده همه اقوام آریایی و غیر آریایی ساکن نواحی غربی که پیکان حمله مهاجمان بسوی آنان متوجه بود شود و تحت یک هدف مشترک که در حفظ استقلال و هویت خود در برابر اقوام مهاجم خلاصه می شد. که این فکر پس از اندک زمانی منجر به تشکیل اولین دولت قدرتمند آریایی در ایران توسط مادها گردید. بدین منظور پس از شور و مشورت اقوام مادی با یکدیگر متحد شدند و بر آن شدند که بهترین شخص را که توانایی اداره اتحادیه را داشته باشد به رهبری

انتخاب کنند تا اینکه شخص مورد نظر یعنی دیوکس یا دیاکو این امر خطیر را به عهده گرفت وی در میان قوم خود به دادرسی و داوری مشغول بود. و به صداقت و امانت و عدالت خواهی شهره بود. اقوام مادی تلاش خود را برای ایجاد پادشاهی به منصف ظهور رساندند بدین ترتیب بنای شهر اکباتان یا هگمتانه که اکنون همدان خوانده می شود با شکل زیبای معماری خود که هفت دیوار دایره ای تو در تو را شامل می شد آغاز گردید که سبب محافظت از سرزمین ماد به شکل دژ مستحکمی درآمد. اتحاد اقوام مادی توسط دیاکو طی ۵۰ سال حکومت وی شکل گرفت. پس از دیاکو اتحادیه و همچنین دولتی را که پدر شکل داده بود به فرهورتیش رسید. که سعی وی در حمله به آشوریان و غلبه بر آنها نتیجه معکوس داد زیرا همزمان اقوام سکایی به قلمرو ماد یورش برده و موفق شدند علاوه بر فتح آن به مدت ۲۸ سال این قلمرو را تحت سیطره و سلطه خود قرار دهند، ولی پس از این مدت این نقیصه و این دوران فترت با هوشمندی و کیاست هوشنتره پسر فرهورتیش جبران گردید ولی با افزایش نیروی نظامی و تشکیل اتحادیه ای پنهانی از دولتهای کوچک و بزرگ مستقر در فلات ایران که پیوستگی و قرابت فرهنگی داشتند. ابتدا سکاها را شکست داده و از قلمرو خویش بیرون راند و سپس با کمک متحدین خود از جمله بابلیها که دشمن آشور گردیده و به اتحادیه ایرانیان پیوسته بود موفق به انقراض دولت آشور گردید و بعد از آن با لوت لیدی یا لودیه در آسیای صغیر که از نظر ثروت و توسعه تجارت در صدر کشورهای آن روزگار بود صلح نمود و به منظور استحکام و ثبات صلح و دوستی با لودیه روش ایجاد پیوندهای خانوادگی یعنی ازدواج با لودیان را برگزید.

اینکه دوران حکمرانی و سلطنت هوشنتره درخشانترین دوره در تاریخ ماد به شمار می رود ولی در عوض دوره بعدی یعنی دوره سلطنت پسرش آستیگ یا آژدهاک که به ایختو ویگو نیز معروف است دوران انحطاط و ضعف و اضمحلال تدریجی این حکومت محسوب می شود، ثروت عظیمی که از فتح آشور به دست آمده بود و همچنین ایجاد روابط اقتصادی بازرگانی و تجاری که در سایه صلح با لیدیه نصیب آنان شده بود نه تنها به شکوفایی و رونق حکومت مادها از نظر زیربنایی و داخلی کمک نکرد بلکه باعث دور شدن آنان از اهدافی گردید که پیوسته نیای بزرگ مادها یعنی دیاکو در سر می پروراند گردید.

ارمغان ثروت، برای سران ماد خصوصاً آژدهاک، تن آسایی، توجه به ظاهر تجمل پرستی و اسفناک تر از همه بی توجهی پادشاه به امور سیاسی و اجتماعی گردید و همین امر سبب فزونی ظلم و ستم و تعدی بر مردم گردید و در نتیجه این وضعیت مادها مهمترین عامل و نقطه قدرت و اتکاء خود یعنی پشتیبانی و حمایت توده مردم را از دست

دادند. سران ماد نیز از ضعف شاه استفاده کرده با تقسیم قلمرو ماد هر یک اداره قمستی از این ملک را در دست گرفتند و شاه برای تصمیم گیری در امور کشور مسائل مهم را در شورای بزرگان که هنجمن نامیده می شد، مطرح می نمود تا با نظر آنان درباره آنها چاره جویی شود یکی از ایالات مستقل، انشان در منطقه خوزستان امروزی بود که حاکم آن با دختر شاه ماد ازدواج کرد، نتیجه این ازدواج کوروش بود که با مشاهده نابسامانی حکومت ماد به فکر جلب بزرگان ماد و همچنین مردم ساکن در این قلمرو و نیز پادشاه بابل افتاد. آرژدهاک که از این امر بیمناک شد در ابتدا کوروش را به دربار فراخواند اما کوروش سرباز زد در نتیجه منازعه بین سپاه ماد و سپاه کوروش صورت گرفت اما به دلیل تسلیم فرمانده مادی و اتحاد او با کوروش به سمت هگمتانه شکرکشی و با فتح آن به حکومت مادها خاتمه داده شد.

تمدن مادها

همانگونه که اشاره شد کشور ماد با تلاش فرمانروایان لایقی همچون هوخستره گسترش وسیع یافت که اقوام گوناگون را در سینه خود جای داده بود و شامل بخش های وسیعی از آسیای صغیر، نواحی آذربایجان، کردستان، همدان، اراک، ری، دامغان، فارس، بلخ، خراسان، قسمتی از خوزستان و تمام مازندران می شد. از این قلمرو وسیع بناها، حجاریها و کتیبه هایی به جای مانده است. همچنین مطالعه کشفیات و حفاریاتی نظیر گورهایی که با توجه به مصنوعات که از آنها به دست آمده، چنین دریافت می شود که، این آثار تمدنی اختلاطی از تمدنهای آشوری، سکالی و آسیایی است. که زمانی نیز مادها در صنایع خود از آنها تقلید کرده و با ذوق و سلیقه و خلاقیت خود دگرگونیهایی در آنها پدید آورده اند. از نظر معیشتی مادها گله دار و رમે گردان بودند و پدر در خانواده ی ماد داری قدرت تامه بود و چند همسری در بین مردان ماد رواج داشت.

مهمترین ویژگی حکومت ماد اتحاد اقوام مختلفی بود که تا آن زمان بهم پیوند نخورده بودند و مادها آنان را با پیوندهای فرهنگی به یکدیگر نزدیک کردند که این ویژگی در عصرهای بعد نیز همچنان پا برجا ماند. پادشاهان ماد در دوران قدرت خود حکومت مطلقه داشتند و این سبب ایجاد یکپارچگی و وحدت در سراسر قلمرو می شد. بطور کلی روی کار آمدن دولت آریایی ماد و گسترش متصرفات آن تا دوردست ترین نقاط و شهرهای آسیای صغیر مردم سامی نژاد آن خطه را ضعیف نموده دولتی ایرانی به نام ماد جای دولت آشور را گرفت. دولتی که تا مدتهای مدیدی

صاحب قدرت و هیبت در دنیای آن زمان به شمار می رفت و این امر در تاریخ دنیای کهن از اهمیت زیادی برخوردار بود.

دین (کیش مادها)

با توجه به مدارک موجود و آثار کشف شده پژوهشگران بر این عقیده اند که مادها از نظر مذهبی به آیین مزدپرستی گرایش بیشتری داشته اند. وجود چند آتشدان در نزدیکی شهر ملایر گواهی بر این مدعاست. همچنین با توجه به مصنوعات منقوش و دیگر شواهد گمان می رود که ظاهراً مادیان تا حدودی تحت تاثیر اعتقادات آشوری و بابلی مبنی بر پرستش الهه های مختلف قرار داشتند. مغ ها آداب مذهبی را اجرا می کردند و در آثار معماری صخره ای بسیاری از نقش برجسته ها به آنان تعلق دارد.

ویژگی اجتماعی مادها

در سرزمین ماد خصوصیات خانوادگی پدرشاهی وجود داشته است. جامعه ماد در آغاز از عشیره های پدرشاهی یاویس تشکیل می شد. که در دهکده ها ساکن بودند. ریاست عشیره معمولاً سالمندترین عضو خاندان بوده است. رؤسای خاندانها رفته رفته بصورت اشراف و طبقه حاکم درآمدند. اقوام مادی برای حفاظت از خود به دژها پناه می بردند و هنگام بروز خطر برای تصمیم گیری، شورایی از بزرگان بنام هنجمن تشکیل می گردید.

هنر و معماری

پژوهشگران از مادها آثار زیادی بدست نیاورده اند اما میراث های فرهنگی آنان را میتوان در آثار دوره هخامنشی جستجو کرد. چنانکه هخامنشیان در ساختن بناهایی مانند تخت جمشید از روش های مادی استفاده کرده اند. مهمترین اثر معماری که نشان دهنده توانایی آنان در این زمینه است، دژ مستحکم هگمتانه یا اکباتان است که هم محل حکومت پادشاه و هم محل زندگی مردم بوده است. که البته چنانکه مشهور است آنان نیز این شیوه معماری را از همسایگان اورارتویی خود فراگرفته اند. از دوره مادها دخمه هایی یافت شده است. که آرامگاه شاهان و بزرگان مادی است. که در دل کوهها جای دارد. آنها برای ساختن بناها از قیر طبیعی استفاده می کردند. باستان شناسان

در تپه گیان گورستان سیلک و گنج زیویه آثار فلزی و سفالی کشف کرده اند که همگی نشانگر ذوق و سلیقه و مهارت آنان در زمینه هنر و صنعت است. همچنین هنرنمایی بر مفرغ و آهن، سنگ تراشی، سفال سازی و احتمالاً نساجی هم پیشرفت فراوانی کرده بود.

خط کتابت مادها

آگاهی ما در زمینه خط و کتابت مادی از اطلاعات درباره فرهنگ آنان نیز کمتر است. ولی با توجه به آثار محدود بدست آمده برخی بر این عقیده اند که مادها دارای خط و کتابت بوده اند. که به ظن قوی از خط اورارتویی گرفته شده بود. و تصور می شود یکی از انواع خط میخی بوده باشد. و نمونه هایی نیز از خط هیروگلیف از آن دوره به دست آمده است. مسلماً آنان در قرن هفتم پیش از میلاد دارای خط و کتابت بوده اند و گمان می رود که این خط همان است که امروزه خط باستان پارسی یا خط هخامنشی ردیف اول خوانده می شود. ولی در واقع از لحاظ اصل و منشا مادی است.

هخامنشیان

دومین گروه از آریاییهایی که وارد ایران زمین شدند. پارسیان بودند که با توجه به لیاقت، کفایت، هوشمندی و توانایی بزرگ شاهانی همچون کوروش کبیر، داریوش بزرگ و دیگر شاهان موفق به تشکیل سلسله ای گردیدند که نامشان به تنهایی در دوران باستان ما همچنان بر تارک تاریخ این مرز و بوم عزیز می درخشد. در سایه اقتدار این دولت که بنا به نیای بزرگشان هخامنش به این نام مشهورند. نیمی از دنیای باستان در سیطره قدرت آنان قرار گرفت. و همچنین بدلیل فرهیختگی پادشاهان هخامنشی و به لطف توجه آنان چنان آرامش، رفاه و پیشرفتی در کشور پدیدار شد که بزودی ایران را صاحب باشکوه ترین تمدن، غنی ترین فرهنگ و وسیع ترین مرزها نمود. اوج پیشرفت سیستم های مختلف کشور، از لحاظ ارکان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و از همه زیباتر هنری در این زمان بوده است. به گونه ای که به جرات می توان گفت که شکوه و عظمتی که آنان برای ایران، این عزیز سرزمین کهن به ارمغان آوردند، هیچ دولت دیگری در طول تاریخ برای کشور ما رقم نزده است. روحشان جاویدان و اندیشه پاکشان گرامی.

پارسها پس از ورود به ایران مسیر حرکت خود را تا نواحی جنوبی ادامه داده و با سکنی گزیدن در این منطقه به تدریج با اقوام بومی فلات ایران که در آن ناحیه ساکن بودند، نظیر کاسی ها و آنزانی ها ممزوج و مخلوط شدند و رفته رفته بدلیل بهره گیری قدرتی که در منطقه کسب کرده بودند. موفق به تشکیل سلطنت گردیدند.

به موجب لوحه بنونید پادشاه بابل تا روی کار آمدن کوروش کبیر سه تن از آنان به نام چا اش پش، کوروش اول و کمبوجیه یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند. نیای این پادشاهان هکمنش یا هخامنش بود که شاهان پارس نام وی را بر خاندان خویش نهادند پس از ایجاد سلطنت توسط این شاهان رفته رفته زمینه برای تبدیل این حکومت محلی به یک قدرت جهانی فراهم می شد. دلاوری از پارس به نام کوروش با گامهایی استوار و نهادی مملو از آزادگی این امر خطیر را تحقق بخشید.

کوروش کبیر (سرسلسله شهریاران هخامنشی)

آستیاک (ایختو ویگو) بر اساس خوابی که دیده بود معبرین را به حضور خواست تا خوابش را تعبیر کنند. وی خواب را این چنین بازگو کرد: «در خواب دیدم که از بدن دخترم ماندانا نهر آبی روان است. که نه تنها پایتخت بلکه سراسر آسیا را فراگرفت». تعبیر خواب چنین کردند که از دخترت پسری زاده خواهد شد. که نه تنها ملک تو بلکه سراسر آسیا را خواهد گرفت. وحشتی که در پی تعبیر خواب آستیاک را فرا گرفت سبب شد که دخترش ماندانا را به همسری هیچ یک از بزرگان ماد در نیاورد. پس او را به کمبوجیه شاه شهر آنتشان داد که نواده هخامنش پسر کوروش اول و یک ایرانی اصیل با خویی ملایم بود. ماندانا پس از پایان مراسم عروسی به کشور کمبوجیه عزیمت کرد. چندی نگذشت که رعب و وحشت دوباره آستیاک را در برگرفت. زیرا برای دومین بار خواب وی تکرار شد. این بار در خواب دید که از شکم ماندانا تاکی روییده، برومند شده و سراسر آسیا را فرا گرفته است. چون معبرین همان تعبیر پیشین را به او عرضه کردند بر صدد برآمد که ریشه این ترس را بخشکاند، در این هنگام ماندانا باردار بود و در آستانه وضع حمل، آستیاک دخترش را به ماد فراخواند و پس از وضع حمل پسرش را به یکی از سردارانش سپرد. و وظیفه از بین بردن وی را به او محول کرد و به ماندانا نیز گفت که فرزندش مرده به دنیا آمده است. هارپاگ سردار ماد از این امر سرباز زد و پنهانی کودک را به چوپانی به نام میتراذات سپرد که وی را به هلاکت رساند. اتفاقا در همین زمان کودک چند روزه میتراذات درگذشته و جسدش در خانه بود. میتراذات جسد کودک را به جای نوزادی

که قرار بود کشته شود. به گماشتگان هارپاگ تحویل داد و بجای آن کوروش را نزد خود نگاهداشت. پس از گذشت ده سال اتفاقی غیر مترقبه هویت کوروش را فاش نمود، او و چند تن از کودکان همتایش در دهکده ای که میترا دات گله داری می کرد، سرگرم بازی بودند. کودکان کوروش را به شاهی برگزیدند و او نیز مانند پادشاهی به کودکان فرمان می راند، و هر که را از فرمانش سرپیچی می کرد به عقوبت می ترساند، از قضا یکی از کودکانی هم که به عقوبت نافرمانیش رسید. فرزند امیری به نام آرتمبر بود، پدر از این واقعه مطلع گشت و بلافاصله آرتمبر از آستیاک که در نزد او احترام و مقام خاصی داشت. درخواست تنبیه و مجازات وی را نمود. پس از احضار کوروش به دربار آستیاک از کم و کیف ماجرا از وی سوال کرد. و کوروش ماقع را شرح داد و سپس افزود حال چنانچه برای این کار سزاوار کیفرم، آماده ام تا دستور پادشاه در باره ام اجرا شود.

آستیاک با شنیدن گفتار کوروش سخت در فکر فرو رفت. زیرا پاسخی که کوروش به وی داده بود پاسخ کودک عادی نبود. از طرفی چهره اش نیز به خود او شباهت داشت. و از لحاظ طرز گفتار به شبان زادگان نمی مانست، سنش نیز با سالهای عمر کودکی که دستور قتلش را صادر کرده بود، تطبیق می کرد. برای حصول اطمینان میترا دات را به دربار احضار کرد. و پس از مرعوب ساختن وی حقیقت را در مورد کوروش از وی جویا شد. میترا دات نیز حقیقت ماجرا را بر او عیان نمود. آستیاک که از هارپاگ سخت برآشفته شده بود. در صدد تنبیه او برآمد وی را به دربار احضار و برای میهمانی شامی که به مناسبت یافتن نوه اش کوروش بر پا نموده بود از وی دعوت بعمل آورد. سپس غذایی را در مقابل او نهادند که هارپاگ پس از تناول غذا اظهار لذت از خوردن آن نمود. آستیاک پس از اتمام غذا به هارپاگ گفت که طعم ضیافت نیز مانند این غذا بسیار گوارا است؛ زیرا غذایی که تناول کردی از گوشت بدن تنها فرزندت تهیه شده بود. بدین ترتیب هارپاگ از آستیاک کینه بدل گرفت و از وی متنفر شد. اما کینه خود را پنهان داشت و آنرا ابراز ننمود.

آستیاک نیز پس از مشورت با مغان دربار که برایش پیشگویی می کردند، با صلاحدید آنان کوروش را روانه پارس نمود و او را به آغوش پدر و مادر حقیقی اش بازگرداند. و میترا دات و همسرش کونو از دیدار وی محروم گشتند. (تکرار نام کونو - که به معنی ماده سگ است - سبب قوت گرفتن افسانه ای در بین پارسیان گردید که بموجب این افسانه پارسیان بر این عقیده شدند که ماده سگی کوروش را به هنگام نوزادی در کوهستان یافته و او را بزرگ کرده است.) پس از آنکه کوروش به سن بلوغ رسید هارپاگ زمینه را برای همکاری با وی مساعد دید و طی

نامه ای از او درخواست نمود که همراهی او را برای حمله به ماد و سرنگونی حکومت آستیاک بپذیرد. کوروش اندیشید که چگونه این امر را جامه عمل بپوشاند، تا اینکه دست به عمل زد و پس از اتحاد اقوام پارسی و ایجاد لشکری متحد و قدرتمند از آنان که از سلطه ماد به تنگ آمده بودند، آماده نبرد با آستیاک شد. ولی وی پیش دستی کرده سپاهی را بفرماندهی هارپاگ که از همدستی اش با کوروش بی اطلاع بود روانه نبرد نمود. نتیجه کار از آغاز آشکار بود زیرا به محض تلاقی دو سپاه بدون اینکه نبردی جدی صورت گیرد، اغلب سپاهیان به فرماندهی هارپاگ به سپاه کوروش پیوستند. آستاک با شنیدن این خبر خود سپاهی فراهم کرد و به جنگ با کوروش شتافت، ولی شکست خورد و سپاهیانش نابود شدند. و خود به اسارت کوروش درآمد. کوروش سپس به سمت اکابتان یا هگمتانه مرکز حکومت ماد رهسپار شد و آن شهر را در سال ۵۵۰ قبل از میلاد فتح نمود.

پس از آن کوروش، به سمت لیدی یا لودیه ثروتمند ترین کشور منطقه آسیای صغیر لشگرکشی کرد پادشاه لیدی به منظور مقابله با کوروش با فرمانروای اسپارت که از مهم ترین شهر های یونان بود، متحد شد. اما قبل از این که این ثمری دهد. کوروش به لیدیه حمله برد و پایتخت ثروتمند آن یعنی سارد را تصرف نمود. کوروش در تصرف لیدی که بسیار سخت می نمود از روش جنگی هوشمندانه ای بهره گرفت، وی می دانست که اسب نقطه اتکاء لیدیان در جنگ است. او این نقطه اتکاء لیدیان را بصورت نقطه ضعف در مقابل خودشان بکار گرفت بدین ترتیب که از عنصر شتر در مقابل اسب در جنگ استفاده کرد. کوروش سپاه شتر سوار را در مقابل اسبان دشمن قرار داد. از آنجا که طبیعتاً اسب از شتر می ترسد و بوی شتر برایش غیر قابل تحمل است، خیلی سریع ترفند جنگی کوروش موثر افتاد. و اسبان سپاه لیدیه از معرکه گریختند. و سپاه لیدی مستاصل گردید، با اینکه دارای قدرت زیادی بود ولی با دادن کشتگان فراوان با وجودیکه سپاه کوروش نیز خسارات انسانی سنگینی را متحمل شد، نتیجه جنگ را به کوروش واگذار نمود. پس از چند روز محاصره شهر سارد خاتمه یافت و کوروش موفق به فتح شهر سارد و انقراض امپراطوری بزرگ لیدی شد.

با سقوط لیدیه قلمرو کورش تمام آسیای صغیر را شامل شد، فاتح پارسی بدنبال تسخیر لیدیه در صدد تنبیه بابل و مصر که بر ضد او با لیدیه متحد شده بودند برآمد. البته کوروش بلافاصله به بابل حمله نکرد. در مدت ۶ سالی که بین فتح لیدیه و فتح بابل گذشت، کوروش ظاهراً بیشتر در نواحی شرقی ایران سرگرم زد و خورد با سکاها و طوایف باختر(بلخ) بود.

پس از آرام کردن نقاط شرقی، کوروش در صدد فتح بابل برآمد. با توجه به شرایطی که در بابل حکم فرما بود، فتح بابل برای کوروش آسان می نمود زیرا؛ مسایلی مانند، ناخرسندی عامه مردم و رؤسای آنان از پادشاه خویش و نارضایتی کاهنان بابلی بدلیل بر حرمتی پادشاه نسبت به خدای بابل که مردوک نام داشت. همچنین خوشگذرانی پادشان و پسرش که در کنار او به کار اداره کشور می پرداخت و بی توجهی به وضعیت عامه مردم که در شرایط اجتماعی نامساعدی بسر می بردند و نیز به بی عدالتی نسبت به اسیران یهودی که از زمان بخت النصر به اسارت درآمده بودند. همه و همه سبب شد که بستر مناسب برای فتح بابل فراهم آید. پس از لشکرکشی کوروش بابلی ها مقاومت چندانی نکرده بابل بدون جنگ و جدال تسلیم شد و انضباطی که کوروش به سپاهش تعلیم داده بود سبب شد که بدون هیچ غارت و تخریبی و بدون کوچکترین خون ریزی فتح بابل صورت پذیرد، بهترین وزیرکانه ترین اقدامی که کوروش در فتح بابل انجام داد این بود که خدای مردوک را تکریم نمود و خود را برگزیده او دانست و خود را شاه فاتح نخواند بلکه خود را شاه جدید بابل خواند و نیز همچنانکه در هنگام فتح ماد آستیاک را تمثیت و تنبیه ننمود، نبونید را نیز حتی مورد محبت خود نیز قرار داد. یهودیان را آزاد کرد تا به بیت المقدس بازگردند. با فتح بابل کوروش وارث تمام قلمرو پادشاهان آشور و بابل شد و البته سوریه، فینیقیه و فلسطین هم که جزو ولایات تابع بودند نیز به قلمرو او تعلق یافت. تسلط بر فینیقیه امتیاز استفاده از تجارت و بازرگانی از دریای مدیترانه تا اقیانوس هند را در اختیار هخامنشیان قرار داد. پس از فتح بابل نوبت به فتح مصر رسید. اما بدلیل تحركات ساکاهها و برخی اقوام بیابانگرد دیگر نظیر ماساژت ها در شرق ترجیح داد که ابتدا بر آرام کردن آن نواحی بپردازد.

کوروش در طی زد و خورد با این اقوام تا حوالی سیحون و مرزهای هند پیشرفت و بدنبال این لشکرکشی ها طی نبرد با اقوام ماساژت کشته شد. نظر مورخین در مورد کشته شدن کوروش بدست ماساژتها مختلف است. بطوریکه برخی مورخین بزرگ عشیره پارتی داهه و برخی دیگر اقوام ساکن بخش خاوری دریای مازندران یعنی دریس ها را عامل کشته شدن کوروش کبیر می دانند.

کوروش صفات و خصوصیات

سیمای کوروش، فاتح همدان، منقرض کننده امپراطوری ماد، بنیانگذار امپراطوری هخامنشی و شاید بزرگترین فاتح در تاریخ دنیای قدیم چنان با روایات افسانه آمیز و گاه مغرضانه یونانی و مادی درهم آمیخته که اگر اطلاعات

ماخوذه از الوان و کتیه ها یا برخی اشارات تورات وجود نداشت. حتی ممکن نمی شد واقعیت احوال او را از تصویر یک شخصیت اساطیری و پرداخته تخیل افسانه سازان باز شناخت. اما آنچه مسلم است این است که امپراطوری ای که او بر شالوده امپراطوری ماد بنا نهاد چنان با تمام امپراطوری های گذشته شرقی تفاوت داشت. که سیمای او به صورت یک فاتح یک امپراطور و یک منجی عصر واقعیت تاریخ را به نحو چشمگیری مجال جلوه داد. اقدامات کوروش در زمان حیاتش، سبب شد که به عنوان یک امپراطور منحصر به فرد، بنحو بارزی در تمام عصر خویش و قرنهای بعد همه جا مایه اعجاب و تحسین باشد. اخوت انسانی، تسامح و وحدت آمیخته با پاکدامنی، عطوفت و مهربانی، کوروش را در زمره پادشاهان آزاده و استثنایی و بزرگ تاریخ قرار داده است. بر خلاف خشونت و قساوت امپراطوری های گذشته شرقی که تا آن زمان بوسیله آشور، بابل و مصر و حتی ماد به وجود آمده بود. و نفرت و ناخرسندی و اساس تفکر و قضاوت مردمان آن روزگار نسبت به قدرتمنداران قرار داده بود. کوروش بر خلاف آنان با مغلوبان به رافت با دشمنان به مدارا و با صاحبان عقاید و رسوم مخالف با تسامح رفتار می کرد. همه ممالکی که تحت تصرف کوروش در آمدند در وضعیتی قرار داشتند که احتیاج مبرم به حضور نیروی تازه ای در آن ها به چشم می خورد که راه و رسم نوینی را در فرمانروایی در پیش گیرد و عالم انسانیت را از بن بست ظلم و تجاوز و وحشی خویانی که در آن حاکم بودند نجات دهد.

کوروش این نفخه تازه را در عالم دمید و الگوی یک فرمانروایی نوین را که مبنی بر اخلاق و عدالت و نجابت بود به عالم عرضه کرد. از نظر وی تسامح لازمه امپراطوری بود وی بنیاد فرمانروایی را بر رافت و محبت قرارداده بود، احترام به عقاید و رسوم اقوام مغلوب از جمله خصایل پسندیده وی بود. بیانیه او در بابل، که اولین پیش نویس اعلامیه حقوق بشر را در آن دنیای مملو از ظلم و تبعیض و هرج و مرج عرضه می دارد. نشاندهنده نبوغ سیاسی این فاتح بیمانند است. دلجویی او از یهودیان و نیز تعمیر و توسعه پرستشگاه های پیروان ادیان مختلف و احترام خدایان و اعتقادات آنان او را در اقوال انبیاء و تورات و متون بجا مانده از آن اقوام شایسته عنوان منجی و مسیح خدا ساخت و حتی در تفسیر المیزان یادگار علامه طباطبایی از وی به عنوان پادشاه ذوالقرنین که تعاریف زیادی از وی شده آمده است. آزادی و رفاهی که ملل تابعه در نتیجه قرار گرفتن در قلمرو کوروش از آن بهره مند شدند را باید وامدار جوانمردی کوروش و طبع بلند این بزرگ مرد تاریخ ایران دانست. مجموعه این خصایل سبب شد که ایرانیان وی را پدر، یونانیان سرور و قانونگذار و یهودیان وی را مسیح خدا و منجی بخوانند.

سلطنت کمبوجیه

پس از کوروش پسرش کمبوجیه به قدرت رسید. وی پس از کشتن پنهانی برادر خود بردیا که به برخی نواحی شرقی ایران به دستور کوروش حکم می راند، فرمانروای مطلق ایران گردید.

وی به منظور کسب نام و آوازه و همچنین تکمیل فتوحات پدر، به مصر حمله برد و بر خلاف پیش بینی های فرعون مصر – آمازیس – که احتمال حمله کمبوجیه را از راههای دریایی داده بود، از طریق خشکی وارد مصر گردید. فرعون جدید مصر بنام پسامتیخ از رویارویی با کمبوجیه به وحشت افتاد و مصر را تسلیم کمبوجیه نمود، وی ابتدا سلوک پدر را در رفتار با اقوام در پیش گرفت. ولی مدتی نگذشت که قساوت و سنگدلی بر وی مستولی شد. مدتی از حکومت او در مصر نگذشته بود که اخبار جدیدی که از ایران به وی رسید افکارش را به شدت مغشوش و وی را روانه عزیمت به ایران برای دستیابی به حقیقت نمود. اخبار جدید مبنی بر به تخت نشستن برادرش بردیا که سالها پیش بصورت پنهانی به دستور خود او به قتل رسیده بود از وقوع توطئه ای برای خلع وی از سلطنت خبر می داد. ولی او هیچ گاه به ایران بازگشت زیرا، در میانه راه بگونه ای مرموز درگذشت. و جسد وی از طریق بابل به پارس منتقل گردید.

بردیای دروغین

بنا به نوشته گروهی از مورخان، پس از عزیمت کمبوجیه به مصر، مغی به نام گئوماتما، خود را بردیا خواند که بعدها وی را به لقب بردیا یا اسمردیس غاصب(دروغین) ملقب ساختند.

وی پس از اطلاع از قتل پنهانی بردیا توسط کمبوجیه از غیبت وی استفاده کرد. و خود را بردیا خواند وی با تظاهر به خصوصیات بردیای واقعی نظیر نیروی پهلوانی صفات برجسته اخلاقی توأم با خوی ملایم مردم را به خویش جذب نمود. محبوبیت وی در میان مردم زمانی دو چندان شد که وی به مدت سه سال مردم را از پرداخت مالیات معاف نمود و خدمت نظام را از میان برداشت. ولی تعصباتی که وی از خود نشان داد کم کم پرده از راز او برداشت و سبب شناسایی هویت وی توسط بزرگان پارسی شد، بنا به عقیده برخی مورخین گئومات مغ زرتشتی متعصبی بوده است. که پس از رسیدن به سلطنت دستور تخریب پرستش گاههای کشورهای تابع ایران را صادر نمود و همین امر

نشان دهنده عدم اطلاع وی از مبانی سیاست بود. همچنین وی برای جلوگیری از آشکار شدن هویتش از ظاهر شدن در بین درباریان و مردم خودداری می نمود. و چون این امر تکرار شد بدگمانی و شک درباریان را برانگیخت. و آنان را بر آن داشت که در پی کشف هویت واقعی وی برآیند. بدین منظور پس از پژوهش های بسیار آشکار شد که وی بردیای حقیقی نبوده و به دروغ ادعای نام وی را داشته است. آنان برای اطمینان از درستی نتیجه بررسی های خویش به فدیم دختر یکی از بزرگان دربار – که همسر گئومات نیز بود – دستور دادند که بطور پنهانی بررسی کند که آیا گوشه های شاه بریده شده است یا خیر. زیرا گئومات در جوانی مرتکب جرمی شده بود که به موجب آن بعنوان کیفر، گوشه های وی را بریده بودند. هنگامی که مشخص شد که حدس آنان درست بوده است کمر بر قتل وی بستند و در پایان وی را به هلاکت رساندند. پس از قتل غاصب مدعی، داریوش به سلطنت رسید. در مورد به سلطنت رسیدن داریوش نظرات متفاوت است. عده ای معتقد هستند که داریوش برای رسیدن به سلطنت با رقیبان درگیر و مجبور به تحمل درگیری با آنان شد. برخی دیگر نیز بر این عقیده هستند که داریوش به دلیل دارا بودن حق وراثت و اولویت در بین پارسیان و اینکه او از خاندان هخامنش بوده و این امر بر پارسیان آشکار بوده است به سلطنت رسیده است. بنابر این در به سلطنت رسیدن او به پادشاهی هیچ بحث و شکی پدید نیامد. البته افسانه های هم در مورد به سلطنت رسیدن وی وجود دارد که به دلیل عدم تایید محققین از ذکر آن خودداری می نماییم.

داریوش کبیر

داریوش کبیر، افسری که بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل داد. داریوش کبیر دومین پادشاه مقتدر هخامنشی است که با افتخاراتی که برای ایران زمین پدید آورد نام خود را برای همیشه در تاریخ ایران جاودانه نمود.

داریوش پس از رسیدن به سلطنت ابتدا به آرام کردن نواحی که سر به شورش برداشته بودند پرداخت. لشگرکشی هایش به نواحی مختلف را آغاز کرد و پس از آن در صدد برآمد تا پایتختی مناسب برای خود برگزیند. وی شهر شوش در ولایت آنتاش (ایلام سابق) را برای این مقصود مناسب دید. در آنجا و بعد از آن در پرسپولیس (استخر، تخت جمشید) که مرکز رفت و آمد طوایف پارس و سرکردگان آنها بود. کاخها و ابنیه ای بنا کرد که با چنان تجمل و جلالی همراه بود که به مجرد دیدار آنها در بیننده احساس خشوع انقیاد و احترام نسبت به این شاه بزرگ القاء می شد.

مهمترین ویژگی این کاخها این بود که در آن می توان هنر ترکیبی را که در زمان هخامنشیان شکل گرفته بود مشاهده کرد. بدین ترتیب که با حسن تدبیر شاهان هخامنشی نکات مثبت فرهنگ و تمدن و هنر ملل تابعه در کنار فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفت. و در نتیجه آن به تکامل تمدن و فرهنگ ایرانی افزوده شد. داریوش نیز در ساختن این ابنیه از صنعت هنر مهارت و زحمت کلیه اقوام تابع نظیر بابل، فینیقیه، ایلام، سارد، بلخ، ماد، مصر و مکانهای دیگر آسیای صغیر استفاده کرد که علاقه بر وحدت، قدرت و وسعت امپراطوری نیز در این بناها مشهود است.

داریوش در سالهای پایانی عمر خود به یونان لشگر کشید. تا ابتدا در همسایگی آن، دولت شهرهای آسیای صغیر را که سر به شورش برداشته بودند گوشمالی دهد. و هم دو دولت یونانی یعنی آتن و اسپارت را که مهمترین عوامل تحریک دولت شهرهای آسیای صغیر به شورش علیه داریوش بودند را تنبیه کند. هنگامیکه سپاه داریوش به نزدیکی آتن رسیدند مردم آتن با وجود رعب و وحشتی که بر آنها مستولی شده بود. با شجاعت ایستادگی کردند، بر خلاف انتظار ایرانیان سپاه آتن با وجود قلت تعدادشان در برابر سپاه ایران به قلب لشکر داریوش حمله بدند و شروع به نبرد تن به تن کردند و این شیوه جنگی تقریباً برای سپاه ایران که در سواری و تیراندازی بی نظیر بودند. نامانوس بود. و این امر سبب ناکامی و عقب نشینی سپاه ایران گردید.

خشایارشا

خشایارشا پسر داریوش پس از مرگ پدر به سلطنت رسید. مهمترین واقعه در زمان وی لشگر کشی به یونان و در نتیجه آن جنگ سالامیس بوده است. گروهی معتقد هستند که خشایارشا به منظور جبران شکست در جنگ ماداتن به این کار دست زد. و گروهی بر این عقیده اند که شورش های محدود دولت شهرهای آسیای صغیر که به تحریک یونانیان صورت می گرفت والقات اطرافیان مبنی بر حمله به یونان وی را ترغیب به این کار کرد. به هر حال خشایارشا با سپاهی بزرگ و مجهز با استفاده از ناوگان دریایی به سمت یونان حرکت کرد، با اینکه در ابتدای جنگ سپاه ایران پیروز به نظر می رسید ولی پس از گذشت اندک زمانی ایرانیان با شکست مواجه شدند. زیرا فاقد تجربه کافی در نبردهای دریایی بودند. این جنگ دلیل استقرار سپاهیان یونانی در جزیره سالامیس به این نام معروف

است. بدین ترتیب سپاه خشایارشا در جنگ سالامین با شکست مواجه شده و مجبور به ترک آن منطقه شد. و به سمت ایران عزیمت نمود.

پس از خشایارشا به تدریج دوران افول قدرت هخامنشیان آغاز گردید. تن آسایی پادشاهان، بروز اختلافات داخلی، قدرت یافتن درباریان و توطئه های آنان بر علیه یکدیگر و عدم توجه کافی به امور اجتماعی همه دست به دست هم داده و سبب شد که دیگر از آن قدرت و یکپارچگی اولیه کمتر اثری دیده شود. چندین پادشاه طی چند سال جای خود را به یکدیگر دادند.

در این زمان که روز بروز هخامنشیان قدرت خود را از دست می دادند در سوی دیگر یعنی مقدونیه تحولات جدید رخ می داد که زمینه را برای سقوط هخامنشیان فراهم می کرد. و آن تحول جدید ظهور قدرتی تازه به نام اسکندر مقدونی بود. وی پس از متحد کردن مقدونیان و جلب نظر تعدادی از سران یونانی به سمت ممالک شرقی لشگر کشید. میل اسکندر به جهانگردی و نیز طلاهای موجود در خزانه ایران و ثروت کشورهای واقع در قلمرو ایران را از دلایل اصلی لشگرکشی وی دانسته اند، وی پس از گذشتن از داردانیل وارد آسیای صغیر شد و پس از فتح مصر عازم ایران گردید، داریوش سوم نیز که در آن زمان پادشاه ایران بود. لشکری تدارک دیده در محل گوگملدر نزدیکی موصل امروزی با سپاه اسکندر به نبرد پرداخت ولی پس از مدتی سپاه ایران منهدم گردید، داریوش متواری شده به همدان گریخت و اسکندر نیز به نواحی داخلی ایران رهسپار شد. در راه پیشروی به سمت پارس و تخت جمشید، اسکندر با ۲۵۰۰۰ نیروی تازه نفس ایرانی به رهبری آریوبرزن مواجه شد. نیروهای آریوبرزن با شجاعت تمام ضربات سختی بر سپاه اسکندر وارد آوردند. بگونه ای که سپاه اسکندر مجبور به عقب نشینی گردید. ولی بدلیل راهنمایی یکی از اسیران جنگی، سپاه اسکندر از پشت به سپاه آریوبرزن حمله برد. و پس از مدتی زد و خورد آریوبرزن و سپاهیانش پس از نبردی شجاعانه یکی پس از دیگری در راه دفاع از میهن و خاک پاک ایران زمین کشته شدند.

سپس اسکندر تخت جمشید را تصرف نمود و به خیال خود به منظور پایان بخشیدن به استقلال ایران بزرگترین نماد قدرت تمدن و فرهنگ ایرانی یعنی تخت جمشید را به آتش کشید. و خزاین شاهان هخامنشی را به یغما برد، و با این کار نه تنها به هدف خویش نایل نیامد. بلکه خاکستر بدنامی بر سر خویش ریخت. داریوش سوم نیز که در صدد تهیه نیرو برای مقابله با اسکندر به سمت ایالت پارت گریخته بود. توسط دوتن از افراد سپاه خویش به قتل رسید. بنا به دستور اسکندر جسد وی را با احترام به پاسارگاد برده و در مقبره شاهان هخامنشی بخاک سپردند. و

با مرگ این پادشاه دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی نیز راه زوال پیمود. اسکندر پس از مدتی به نواحی شرقی ایران و پس از آن به هند لشکر کشید. ولی به سبب تب شدیدی که بر وی عارض شده بود. یا بدلیل زهری که به وی خورانده بودند. در سن سی و دو سالگی درگذشت.

فرهنگ و تمدن ایران در عصر هخامنشیان

داریوش بزرگ برای اداره بهتر کشور و سهولت در امر نظارت بر قلمرو وسیع و پهنای که بوجود آورده بود. - وسعتی که تا آن زمان هیچ امپراطوری به آن دست نیافته بود. - به فکر بکارگیری شیوه ای جدید از سازماندهی و وضع قوانین و مقررات و همچنین ایجاد تسهیلات افتاد.

پیشگیری از وقوع دوباره شورش ها از طریق نظارت مستمر بر ایالات، آگاهی از میزان محصولات و درآمدها برای تعیین مالیات ها و ایجاد مؤسساتی برای تنظیم امور ایالات از جمله دلایل این امر بود.

نخستین اقدام لازم، ایجاد تسهیلات ارتباطی بود، بدستور داریوش برای آگاهی و اطلاع وی از جدیدترین رخدادها در سراسر قلمرو جاده هایی ساخته شد که شوش را به سارد و بابل را به شوش متصل می نمود. همچنین از راه ها و جاده هایی که در این زمان ساخته شد. داریوش برای تسریع در امر لشگرکشی استفاده می نمود. که مهمترین آنها به راه شاهی معروف بود. و بقول هرودوت ۲۴۰۰ کیلومتر درازا داشته است. ولی برای امنیت این راه ها پادگان های نظامی مستقر نموده بود. به فاصله هر ۲۴ کیلومتر چاپارخانه ای ساختند که در این چاپارخانه ها همیشه اسب های تازه نفس آماده بودند. پیک های دولتی با رسیدن به این چاپارخانه ها اسب های خود را عوض می کردند. و با اسبی تازه نفس با سرعت به راه خود ادامه می دادند. یا اینکه پیغام یا نامه به چاپار دیگری داده می شد. به همین صورت اینکار ادامه می یافت. تا نامه به مقصد می رسید. بدین گونه می توان ایرانیان را نخستین بوجود آورندگان نظام پست در دنیا دانست. در زبان پارسی قدیم چاپارهای مزبور و حرکت آنها بوسیله اسبان تازه نفس را آنگاریون می گفتند. داریوش برای تامین امنیت و استقرار آرامش در نقاط مختلف کشور نیرویی بنام سپاه جاویدان بوجود آورد. وجه تسمیه این نیرو آن بود که هرگاه یکی از افراد سپاه مذکور در اثر جنگ یا مرگ تلف می شد. جای او را یکی از افراد ورزیده جدید پر می کرد. تعداد افراد این سپاه ده هزار نفر بود. که از پیاده نظام و سواره نظام تشکیل می شد.

می توان این نیرو را که به منظور برقراری نظم و ترتیب و حفظ امنیت بوجود آمده بود با نیروی انتظامی امروزی تطبیق داد.

داریوش قلمرو هخامنشی را به ایالات مختلف تقسیم کرد. و بر هر یک از آنها یک شهریان گمارد. یک فرمانده سپاه هم در هر ایالت وجود داشت که در کار خود مستقل بود. یک دبیر (رییس امور اداری) نیز به امور اداری ایالت رسیدگی می کرد. هر یک از این سه نفر دارای ماموران و کارمندان بسیار بودند. از همه مهم تر جاسوس های شاه بودند که به چشم و گوش شاه معروف بودند. آنها در همه جا حضور داشتند. و اخبار مختلف را به اطلاع وی می رساندند. برای بهبود اوضاع اقتصادی داریوش از ضرب سکه طلا و نقره استفاده نمود. که به «دریک» و «شکل» معروف بودند. برای سامان دادن به اقتصاد کشور لازم بود که هم پول واحد در کشور رواج یابد. و هم مقررات مشخصی که نحوه دریافت مالیات ها، اجاره زمین ها، دستمزدها و ... را معین کند، وضع شود.

او در قانون گذاری خود از قوانین حمورابی (پادشاه بابل) که دارای سنجیده ترین قوانین بود بهره برد. برای مکاتبات اداری ابتدا از خط آرامی و بابلی استفاده می کرد. اما بعد از مدتی خط میخی پارسی نیز اختراع و به آن ها افزوده شد. با این اقدامات درآمدهای دولت افزایش یافت و اقتصاد عمومی کشور رونق گرفت. و سطح زندگی مردم ارتقاء یافت. به طوری که ایران در زمان هخامنشیان ثروتمندترین دولت آن روزگار شد.

اخلاق و آداب ایرانیان

هرودوت مورخ یونانی که در سده پنجم قبل از میلاد می زیسته و با چند تن از شاهان هخامنشی همزمان بوده است. در این زمینه چنین می نویسد: «ایرانیان به فرزندان خود از پنج سالگی تا بیست سالگی آداب نیکوی زرتشتی و بویژه سواری تیراندازی و راستگویی می آموختند. آنها دروغ گویی را بدترین عیب می دانستند. و برای آنکه ناگزیر به انجام این کار زشت نشوند حتی از وام خواستن نیز خودداری می کردند، چرا که ممکن بود وامدار به جهتی ناگزیر به دروغگویی شود. آنان از آداب دهان افکندن در آب و در رهگذرها و در نزد دیگران ابا داشتند. در آب روان دست و رو نمی شستند و آنرا به ناپاکی نمی آلودند. ایرانیان کهن فرزندان خود را از دوران کودکی به ورزش هایی مانند دویدن، تحمل سرما و گرما، بکار بردن سلاح های گوناگون، سواری و ارابه رانی عادت می دادند و بزرگترین صفات آنان مردانگی، رشادت و دلاوری بود.

از دیگر ویژگیهای ایرانیان محترم داشتن همسایه بود، به کسانی که در راه نگهداری میهن و حفظ کشور خدماتی عرضه داشته بودند، پاداش های بزرگ می دادند. از رشوه گیری ، دزدی و تصرف در مال دیگران خودداری می کردند. از پرخوارگی و شکم پرستی پرهیز داشتند. به هنگام راه رفتن چیزی نمی خوردند. و شکار را به اعتبار جنبه ورزشی آن دوست داشتند. دستورات زرتشت در زندگی ایرانیان آن زمان جنبه عملی پیدا کرده بود و همین مساله مهم سبب برجسته تر شدن ویژگی های اخلاقی آنان نسبت به اقوام دیگر می شد.

هنر، صنعت، معماری

آثار هنری این دوره به معماری، فلزکاری ، سفال سازی، پارچه بافی و غیره تقسیم می شود. مهمترین آثار این عهد در معماری کاخ های شهریاران هخامنشی و مقبره های آنان است. کوروش پس از تاسیس سلسه هخامنشی در پاسارگاد برای خود کاخی ساخت که اطراف آنرا با باغ های زیبا تزیین نمود.

داریوش نیز برای نشان دادن هیبت، عظمت و قدرتش دستور ساخت تخت جمشید را داد و هم چنین کاخ های وی در شوش. کار ساخت بنا در تخت جمشید بعد از داریوش نیز ادامه یافت و تا ۱۵۰ سال بعد از او هم در این مکان بناهای دیگری ساخته شد.

درون ساختمان ها با تزیینات بسیار و مجسمه های شاهان هخامنشی آراسته شد. که برای این منظور مجسمه ها و نقش برجسته های مورد نظر شاهان هخامنشی تهیه گردید. همانطور که ذکر گردید مهم ترین ویژگی تخت جمشید برگزیده بودن هنرها و صنایع ملل گوناگونی است که همگی در ساخت این بنای زیبای باستانی نقش داشته اند. و در واقع تخت جمشید را می توان محل تلاقی و ترکیب تمدنهای بارز دنیای آن روزگار دانست. نقش برجسته ها و نیز آثاری مانند. فرش مشهور پازیریکی نشانگر وجود سنگتراشان و بافندگان هنرمند و خوش ذوق این عصر است.

دین

وضعیت دینی مردم هخامنشی چندان روشن نیست. در روزگاران باستان مردم دیندار بودند و آداب و رسوم دینی را با جدیت به جای می آوردند اما اندیشه های دینی آنان آمیخته به خرافات بود.

در دوران هخامنشی، گروهی از مردم زرتشتی بودند، بعلاوه اعتقاد به میترا(خدای نور و روشنایی) آناهیتا(خدای آب های روان) و خدایان دیگر رواج داشت. هخامنشیان بدلیل نداشتن تعصب مذهبی بر مردم زیردست خود آزادی دینی داده بودند. بت پرستی، اعتقاد به بقای روح و جهان دیگر در بین آنان رواج داشت.

سخنی درباره سلوکیان

پس از مرگ اسکندر قلمرو وسیعی که وی از مقدونیه و مصر گرفته تا کشور پهنور هند در مشرق فتح کرده بود. سبب ایجاد اختلاف و کشمکش بین فرماندهان سپاه وی شد. و پس از مدتی نزاع و درگیری هر یک بر قسمتی مستولی شدند. و به طوری نسبی برای مدتی کوتاه آرامش و سکون پدیدار شد. از میان این فرماندهان دو تن بنام های سلوکوس که بر نواحی شرقی و آنتیگون که بر نواحی غربی مستولی شد. بیشترین سهم را از میراث اسکندر به ارث بردند.

سلوکوس ابتدا شهر بابل را به پایتختی خود برگزید و سپس شهری بنام سلوکیه را در کنار دجله بنیان نهاد. و آنرا به پایتختی خود برگزید. پس از آن به افتخار نام پدرش آنتیوخوس شهر انطاکیه را در سوریه بنا نهاد. بدین ترتیب سلسله ای از شاهان مقدونی در ایران پا گرفت. که به نام سلوکیان مشهور شدند.

حکومتی که سلوکوس بنا نهاد فقط بمدت یک قرن ادامه یافت. زیرا ایرانیان سلطه سیاسی فرهنگی آنان را تحمل ننموده در شرق و غرب کشور شورشها و ناآرامی هایی بر ضد آنان پدید آوردند. که امکان تمرکز بیشتر را از آنها سلب می کرد. در واقع تدابیر ناشیانه و غیر واقع بینانه ای که سلوکیان بعنوان تئوری حکومت قوم برتر بر اقوام مغلوب در پیش گرفتند. نه تنها نتیجه مطلوب حاصل نکرد. بلکه با گذشت تنها چند دهه اسباب ضعف انحطاط و در نتیجه برچیده شدن حکومت آنان در ایران را فراهم آورد. دولت سلوکی اولین تجربه غرب در ایجاد یک مستعمره عظیم در شرق بود. فقدان یک پایگاه مشترک دینی یا نژادی با اقوام تابع بیگانه بودن آنها و محسوب نمودن خویش به عنوان قوم برتر و نادیده گرفتن مقام و منزلت اقوام مغلوب و زیردست به عنوان دارندگان حقوق اجتماعی و سیاسی، بی حرمتی نسبت به عقاید، آداب و رسوم، معابد و مناسک اقوام تابع و فقدان روحیه همزیستی و برادری که خود را به صورت جداسازی شهرهای یونانی نشین از اقوام تابع ظاهر نمود و نیز برتری دادن فرهنگ یونانی به نام فرهنگی هسنی یا آیین هلنسیم بر فرهنگ ایرانی که علیرغم تلاش آنان بر نفوذ و جایگزینی این فرهنگ بر

فرهنگ ایرانی، نه تنها سبب گسترش تسلط آنان نشد. بلکه روز بروز برانزجار و نفرت ایرانیان افزود، و در نهایت اگر نفوذی هم پیش آمد، نفوذ شرق بر غرب بود و در حقیقت این غرب بود که مغلوب روح شرقی گشت. شورشها و آشوبها پیوسته گسترش یافت تا اینکه در نهایت دسته سوم از اقوام آریایی که در خاور مستقر شده بودند. پرچمدار احیای استقلال ایران گردیده و روح پاک ایران عزیز را از وجود غارتگران تمدن و فرهنگ پالایش نمودند.

اشکانیان (مالکوم کالج)

سومین گروه از اقوام آریایی که به ایران آمدند و در شرق مستقر شدند. پارتیان بودند، نژاد آنها آریایی، زبان آنها ایرانی و آیینشان مزدا پرستی رایج در ایران شرقی بود. فرهنگ اجتماعی آنان آمیزه ای از آداب و عقاید مذهبی و فرهنگ پهلوانی بود. که بر حسن سلوک و رفتار و شجاعت مردانگی و جوانمردی و نیروی بدنی تاکید می ورزید. یکی از مهمترین دلایل پیوستن شهرنشینان شرق کشور به پارتیان در قیام بر ضد حکومت سلوکی - جدا از پیوندهای خویشاوندی بین آنان - حسن سلوک آنها با مردم نواحی اطراف و ناخرسندی آنان از شیوه حکومتی سلوکیان بود که تاکید بر تبعیض قومی و نژادی داشت.

چادرنشین و صحراگردی از پارتها مردمانی چابک، شجاع و پرتحرک ساخته بود. که در سوارکاری و تیراندازی ماهرانه در هنگام سواری نظیر نداشتند. شجاع ترین و قویترین فرد قبیله پهلوان نام داشت. هر شخصی که به این مقام نایل می شد. مشخصا علاوه بر قدرت بدنی ملزم به داشتن صفات و خصایل اخلاقی نیکو نیز می بود.

اشک و نخستین اندیشه استقلال

نخستین بار اندیشه استقلال در برابر بیگانگان سلوکی را پهلوانی پارتی به نام اشک جامه عمل پوشانید، در حالیکه سلوکیان هفتاد سال از سلطنت بر ایران پشت سرگذاشته بودند، قیام اشک سلوکیان را به نشان دادن عکس العمل واداشت. و علیرغم تصور از آن سپاه سلوکی با شکست مواجه شد و این اولین پیروزی رسمی پارتیان و متحدانشان در برابر قوم حکومت گر بود. پس از اشک برادر و جانشین وی تیرداد بر قدرت پارتیان افزود و بر توسعه متصرفات افزود و بدین ترتیب پیشروی آنان از شرق به سمت غرب آغاز گردید. و روز به روز بر قدرت پارتیان و تثبیت حکومتشان افزوده می شد. و با اقدامات مهرداد شاه دیگر پارتی قلمرو پارتیان که به افتخار نام احیاگر استقلال

ایران (ارشک یا اشک) اشکانی خوانده شد. به وسیع ترین حد خود رسید. مهمترین رمز موفقیت ها و پیروزی های مهرداد اول همگی در سایه شفقت و انسانیت نهفته در سرشت وی بود، آن چنان که محققان وی را از نظر بزرگ منشی، بلند نظری، متانت و نجابت اخلاقی در دودمان اشکانی، همتای کوروش بزرگ در دودمان هخامنشی دانسته اند. نام اشک توسط همه شاهان اشکانی حفظ شد به طوریکه فرعون توسط فرمانروایان مصر، قیصر یا سزار توسط رومیان کسری یا خسرو توسط ساسانیان به کار می رفت.

حکومت مهرداد دوران توسعه قلمرو و تثبیت قدرت

مهرداد با تسخیر عیلام، پارس و سپس بابل و بدنبال آن شکست پادشاه سلوکی و تصرف شهر سلوکیه. ایران را تا دورترین مرزهای غربی امتداد داد. (عنوان شاد شاهان) که اشک ششم یعنی مهرداد با اقتباس از شاهان هخامنشی برخود نهاده بود بدلیل اقداماتی که وی در زمان حیاتش انجام داد. به عنوان برازنده ترین لقب حتی پس از مرگش نیز وی را شایسته منحصر به فرد این عنوان در خاندان اشکانی گرداند. وقتیکه مهرداد در سنین پیری چشم از جهان فرو بست، او را بمانند بنیانگذار واقعی سلسله پارت با تشریفات بسیار به خاک رفت. پارت او را همچون قانونگذاری خردمند تجلیل کرد، چرا که او در تمام قلمرو وسیع خویش نزد هر قومی که رسم و بنیادی پسندیده یافت. آنرا در سرزمین خویش رایج کرد. قلمرو او از بین النهرین و بابل تا سرزمین سغد و هند امتداد داشت. و اقوام بسیار با آداب و رسوم گونه گون در این قلمرو وسیع تحت حکم او می زیست.

پس از مهرداد اول بدلیل پدیدار شدن نا امنی که توسط برخی اقوام در شرق نیر سکاها و کوشانیان بوجود آمده بود. در زمان چند اشک ادامه یافت. تا سرانجام با روی کار آمدن اشک نهم که مهرداد دوم نام داشت. توفیق قابل ملاحظه ای در غلبه بر هرج و مرج حاصل شد. وی پایه های حکومت و ارکان داخلی آنرا چنان مستحکم نمود که حتی پس از مرگ وی نیز با وجود مدعیان سلطنت و پاره ای اختلافات داخلی امپراطوری اشکانی از هم متلاشی نشد. و قدرت خود را حفظ نمود. تدابیری که وی در زمینه داخلی و حکومتی اندیشید سبب شده است که محققان وی را یادآور داریوش بزرگ خوانده به وی لقب مهرداد کبیر دهند.

دوران حکومت اشک های دهم تا سیزدهم دوران درگیری و هرج و مرج داخلی بود. تا اینکه با روی کار آمدن اشک سیزدهم، ارد اول فصل تازه ای از روابط خارجی ایران با دولت های همسایه که مهمترین آنها روم بود آغاز گردید.

در آن زمان ایران در شرق و روم در غرب دو قدرت بلامنازع بودند و هر دو در پی گسترش و توسعه قلمرو و بسط قدرت. و همین مساله گاه و بیگاه سبب ایجاد تعارضاتی از سوی طرفین به خاک یکدیگر می شد. ولی مشکل اصلی را رومیان آغاز کردند و بدین ترتیب روابطی که می توانست بهترین شکل و سیاق را داشته باشد و سبب تبادل فرهنگ و تمدن باشد و در نهایت به شکوفایی و پیشرفت در امپراطوری که دنیا را عملاً در ید قدرت خود داشتند. منجر شود. تبدیل به جنگ هایی شد که تا پایان امپراطوری پارت و پس از آن تا پایان امپراطوری روم ادامه یافت. در واقع این جنگ ها به طوری رسمی و جدی از زمان سلطنت ارد - اشک سیزدهم - و به دلیل بلند پروازی های برخی سرداران (رومی) از جمله کراسوس آغاز شد. و مهمترین انگیزه وی، عشق به طلاهای سلوکیه و نفایس و خزاین ماد بود. ولی مهمترین مساله را نیز نباید از نظر دور داشت و آن مساله همد ستی ایالت بزرگ ارمنستان با رومیان بود که اطاعت و تبعیت از ایران برایشان قابل تحمل نبود. آنان خواهان استقلال تمام و کمال بودند. که این مساله نیز در قوانین امپراطوری ای که آنان در آن قرار گرفته بودند یعنی اشکانیان مفهومی جز عصیان و سرکشی نداشت. بنابراین شاهان ارمنستان هر از چندگاه با تحریک رومیان و اتحاد با آنان سبب ایجاد منازعاتی بین ایران و روم می شدند. نوع حکومت اشکانیان نیز دست آنان را در این امر بازتر می کرد. اشکانیان از هنگامیکه روی کار آمدند و تشکیل حکومت دادند، شیوه ملوک الطوائفی را به جای ایجاد یک حکومت مرکزی که همه در سایه نظارت همه جانبه آن باشند ترجیح دادند. بدین شکل که برخی ایالت ها نظیر پارس، آذربایجان و ارمنستان از استقلال داخلی برخوردار بودند. و در عوض انقیاد و تابعیت اشکانیان را می پذیرفتند و در هنگام جنگ نیز به منظور کمک به پادشاه و نشان دادن وفاداری و اتحاد با او سپاه خود را به سمت مرکز حکومت گسیل می داشتند. شاهان ارمنستان نیز از این موقعیت برای کسب استقلال و تجزیه از قلمرو اشکانیان استفاده می نمودند.

ساسانیان (آرتور کرستن سن)

بنیانگذاران حکومت دینی خاندان ساسانی از پارس برخاسته خود را وارث هخامنشیان و از نسل آنها میداشتند. آنان بنا به نام جد خویش ساسان به افتخار نام سلسله خویش را ساسانی نهادند. ساسان ریاست معبد آناهیتای شعر استخر را بر عهده داشت. بابک پسر ساسان بر شهر خیر در کنار دریاچه بختگان فرمانروایی می کرد. و پس از درگذشت پدر عهده دار مقام وی گردید. سپس با چیره شدن بر چند تن از شاهان پارس موفق به سلطه بر کل پارس گردید. ارتخشیر یا اردشیر پسر بابک پس از مرگ پدر و برادر خویش بر امور دست یافت. و در صدد برآمد تا

قدرت خویش را بر اطراف پارس نیز انتشار دهد، اردشیر در جریان پیشروی های خود در دشت هرمزگان با اردوان پادشاه اشکانی رو در رو شد و در نهایت بر وی پیروز گردید. و اردوان در این جنگ جان خود را از دست داد و با مرگ وی امپراطوری اشکانی که از مدتها پیش به انحطاط گراییده بود منقرض گشت. بدین صورت سلسله ساسانی که بوسیله اردشیر در پارس بنام شد و جای دودمان اشکان را که در پارت بوجود آمده بود گرفت. و حکومتی را که اسکندر مقدونی از پارسی ها گرفته بود. ارتخشیر به آنها بازگرداند. سلسله جدید اگر هم بر خلاف ادعای خویش با خاندان شاهان هخامنشی رشته پیوندی نداشت، ولی مثل آنها به پارس منسوب بود، و مثل آنها سازمان متمرکز و استواری که با نظام ملوک الطوایفی بعد از اسکندر تفاوت بسیار داشت بوجود آورد. حکومتی که بوسیله دودمان ساسانی بر پا شد بر دو پایه دین و مرکزیت استوار بود. آنان بر خلاف اشکانیان وحدت سراسر کشور را تامین کردند، دولتی تشکیل دادند که قدرت کشور را در خود متمرکز ساخته با اقتدار تمام بر همه مناطق کشور نظارت داشت. ساسانیان، عظمت و شکوه عصر هخامنشی را تجدید کردند، در دوره قدرت این سلسله عظمت و اقتدارشان و حیثیت سیاسی ایران تا آنجا اوج یافت که عملاً دنیای متمدن آن روز را به دو قطب قدرت یعنی ایران و روم تقسیم نمود. و این مساله خود سبب آغاز فصل جدیدی از ارتباط بین این دو امپراطوری بزرگ گردید.

اردشیر بابکان

همان گونه که در ابتدا اشاره رفت، اردشیر یا ارتخشیر پسر بابک بود، نیای وی ساسان از موبدان پارسی بود که ریاست معبد آناهیتای شهر استخر پارس را بر عهده داشت، که پس از وی پسرش بابک عهده دار این مقام گردید، بابک با دختر امیر منطقه ای که در آن صاحب منصب بود. ازدواج کرد و بزودی صاحب مقام وی گردید و بدین ترتیب علاوه بر قدرت دینی و مذهبی قدرت حکومتی و سیاسی نیز پیدا کرد. بابک مقام ارگنبندی یا ریاست دژ منطقه دارابگرد را با کسب اجازه از حاکم پارس به اردشیر واگذار نمود. پس از گذشت اندک زمانی اردشیر در اندیشه فتح پارس و به دست آوردن حکومت آن منطقه وسیع و مهم به کمک پدر شروع به تجهیز نیرو و لشکرکشی نمود. در ابتدا موفق به شکست دادن شاهان محلی و سپس شکست حاکم پارس گردید. بدین ترتیب بابک که در این فتوحات حضور داشت. به فرمانروای پارس نایل آمد. چندی بعد وفات یافت و پسر بزرگش شاپور بجای وی به سلطنت نشست که حکومت او نیز بدلیل فوت ناگهانی وی به اردشیر واگذار شد.

اردشیر پس از تسلط کامل بر پارس حملات خود را به نواحی اطراف آغاز نمود و چون اهداف بالاتری را در ذهن خود می‌پروراند به سرعت موفق به فتح نواحی وسیعی گردید تا اینکه در جریان یکی از این فتوحات در جنگی که در ناحیه هرمزدگان واقع در خوزستان صورت گرفت با اردوان پنجم - بیست و نهمین شاه اشکانی - مواجه شد و پس از شکست دادن و کشتن وی و تعداد زیادی از نیروهایش، شهر تیسفون پایتخت اشکانیان را فتح و سلسله قدرتمند ساسانی را بنیان گذارد، پس از اعلان انقراض پارتیان و قدرت یابی اردشیر شورش در برخی نواحی گرگان و ارمنستان آغاز گردید که اردشیر با آرام کردن تمام این مناطق و فتح آنها که سالها به طول انجامید، استحکام دولت تازه تاسیس خود را تضمین نمود. وی که پس از گذشت مدت چهل سال از آغاز اعلام طغیان بر علیه فرمانروای پارس تا این ایام احساس خستگی می‌نمود به کناره گیری از امور سیاسی و کسب آرامش تمایل پیدا کرد و بدین صورت از سلطنت کناره گرفت و پسرش شاپور را که شاهزاده ای لایق و با تدبیر بود را به جای خویش بر تخت سلطنت نشاند و تاج شاهی را با دست خویش بر سر پسرش نهاد و خود روزهای آخر را به آرامش گذراند.

اردشیر شاهنشاهی با تدبیر و آبادگر بود، اوست که می‌گوید: (ملک حاصل نگردد مگر به لشکر، لشکر فراهم نشود مگر به زر، زر به دست نیاید مگر به کشاورزی، و آبادی و زراعت بدون عدل و داد صورت نیندد).

اردشیر، با پیروزی بر اشکانیان دولت جدیدی را در ایران بوجود آورد که آیین تازه، قانون تازه و طرز اداره تازه ای را به همراه داشت. پیوند دولت با دین اکثریت پیروان آیین زرتشت را که در آن ایام در پارس و ماد و حتی در قسمتی از نواحی شرقی جمعیت بسیاری را تشکیل می‌داد به خاندان او علاقمند کرد، از همان ابتدا که اعلام سلطنت نمود مقام موبدان موبدی را در پارس تعیین نمود و پیرمردی را که تسنن نام داشت و معلم وی بود، مشاور و مبلغ خویش ساخت، و مشاور حاجب خود را نیز از بین هیربدان انتخاب نمود. بدین گونه سلطنت خود را از همان آغاز با حمایت و ارشاد کسانی که اهل دین و دانش بودند مربوط ساخت.

شاپور اول، گسترتن

شاپور که به هنگام جلوس چهل ساله بود، تا وقتی اردشیر حیات داشت به احترام وی به طور رسمی تاجگذاری نکرد. وی در آغاز سلطنت با طغیان شهر حران و ارمنستان مواجه شد، پس از چندی بر این طغیان ها فایق آمد و تا نواحی شرقی پیشرفت. سپس به هند لشکر کشید و تا پنجاب پیشروی کرد. آن گاه متوجه رومیان شد و نخستین

جنگ با روم شکل گرفت. شاپور طی دو دوره جنگ موفق به شکست رومیان گردید و حتی در نبردی با روم علاوه بر شکست آنها امپراطور والرین که خود در جنگ شرکت داشت را اسیر نمود که به دستور شاپور، خاطره این پیروزی را در چند نقش برجسته جاودانه ساختند.

تبدیل قلمرو سلطنت پارس که اردشیر بانی آن بود به یک امپراطوری وسیع که دامنه آن را از بین النهرین تا ماورای النهر و از سغد و گرجستان تا سند و پیشاور رسانده بود، یک تفاوت چشمگیری بین او الزام کرد: گرایش به تسامح نسبی در عقاید. از نظر شاپور بدون این تسامح حکومت کردن بر ایران که تبدیل به امپراطوری وسیع و ابرقدرتی شده بود - غیر ممکن نمی نمود. در واقع او با تدبیر، با در پیش گرفتن این سیاست تمرکز و وحدت سراسر قلمرو خویش را تضمین نمود. البته خود او، مثل پدر ظاهرا همچنان در آیین مزد اسنان ثابت و راسخ باقی ماند اما در معامله با پیروان ادیان دیگر، آن گونه که موبدان انتظار داشتند و سیاست پدر ایجاب می نمود سختگیری نشان نداد. قلمرو او در بابل و ماد شامل عده ای قابل ملاحظه از قوم یهود، در گرجستان و ارمنستان شامل تعدادی فزاینده از قوم مسیحی، در کوشان و باختر شامل عده ای بودایی، و در سرزمین های سند و کابل شامل پیروان آیین هندو بود و او البته نمی توانست با سعی در تحمیل آیین مزدلسنان همه «ها را با حکومت خود دایم در حال خصومت باطنی نگهدارد. وی همچنین با اعمال آزادی مذهبی نسبی از تعقیب و آزار پیروان ادیان دیگر خصوصا مسیحیان که به دلیل هم کیش بودنشان با رومیان مورد خشم و نفرت قرار گرفته بودند، خودداری نمود. پیرو همین سیاست با اندیشه ایجاد ارتباط و نزدیکی بیشتر بین ادیان مختلف به منظور دستیابی به اتحاد و تمرکز در کشور و به دنبال آن ایجاد آرامش و از بین رفتن نا آرامیها و نا امنی ها که به موجب اختلافات دینی و مذهبی ایجاد شده بود. از آیین التقاطی مانی استقبال نمود. هر چند که در پیش گرفتن این سیاست موجبات خشم و نگرانی موبدان را فراهم آورد. عصر شاپور در عین حال دوران سازندگی نیز بود وی برای سازندگی کشور و آبادانی آن از مهارت و هنر همه اقوام و اتباع و هم چنین اسیران رومی نیز استفاده نمود.

در فاصله مرگ شاپور اول و پادشاهی شاپور دوم چند تن دیگر به حکومت رسیدند ولی هیچیک توانایی این دو را نداشتند. قدرت گیری بیش از حد نجبا و موبدان بدلیل ضعف پادشاهان و مداخله آنان در امور کشور، کشمکش آنان برای دستیابی به قدرت حمله روم در همین اثنای به ایران و پیروزیهای پراکنده آنان اوضاع ایران را در وضعیتی نامطلوب قرار داده بود.

شاپور دوم، سومین پادشاه قدرتمند ساسانی بود. که توانست به اوضاع کشور سرو سامان دهد. فوری ترین و ضروری ترین اقدام وی تنبیه اعرابی بود که با تاخت و تازشان قسمتی از سواحل خلیج فارس و نواحی مجاور بابل و حیره را دچار ناامنی کرده بود. وی در تنبیه و مجازات آنان تا آن اندازه قساوت به خرج داد که سبب شد لقب ذوالاکتاف برای همیشه بر وی بماند. این پادشاه جوان در آغاز کار پس از حمله به اعراب و تا رو مار کردنشان عده ای از آنان را به اسارت در آورده و برای عبرت سایر رهنان شانه های اسیران را سوراخ کرده و از سوراخ شانه هایشان طناب گذرانید و آنها را با خواری به بندگی و بیگاری گرفت. که باعث شد حتی ایرانیان نیز در نتیجه این عمل او را (هوبه سبنا) یا سوراخ کننده شانه ها بنامند، انعکاس این اقدامات شاپور دوم در دربار ترس و احتیاط نجبا و موبدان را به همراه داشت. و بتدریج دست آنها را از کارها کوتاه کرده و به شاپور فرصت داد تا زمینه را برای تامین تفوق و برتری خویش بر آنان که هنوز به او به چشم جوانی بی تجربه می نگریستند آماده سازد.

شاپور با محدود ساختن قدرت بزرگان و تسلط کامل بر اوضاع خود را برای مقابله با رومیها آماده کرد، و در جنگی سخت آنان را شکست داد وی همچنین موفق به شکست ترکان شمال شرقی شد. از دیگر اقدامات شاپور دوم سختگیری نسبت به عیسویان بود در این زمان، دین مسیحی در روم رسمی شده بود. در نتیجه مسیحیان ایران مورد سوء ظن شاپور قرار گرفت. او آنها را به چشم طرفداران روم می نگریست در نتیجه با اقداماتی مانند گرفت مالیات های سنگین، جلوگیری از تبلیغ مسیحیت، آزار و اذیت آنان، تعطیل کردن چندین کلیسا و حتی توقیف اموال کلیساها سعی در محدود کردن آنها داشت. شاپور دوم مرزهای ایران را به دوران شاپور اول رساند، خاطره فرمانروای پرشکوه و طولانی او را در ردیف شاپور اول یک بنیانگذار و یک احیا کننده دولت نشان داد، روح تازه ای که او در کالبد سلسله ساسانی دمید تا مدتها همچنان نگهدارنده سلطنتی بود که خسرو اول انوشیروان پس از سالها آنرا احیاء نمود.

پس از مرگ شاپور دوم وضعیت کشور بدلیل روی کار آمدن پادشاهانی ضعیف و نالایق آمیزه ای بود از قدرت گرفتن مجدد بزرگان، شورش و ناامنی در مرزهای خارجی که در شرق هیاطله یا هپتالها که سرانجام با کوشش فیروز شاه ساسانی بیرون رانده شدند و در غرب هم که شکل همیشگی روم. که در زمان قباد مشکلات اقتصادی قحطی و خشکسالی به آنها علاوه گردید. و ظهور مزدک و معرفی و تبلیغ آیین جدید وی و اندیشه هایش بمنظور حل مشکلات و معضلات اقتصادی و اجتماعی که با استقبال قباد به منظور رهایی جامعه از این مشکلات صورت گرفت. علیرغم اینکه ظاهراً به طور مقطعی موثر بنظر می رسید. ولی پس از مدتی خشم موبدان و بزرگان را برانگیخت و خود معضلی تازه برای حکومت قباد گردید. آنچنانکه بدلیل موضع گیری آنها بر علیه مزدک و قباد، شاه ساسانی از سلطنت خلع گردید و هر چند پس از چندی شاه مخلوع مجدداً به منصب خود بازگشت ولی مشکلات و مصایب همچنان بر جای خود باقی بود. بنا به وصیت قباد که سومین پسرش خسرو انوشیروان را واجد همه خصال شایسته پادشاهان میدانست پس از وی به سلطنت رسید.

خسرو انوشیروان - سمبل قدرت و عدالت

خسرو انوشیروان به اعتبار کشورگشایی، سیاست، تدبیر و اصلاحاتی که در امور لشکری، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی بانجام رسانیده است، بزرگترین شاهنشاه ساسانی بشمار می رود. چنانچه او به قدرت نمی رسید. یقیناً عمر این سلسله با وجود مصایبی که گریبانگر آن شده بود، چندی بیش دوام نمی یافت. تدابیر وی همراه با ویژگی های بارز شخصیتی او، سبب درخشش نام وی در تاریخ ایران گردیده است. تعدیل مالیات ها و اصلاحات نظام ارتش، پیشرفت علم و ادبیات بدلیل توجه ویژه وی به دانشمندان و تشویق آنان، تسامح فکری و مذهبی او هر چند بعضی اقدامات وی در اوایل سلطنتش در قبال برخی پیروان ادیان و مذاهب برای ایجاد آرامش صورت گرفت - و وسعت نظر در مورد عقاید و اندیشه ها محبوبیت وی را نزد آحاد مختلف جامعه صد چندان نمود.

خسرو انوشیروان با شکست هپتالها در شرق و رومیان در غرب و صلح پنجاه ساله ای که با امضای قرارداد صلح انجام گرفت آرامش و رفاه را برای ایرانیان به ارمغان آورد.

خسرو پرویز - افول قدرت

خسرو پرویز آخرین پادشاه معروف ایران باستان است. پس از خسرو اول، حکومت مرکزی دوباره دچار ضعف شد، دوران سی و هشت ساله سلطنت خسرو بیشتر یادآور تجمل پرستی ها، عشرت طلبی ها و بی قید و بندیهایی یک پادشاه ضعیف النفس است. تا یک شاه مقتدر ساسانی. استبداد، غرور و تکبر وی همراه با بی توجهی و بی تفاوتی نسبت به مردمانی که چشم امید به توجه و کاردانی شهریارشان دوخته بودند. و فاصله طبقاتی که روز به روز مردمان را بیش از آنکه آزار اقتصادی دهد، روحشان را می پژمرد و بارزترین بی خردی او در زمینه جنگ با روم به منظور گرفتن تقاص خون خانواده همسرش که خانواده حکومتگر روم بودند. و بطور جمعی قتل عام شده بودند، صلح با روم را پایان داد و پای ناامنی و جنگ و خونریزی را دوباره به ایران باز نمود.

رفتار عناد آمیز وی با سفیر پیامبر اسلام موجب بدنامی بیش از پیش وی گردید. و سرانجام وی در جنگ با روم بد رفتاری با اطرافیان سبب شکل گیری توطئه هایی بر علیه وی شد تا جاییکه با آنهمه جلال و شوکت روانه زندان گردید و چند روز بعد در زندان کشته شد. از آن پس پادشاهان بعدی هم که به سلطنت رسیدند کاری از پیش نبردند و فقط سکاندار کشتی شدند که روز به روز در گرداب بحران و انحطاط فرو میرفت جامعه ایران در تب فقر، تبعیضات ناروا بی نظمی ناامنی و از همه مهمتر بی عدالتی، چنان می سوخت که درمان آن جز بادم معجزه گر منادی آزادی و عدالت میسر نبود.

ایران در زمان ساسانیان (فرهنگ و تمدن)

ویژگیهای دولت ساسانی

دولت ساسانی، آخرین مرحله یک سلسه تحولات طولانی بود که در دوران اشکانیان در زیر پوسته ای از تمدن یونانی سیر کرده و در نهایت باین پایه رسیده بود. در این مرحله از تحولات مورد اشاره، عناصر تمدن یونانی تقریباً از تشکیلات ایرانی طرد شده و بخشی از آن استحاله یافته و یا عنصری جدید را تشکیل داده بود.

هنگامیکه اردشیر زمام حکومت را به دست گرفت، کشور ایران واجد یک وحدت ملی شد. و آثار ویژه این شکل در اجزاء حیات اجتماعی و معنوی ایرانیان پدیدار گردید. با توجه به مراتب بالا، جایگزینی دو سلسه نه تنها یک پیش آمد سیاسی، بلکه نشانه ای از پیدایش روح تازه ای بود که در شاهنشاهی ایران دمیده شد. دولت ساسانی در دو مورد بر حکومت اشکانی امتیاز و برتری داشت:

۱ - تمرکز و وحدتی نیرومند و پابرجا

۲ - ایجاد یک دین رسمی که دین زرتشت بود.

اگر مورد نخستین را بازگشت به سنت های دوران داریوش کبیر تلقی کنیم، مورد دوم حتما از ابتکارات ساسانیان بود، و نباید در اینمورد تردیدی به خاطر راه دهیم. اما این ابتکار خود نتیجه تکامل کند سیری بود که در این برهه از زمان صورت تحقق یافت. در طول چهار قرن که دولت بنیاد یافته اردشیر به پویایی خود ادامه می داد، شرایط زندگی عمومی و اداره کشور دستخوش تغییرات بسیار شد، اما در کلیات و اصول، همان بنیان اداری و اجتماعی که توسط مؤسس این دودمان پی ریزی و کامل شد، تا پایان دوران ساسانیان بر یک حال باقی ماند.

طبقات در دوره ساسانیان

تقسیم بندی طبقات در دوره ساسانی بر همان اساسی است که در اوستا آمده است، طبقات چهارگانه ساسانی عبارت بودند از:

۱ - روحانیون (آسروان asravan)

۲ - جنگیان (ارتشتاران)

۳ - مستخدمان اداری (دبیران)

۴ - توده مردم (روستاییان یا واستریوشان)، صنعتگران و شهروندان که به هوتوخشان که هر یک از طبقات چهارگانه خود به چندین دسته تقسیم می شد. بطور کلی جامعه عصر ساسانی جامعه ای طبقاتی بود که نظام کاستی به دشت در آن اعمال می شد. البته علاوه بر طبقه بندی های فوق که از آن یاد شد در زمان شاپور نیز نوعی طبقه بندی وجود داشته است. که بدان اشاره می کنیم.

۱ - شهرداران که فرمانروایانی بودند که از طرف شاه بر مناطق مختلف حکومت می کردند.

۲ - واسپوهران یا رؤسای طوایف که صاحبان املاک وسیع بودند.

۳ - ورزگان (بزرگان) که صاحب منصبان بزرگ دولت، رؤسای اداره ها و وزرا می شد.

۴ - آزادان یا نجیب زادگان که ظاهرا اسواران که افسران لشکر بودند هم در همین طبقه جای می گرفتند.

۵ - واستریوشان که همان توده ملت یعنی ورستاییان، صنعتگران، شهروندان و دهقانان بودند.

در حقیقت اگر دیدی واقع بینانه داشته باشیم درمی یابیم که جامعه آن روزگار به دو طبقه کلی تقسیم می شد. طبقه فرادست که شامل خاندان شاهی خاندان های قدیمی حاکمان ولایات و مقامات دولتی و نظامی می شدند. و با نام بزرگان از آنها یاد می شد. و طبقه فرودست؛ که توده مردم بودند و شامل: کشاورزان، صنعتگران و پیشه وران می شد. اما آنچه در ساختار اجتماعی ساسانیان نمودار است؛ تبعیض طبقاتی فاحشی است که ماهیت مردم دوستی آنان را زیر سوال می برد تا آن حد که ارتقا از طبقه فرودست به طبقه فرادست امری محال بود.

تشکیلات مرکزی

وزیر اعظم

وزیر بزرگ که در آغاز «هزاربذ» لقب داشت، رییس تشکیلات مرکزی بود. در زمان هخامنشیان این لقب هزاریتی که به یونانی «خیلیارخوس» یعنی «نگاهبان فوج هزار نفری» گفته می شد. در ابتدا دارنده این عنوان به مقام نخستین شخص کشور رسیده بود و پادشاه به وسیله و با دست او کارهای کشور را اداره می کرد. عنوان مزبور به همین شکل باقی ماند و به زمان ساسانیان رسید. در زمان ساسانیان وزیر بزرگ را بزرگ فرمذار می خوانده اند، یکی دیگر از عناوینی که برای این وزیر ذکر شده در اندرزبذ یعنی مستشار دربار است. اداره کشور تحت نظارت پادشاه قرار داشت و وی بیشتر کارها را با رای خویش انجام می داد. هنگامیکه شاه در سفر یا مشغول نبرد بود. وزیر اعظم نیابت سلطنت را عهده دار می شد. مذاکران سیاسی، از وظایف وزیر اعظم بود، در هنگام ضرورت تا آنجا که می توانست فرماندهی را نیز عهده دار می شد. بطور خلاصه، از آنجا که وی مشاور ویژه شاه بود، همه کارهای کشور در دست او قرار داشت و می توانست در همه امور دخالت کند. حتی در صورتیکه شاه عیاش بود یا در انجام کارها سستی و اهمال می ورزید وزیر اعظم می بایستی او را متوجه عمل خویش سازد. و به راه صحیح هدایت کند. جایگاه، نقش و اهمیت مقام بزرگ فرمذار آن چنان کامل و بی نقص بود که حتی پس از ساسانیان خلفای مسلمان این مقام را به صورت مستقیم و دست نخورده وارد سیستم اداری اسلامی نموده و از آن بهره گرفتند. آن چنان که قدرت بزرگ فرمذار با خلیفه برابر بود.

از آن جایی که ساسانیان نسب خود را به کیانیان و گوی ویشتاب که همان کی گشتاسب است می رساندند و وی آیین بهی زرتشت را پذیرفته بود، ایشان خود را پیرو مزدیسنی (کیش زرتشتی) می دانستند تا آنجا که در دوره آنان آیین زرتشتی دین رسمی آنان گردید، همان گونه که اشاره رفت نیای ساسانیان یعنی ساسان خود از روحانیونی بود که ریاست معبد آناهیتای شهر استخر را به عهده داشت. پس از وی پسرش بابک همین مقام را عهده دار گردید و پس از تشکیل سلسه ساسانی و روی کار آمدن اردشیر با اراده وی دین زرتشتی دین رسمی کشور گردید. و به این ترتیب اتحاد آتشگاه و دربار شکل گرفت و روحانیون و مغان بر امور مستولی شدند. و اولین حکومت دینی در تاریخ ایران قبل از اسلام شکل گرفت.

اردشیر شاهنشاه ساسانی حتی در زمان حکومت خویش به منظور دست یابی به اهداف سیاسی خویش که در وحدت و تمرکز سراسر قلمرو خلاصه می شد و در سایه آن آرامش و امنیت داخلی شکل می گرفت از هیچ کوششی حتی نایل آمدن به اقداماتی نظیر بکار گیری تعصبات مذهبی آزار و اذیت تعقیب و زندانی نمودن پیروان ادیان غیر زرتشتی فروگذار ننمود. و این سیاست کمابیش در طول عمر سلسه ساسانی نزد شاهان این خاندان اعمال می شد. به سبب توجه شاهان ساسانی به دین زرتشتی به عنوان دین رسمی کشور مقاماتی نوظهور نیز در دربار شکل گرفتند. از جمله موبدان موبذ که رئیس موبدان (روحانیون) کشور بودند. و هیربذان هیربذ و مقامات زیر دست آنها.

در عصر ساسانی آتشکده های زیادی در گوشه و کنار کشور برپا گردید. و به موبدان اختیارات و امتیازات قابل توجهی واگذار گردید. از جمله داشتن استقلال در امور و تصاحب املاک وسیع.

علاوه بر دین زرتشتی که بیشترین پیرو را در کشور داشت آیین های دیگری نیز در شرق و غرب کشور ترویج می شدند که پس از رسمی شدن دین زرتشتی پیروان آن ادیان و آیین ها در تنگنا قرار گرفتند. از جمله آیین بودایی در شرق، آیین مسیحیت و یهودیت در غرب کشور که به دلیل خصومت ایران با روم و هم کیش بودن مسیحیان ایران با رومیان، پیروان این دین الهی بیشترین سهم را از آزار و اذیت و تعقیب و شکنجه دارا شدند. دو دین نوظهور که ظاهرا در شرایطی شکل گرفتند که اوضاع ایران در هنگام بروز و نشر آنها بسیار نابسامان بوده است. در زمان شاپور اول و قباد علنی شدند از آن جمله، آیین مانویت و مزدکی بود.

مانی در زمان شاپور اول ادعای پیامبری نمود. اندیشه وی که تحت آیینی استقاپی شکل گرفته بود. مورد توجه و استقبال شاپور اول قرار گرفت، وی با ادیان و اندیشه های عصر خود آشنایی داشت و اختلاف مذاهب مختلف همواره ذهن وی را مشغول می داشت، مذهبی که وی معرفی نمود، اختلاطی بود از دین های زرتشتی، عیسوی، بودایی و ... مانی معتقد بود که عالم از عناصر روشنایی و تاریکی بوجود آمده و به همین جهت اساس آن بر نیکی و بدی استوار است. اما در پایان دنیا روشنایی از تاریکی جدا و بر آن چیره می گردد. و صلح ابدی برقرار می شود وظیفه فرد مانوی آن بود که بکوشد تا روشنایی و تاریکی را از یکدیگر دورسازد، یعنی وجود خویش را از بدی و فساد - که زاده تاریکی است - منزه گرداند و از اصول اوست؛ مهردهان (پرهیز از اندیشه زشت و ناپاک) به همین سبب پیروان مانی از لذات دنیوی مانند: ازدواج، خوردن گوشت، نوشیدنی شراب و گرد آوری مال پرهیز می نمودند. مانی کتاب های زیادی برای ترویج دین خود نگاشت از آن جمله شاپورگان به زبان پهلوی بود که آن را به شاپور تقدیم نمود و کتاب ارژنگ یا ارتنگ که مانی به منظور تفهیم بهتر اصول کیش خود مسایل مورد نظر را با تصاویر زیبا جلوه گر می نمود. از این روی وی را مانی نقاش نیز می خواندند.

همان گونه که گفته شد عقاید وی به سبب توجه شاپور به آنها و به منظور بهره گیری وی از این دین به منظور رفع اختلافات مذهبی بصورت مقطعی نشر و رواج یافت. ولی پس از مدتی به دلیل مخالفت شدید موبدان مورد خشم و کینه قرار گرفت و به دستور شاه بهرام به زندان افتاد و در زیر شکنجه جان داد و به قولی او را زنده پوست کردند و به دار آویختند.

مزدک نیز خود از پیروان آیین مانوی بود و از مروجان این آیین محسوب می گشت که علاوه بر عقیده به موضوع ستیز دو عنصر نور و ظلمت که اساس عقیده مانی را تشکیل می داد. اندیشه های وی درباب حل معضلات اقتصادی و اجتماعی که ریشه در تبعیضات طبقاتی داشت. مورد توجه قباد، پادشاه ساسانی قرار گرفت. که دوران سلطنت وی مصادف با مشکلات اقتصادی و اجتماعی که قحطی و خشکسالی نیز به آن علاوه گردیده بود، شد. عقاید مزدک مبنی بر تقسیم عادلانه منابع ثروت و تذکر این مهم که همه انسان ها در برابر استفاده از نعمات خدادادی و طبیعی یکسان هستند. به مذاق طبقه صاحب ثروت و قدرت خوش نیامد و همین امر موجب به قتل رسیدن وی توسط مخالفانش گردید.

علاوه بر این ادیان نوظهور، در قسمتی از نواحی جنوبی افرادی می زیستند که به صایبین معروف بودند. آنان پیروان حضرت یحیی(ع) بودند که مراسم دینی و آداب و رسوم ویژه خود را داشتند. به عنوان نمونه از خوردن گوشت گاو پرهیز می کردند و نماز صبح را پس از طلوع آفتاب می خواندند که پیروان این آیین نیز از سخت گیریهای موبدان زرتشتی در امان نماندند.

خط ادبیات و آموزش ساسانیان

مشهورترین خط های رایج در زمان ساسانیان، خط پهلوی اشکانی و خط پهلوی ساسانی است. این خط ها از خط آرامی اقتباس شده بود و همه مکاتبات اداری نوشته های ادبی تاریخی و کتبه های شاهان ساسانی که بر صخره ها حک شده است به این خط نوشته می شد.

در آن روزگار، آموزش فقط و فقط منحصر به طبقه بزرگان بود و توده مردم از آموزش و بهره مندی از علم و دانش محروم بودند. تیراندازی، چوگان و شنا از دیگر کارهایی بود که جوانان به آن مشغول می شدند. تا هنگام جنگ آمادگی لازم را داشته باشند.

جندی شاپور از مراکز مهم علم و آموزش و پژوهش بود و دانشمندان و پزشکان بسیاری در آن به پژوهش مشغول بودند. انوشیروان عده ای را برای کسب علوم به هند فرستاد او عده ای از فلاسفه یونانی را که از تنگ نظری و تعصب مسیحیان روم به ایران پناهنده شده بودند را به گرمی پذیرفت و از آنان حمایت کرد.

معمای و حجاری

خرابه های چندین کاخ و آتش گاه در فیروز آباد، بیشاپور و.... جلوه گاه معماری عصر ساسانی است. معماران این دوره در اوایل از شیوه های اشکانی پیروی می کردند. ولی با گذشت زمان، در بنای کاخ ها و آتش گاه ها شیوه ها و سبک هایی در پیش گرفتند. که در گذشته فراگیر نبود، مانند استفاده از طاق و ایوان، با استفاده از طاق، بکارگیری ستون کمتر در معماری مورد توجه و استفاده قرار می گرفت. معماران عصر ساسانی از گچ بری های زیبا و گاه کاشی کاری استفاده می کردند. کاخ هایی مانند کاخ تیسفون(معروف به ایوان کسری) و کاخ فیروز آباد در زمان خود شکوه و جلال بسیاری داشتند و چشم همگان را خیره می کردند. شاهان ساسانی در این کاخ ها به اداره امور

می پرداختند، دستورات لازم را صادر می کردند، فرستادگان دولت های دیگر را به حضور می پذیرفتند و نیز به تفریح و خوشگذرانی می پرداختند.

نقش برجسته های فرمانروایان ساسانی و کتیبه های آنان در فارس و کرمانشاه و نواحی دیگر که شامل مراسم تاج گذاری، جنگ و شکار شاهان است. نشانگر تبحر حجاران چیره دست ایرانی در آن عهد است.

هنر و صنعت

قالی بافی، پارچه بافی، فلز کاری و شیشه گری در عهد ساسانی رونق بسیار یافت. در این عصر پارچه های تولید ایران در روم مشتریان زیادی داشت. فلزکاران ماهر در خدمت شاهان و شاه زادگان بودند. و برای آنان ظروف بسیار ظریف و زیبا از جنس طلا و نقره می ساختند. که نمونه هایی از آنها در موزه های اروپا موجود است. موسیقی از جمله هنرهایی بود که مورد توجه شاهان ساسانی بوده است. موسیقی دانان و آوازه خوانان دربار را هنیاگر یا خنیاگر می نامیدند، خسرو پرویز و بهرام گور در میان شاهان ساسانی به شعر و موسیقی علاقه داشتند و به آن اهمیت می دادند.

یکی از هنرهای بی مانند عصر ساسانی ساخت حباب هایی بود که موسیقی و اصوات دیگر را ضبط و در موقع لزوم با وسایلی که آن روزگار در دست بود، صداهای ضبط شده پخش می گردید که این حباب ها در ایوان مداین و نصب آن بر روی دیوارهای آن برای پخش موسیقی به کار رفته بود.

بازرگانی

در عهد ساسانی جاده ابریشم مهم ترین مسیر تجاری در دنیا بود. همچنانکه ایران در دوره اشکانی از منافعی که این راه برایشان ایجاد می کرد. سود می بردند. ساسانیان نیز از این جهت بی نصیب نماندند، ایران همچون پل ارتباطی بر راه شرق و غرب بود. کاروان های تجاری کالاهای ساخت چین و هند و ایران و روم را از سرزمینی به سرزمین دیگر می بردند. صید مروارید در خلیج فارس رواج داشت. مالیات مهمترین منبع درآمد و ثروت محسوب می شد که علاوه بر خراج و مالیات سرانه و سالانه که اخذ می گردید. از بازرگانان نیز مالیات گرفته می شد. تجارت دریایی در

دوره ساسانیان دارای اهمیت بود. طلا، نقره، مس، مروارید و پارچه های ابریشمی از مهم ترین محصولات ایران محسوب می گردید.

ایران دوران اسلامی

فتح ایران به دست مسلمانان در زمان خلفای راشدین

پس از آنکه حضرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه هجرت کرد و در سرتاسر شبه جزیره عربستان اکثر قبایل عرب را به دین اسلام در آورد، بر آن شد تا مردم ممالک مجاور عربستان را نیز به دین اسلام دعوت کند. برای این منظور، نامه هایی به پادشاهان اطراف فرستادند، از جمله برای خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی. چنانکه معروف است خسرو از نامه خشمگین شد و آن را پاره کرد. البته، لازم به ذکر است که هدف حضرت رسول صرفاً "دعوت به اسلام بود نه تصرف اراضی و بلاد، همان هدف و مقصدی که خداوند او را برای اجرای آن مبعوث کرده بود. حضرت رسول اکرم (ص) پیش از وفات خود در سال یازدهم هجری، سپاهییانی برای این منظور به سرحدات شام گسیل داشتند. اما، وفات آن حضرت، به طور موقت این عملیات را متوقف ساخت. ابوبکر که همان روز وفات حضرت رسول اکرم (ص) به خلافت رسیده بود، تصمیم گرفت این برنامه را دنبال کند. پس از آنکه ابوبکر به خلافت رسید، عده ای از قبایل عرب از دین اسلامی برگشتند و از دادن صدقه و زکات (مالیات اسلامی) سرباز زدند. ابوبکر این قبایل را با زور مطیع ساخت و در جنگ مهمی با قبیله بنوحنیفه که پیروان "مسيلمه" (معروف به کذاب) بودند، آنان را شکست سختی داد. این جنگ ، به جنگ با اهل رده (مرتدان) معروف است و سردار مسلمانان " خالدبن ولید " بود.

ابوبکر پس از فراغت از کار اهل رده، به پیروی از نیت حضرت رسول اکرم (ص) حمله به دو دولت بزرگ ساسانی و بیزانس را آغاز کرد. سپاهیان اسلام در جبهه روم سپاهیان بیزانس را شکست دادند. در جبهه شرق، یعنی کشور

ایران، نخستین کسی که ابوبکر را به حمله به خاک ایران تشویق کرد، "مثنی بن حارثه شیبانی" بود. این شخص، پیوسته با قبیله و دار و دسته خود به متصرفات ایران در عراق می تاخت و اموال کشاورزان و دهقانان را غارت می کرد. آنچه که او را برای این تاخت و تازها جرات داده بود. در جریان آن جنگ، قبیله "بنوشیبان" و همپیمانان ایشان، سپاهیان را که خسرو برای سرکرب آنان فرستاده بود مغلوب کردند. جنگ ذوقار نتیجه سوء تدبیر و غرور خسرو پرویز بود که در سرتاسر سلطنت او دامنگیر ایران شده بود. همچنین وی جنگهای بیهوده ای با بهرام چوبین (سردار معروف خود) و بسطام (دائی خود) و هراکلیوس (امپراتور بیزانس) به راه انداخته بود که به خرابی شهرها و شکستهای سخت و کشته شدن سرداران نامی و ناخشنودی مردم و بزرگان مملکت منجر گشت. سرانجام، خود نیز به امر پسرش (شیرویه) کشته شد.

پس از او، بزرگان ایران که از عاقبت اندیشی و حسن سیاست عاری و پیوسته از راه حسادت و کینه با یکدیگر در کشمکش بودند، نتوانستند بر اطاعت از پادشاهی متفق شوند. چنانکه معروف است، طی مدت کوتاهی چندین تن از شاهزادگان را به سلطنت برداشتند و سپس از بین بردند. سرانجام، چون خطر مسلمانان را به گونه ای جدی و مشهود دریافتند، به سلطنت یزدگرد پسر شهریار رضایت دادند. اما، این کار، هم بسیار دیر شده بود، و هم یزدگرد خود لیاقت و کفایت غلبه بر مشکلات را نداشت.

مثنی که در اراضی مجاور حکومت ساسانی با قبیله خود (بنوشیبان) اقامت داشت، از هرج و مرجی که در داخل ایران و در دربار ساسانی روی داده بود نیک آگاه بود و از آن موقعیت استفاده می کرد. چنانکه ذکر شد، اراضی کشاورزان و حتی شهرهای سواد (عراق) را پی در پی غارت می کرد. پس از آنکه ابوبکر در خلافت خود مستقر شد، مثنی او را به حمله بر قلب مملکت ساسانی برانگیخت و ایرانیان را در نظر او حقیر و ترسو جلوه داد. ابوبکر که در آغاز از شوکت و قدرت ساسانیان در بیم بود، با سخنان مثنی جرات پیدا کرد و خالد بن ولید را به فتح استانهای عراق مامور نمود. همچنین، به مثنی دستور داد تا از خالد تبعیت کند و از دستورهای او پیروی نماید. خالد نخست نواحی "بانقیاء" و "باروسماء" و "الیس" را، و پس از آن، "ابله" را، که در مدخل اروند رود و در محل بصره واقع بود، به دست آورد. در این راستا، طی جنگ معروف به "ذات السلاسل" سپاهیان ایرانی را نیز به سرکردگی هرمز شکست داد.

اردشیر سوم ، که پس از پدرش (شیرویه) به سلطنت رسیده بود، دو سردار ایرانی به نامهای " اندرزگو " و " بهمن جادویه " را با سپاهی مرکب از ایرانیان و عربهای تابع ایران که بیشتر مسیحی بودند، به جنگ خالد فرستاد. اما این سپاه هم در صفر سال ۱۲ ه.ق. از عربها شکست خورد. خالد بن ولید در ماه ربیع الاول همان سال شهر حیره مرکز پادشاهان حیره (آل منذر، لخمی ها) را که تابع دولت ساسانی بودند، تصرف کرد. مسلمانان در مقابله با دشمنان خود، آنان را در برابر یکی از سه امر مخیر می ساختند: پذیرش اسلامی، پرداخت جزیه، جنگ، چنانکه در فتح نخستین حیره، خالد با گرفتن مبلغی در حدود صدو نود یا دویست و نود هزار دینار، با اهل حیره صلح کرد. دهقانان "سواد عراق" منتظر بودند که نتیجه جنگ حیره به کجا خواهد انجامید. چون حیره به تصرف مسلمانان در آمد، طلب صلح کردند دو هزار هزار دینار جزیه پرداختند. ایرانیان، نواحی میان حیره و دجله را از دست دادند و چون اردشیر سوم در گذشت، دیگر کاری نتوانستند انجام دهند .

سیاست خالد در فتح شهرهای عراق آن بود که عربهای مسیحی را به جاسوسی از ایرانیان برانگیزد. خالد شهر مهم انبار را که در مغرب بغداد در کنار رود فرات قرار داشت تصرف کرد و شهر عین التمر را که حاکم آن از سوی ایرانیان (مهران ، پسر چوبین) بود، تسخیر کرد. سپس اسرای آن شهر را برخلاف تعالیم اسلامی کشت و فقط چهل جوان نصرانی را که درس انجیل می خواندند باقی گذاشت پس از آن، ابوبکر، خالد بن ولید را مامور حرکت به سوی شام کرد. خالد هم با نیمی از سپاهیان خود عازم جبهه شام گردید. خود ابوبکر نیز پس از دو سال واندی در مدینه وفات کرد و بنا به وصیت او، " عمر بن خطاب " به خلافت مسلمانان برگزیده شد .

در شعبان سال ۱۳ (ه.ق.) ایرانیان به سر کردگی بهمن جادویه، سپاهیان مسلمانان را در موضعی به نام " قس الناطف " شکست دادند. سردار مسلمانان به نام " ابوعبیده ثقفی " نیز در این جنگ کشته شد. این جنگ در تاریخ اسلام به نام جنگ " جسر " معروف است. ولی چون دولت ساسانی به منتهای ضعف خود رسیده بود و اختلاف بزرگان و سرداران ایرانی از حد گذشته بود، ایرانیان نتوانستند از این پیروزی بهره بگیرند و پس از تردید و دودلی، یزدگرد پسر شهریار را به پادشاهی برداشتند و او نیز کسی نبود که بتواند بنای عظیم دولت ساسانی را که پایه های آن سخت و سست و لرزان شده بود از خطر انهدام نجات دهد. بر عکس عمر که رهبری مصمم و توانا بود، در جنگ با ایرانیان مصمم تر گردید. یزدگرد سپاهی بزرگ را به سرکردگی " رستم فرخ زاد " مامور مقابله با مسلمانان و جلوگیری از حمله ایشان کرد عمر نیز " سعد بن ابی وقاص " را با سپاهی که عده آنان به سی و چند هزار می

رسیده جنگ با ایرانیان گسیل داشت. در "قادسیه" (واقع در پانزده فرسخی کوفه) جنگ شدیدی بین این دوسپاه روی داد. با آنکه ایرانیان مقاومت زیادی از خود دادند، شکست سختی خوردند. با این شکست بود که راه تیسفون (یا مدائن) پایتخت شاهنشاهی ساسانی، بر روی مسلمانان باز شد. عربهای مسلمان نخست در صفر سال ۱۳ (ه.ق.) قسمت غربی مدائن را که "وی اردشیر" نام داشت متصرف شدند و آن گاه، از دجله گذشتند و به سمت شرقی مدائن که کاخ معروف پادشاهان ساسانی معروف به "ایوان کسری" در آن قرار داشت رسیدند. در این بین، اموال بیکرانی از غارت کاخهای سلطنتی نیز به دست ایشان افتاد. سپس، مسلمانان در تعقیب یزدگرد و ایرانیان روی به شرق نهادند و در سال ۱۶ (ه.ق.) به "جلولاء" که در کنار نهر جلولاء منشعب از رود دیاله واقع بود رسیدند. در این راستا سپاه ایران را طی جنگ سختی به سرکردگی "مهران راضی" شکست دادند. پس از فتح حلوان و جنوب و شمال عراق به سرتاسر آن مملکت مسلط شدند. بعد از آن، نوبت به خوزستان و لرستان رسید. عمر در ابتدا نمی خواست از حدود خوزستان و ماسبذان و مهرگان کدک (لرستان) تجاوز کند، اما یکی از مشاورانش او را به تسخیر سرتاسر ایران تشویق کرد. وی به عمر گفت: مادام که پادشاه ایران زنده است، ایرانیان دست از مقاومت بر نخواهند داشت. عمر نصیحت او را پذیرفت و سردارانی را به فتح ایالت فارس (اردشیر خره و شاپور و استخر و فسا و دارابگرد) و کرمان و سیستان و مکران مامور کرد.

عمر در سال ۱۷ (ه.ق.) سعدبن ابی وقاص را مامور کرد تا برای اقامت قبایل عرب که به ولایتهای غربی و مرکزی ایران (مادبزرگ) حمله می کردند، قرار گاهی دائمی پیدا کند. سعد ابتدا شهر انبار را برای این کار در نظر گرفت، ولی هوای آنجا برای مردم عرب ناسازگار بود (به علاوه، سپاهیان از زیادی مگس در زحمت بودند). او پس از بررسی و جستجو، محل شهر کوفه را برای این کار برگزید و زمینهای آن را میان قبایلی که با ایرانیان می جنگیدند تقسیم کرد. سپاهییانی که از آن پس برای فتح غرب و شمال و مرکز ایران اعزام می شدند، از این شهر و زیر نظر حاکم آن بودند.

در زمان بنی امیه سراسر ایران و عراق زیر نظر والیان کوفه بود که از مشهور ترین ایشان، می توان حجاج بن یوسف ثقفی را نام برد. در جنوب عراق هم قرار گاهی برای قبایلی که ایران را از جنوب مورد حمله قرار می دادند درست شد، که همان شهر بصره است. لازم به ذکر است که سپاهیان اعزامی به خوزستان و بهبهان و فارس و کرمان و

سیستان و مکران، در این شهر اقامت داشتند. ایشان ولایتهای زیر نظر والی بصره را " ماه بصره " و ولایتهای زیر نظر حاکم کوفه را " ماه کوفه " می خواندند .

در سال ۱۹ یا ۲۱ (ه.ق .) فتح نهاوند که عربها آن را در تاریخ فتوحات مسلمانان در ایران " فتح الفتوح " می خوانند صورت گرفت یزدگرد سپاه بزرگی از فرماندهان شهرها و ولایتهای ایران به سرکردگی " فیروزان " برای مقابله با مسلمانان فرستاد. " عمر نعمان بن مقرن مزنی " را برای مقابله با آنان تجهیز کرد. مسلمانان در نهاوند ایرانیان را شکست دادند اما سردار مسلمانان، یعنی نعمان بن مقرن، در این جنگ کشته شد. پس از فتح نهاوند، همدان نیز به دست مسلمانان افتاد. فتح همدان و قزوین و ابهر و زنجان به دست قبایل مستقر در کوفه انجام گرفت. امیر کوفه که در آن وقت " مغیره بن شعبه " بود، سپاهی به فرماندهی " براء بن عازب " فرستاد که در سال ۲۲ (ه.ق.) ابهر و قزوین را فتح کردند. در زمان حکومت ولید بن عقبه بر کوفه، مسلمانان با مردم گیلان و مغان و طالش (طلیسان) جنگیدند، ولی ظاهراً موفقیتی به دست نیاوردند و فقط زنجان را متصرف شدند .

در سال ۲۱ یا ۲۳ (ه.ق.) مسلمانان در نتیجه جنگ سختی که با سیاوخش (پسر مهران ، پسر بهرام چوبین) کردند، شهر مهم ری را به تصرف خود در آوردند. به دنیال فتح ری، قومس (سمنان و دامغان) و گرگان به دست مسلمانان افتاد. اسپهبد طربستان ناگزیر به پیمان آشتی با مسلمانان شد. فتح آذربایجان و مغان و اران نیز، در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاد. مسلمانان از راه دربند (باب الابواب) به مملکت خزرها تاختند و تا بلنجر (مرکز خزرها) پیش رفتند. مسلمانان نتوانستند در آنجا بمانند و در سالهای بعد از خزرها شکست خوردند و سرداران ایشان کشته شدند . یزدگرد پس از جنگ جلواء به ری و از آنجا به اصفهان و کرمان و خراسان رفت. وی در این سفر آتش مقدس را به همراه خود داشت تا آنکه در مرو، آتشگاهی برای این آتش مقدس بنا کرد .

عمر ، " احنف بن قیس " را مأمور فتح خراسان کرد . او از راه طیس به هرات رفت و از آنجا روی به شهرهای دیگر خراسان نهاد . یزدگرد از پادشاه سغد و خاقان ترک و خاقان چین تقاضای کمک کرد و با کمک خاقان ترک و مردم فرغانه و سغد ، وارد بلخ شد. احنف با سپاهیان بصره و کوفه به رویارویی سپاه ترک شتافت . ترکان از یاری با ایرانیان سرباز زدند و خود ایرانیان نیز از کمک جدی به یزدگرد خوداری کردند. یزدگرد ناچار از جیحون گذشت و به فرغانه رفت . پس از آن ، باز به خراسان بازگشت و عاقبت بعد از سالها در سال ۳۱ (ه.ق.) کشته شد .

پس از کشته شدن عمر در سال ۲۳ (ه.ق.) عثمان به خلافت رسید. او "ابوموسی اشعری" را از حکومت بصره معزول کرد و "عبدالله بن عامر بن کریز" را که جوانی بیست و پنج ساله بود والی بصره کرد. عبدالله بن عامر شورش مردم فارس را خوابانید و استخر و اردشیر خوره و دارابگرد را دوباره به دست آورد. همچنین امیرانی را بر شهرهای خراسان و کرمان و مکران و سیستان تعیین کرد و خود برای سرکوب قیام مردم خراسان حرکت نمود. احنف بن قیس را هم مأمور فتح ولایتهای جوزجانان و طالقان و فاریاب کرد. احنف این ولایتها را یکی پس از دیگری به تصرف درآورد. عبدالله بن عامر قیام مردم کرمان و سیستان را آرام کرد و عامل وی، تا زابلستان و کابل پیش رفت.

خلافت امویان و عباسیان

پس از شهادت حضرت علی (ع) در رمضان سال ۴۰ هجری و خلافت کوتاه مدت حضرت امام حسن (ع) و صلح او با معاویه، خلافت بر معاویه بن ابی سفیان که از خاندن بنی امیه بود مسلم گردید. معاویه از سالهای پیش، یعنی تقریباً از همان اوایل فتح شام و فلسطین از سوی عمر و بعد از سوی عثمان، والی دمشق بود. وی، پایه های حکومت خود را در شام استوار ساخته بود. به همین سبب، توانست پس از قتل عثمان با حضرت علی (ع) مخالفت کند و در برابر او بایستد. سرانجام، پس از جنگ صفین و ضعف قوای کوفه، حکومت خود را بر مصر نیز مسجل سازد. پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، تحکیم اساس حکومت بنی امیه را آغاز کرد و برای پسرش یزید، از بزرگان و اشراف به استثنای چندتن از جمله، حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر بیعت گرفت. او در سیاست خارجی هم موفق بود و بر متصرفات مسلمانان در ولایتهای تابع دولت بیزانس افزود. همچنین، نیروی دریای مهمی نیز در مدیترانه به وجود آورد. معاویه با جلب افرادی مانند زیادبن ابیه و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قدرت بنی امیه را در سرتاسر عالم اسلامی بسط داد. ر

اگر چه این بسط و استحکام به قیمت زیرپا نهادن بسیاری از اصول اسلامی، از جمله ارثی ساختن خلافت و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت و پادشاهی و تعیین مبلغان برای تحقیر و توهین خاندان حضرت رسول اکرم (ص) و غیر آن تمام شد. معاویه در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت و خلافت پسرش یزید با کارهای خلافی، از قبیل قتل حسین

بن علی (ع) و محاصره مکه آغاز شد ولی مدت زیادی به طول نینجامید و سرانجام یزید در سال ۶۴ هجری در گذشت. پس از وی در نتیجه حوادثی خلافت بنی امیه به شاخه " مروانیان " انتقال یافت

عبدالملک بن مروان پس از کشتن عبدالله بن زبیر، خلیفه مسلم و بلامنازع گردید. همچنین، با مسلط ساختن مرد سفاک آهنینی مانند حجاج بن یوسف ثقفی، حکومت بنی امیه را استحکامی تازه بخشید. حکومت اسلامی در زمان خلافت عبدالملک و ولید بن عبدالملک، به منتهای وسعت خود رسید. "قتیبه بن مسلم باهلی" سردار حجاج، بلاد شمالی خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر و سغد را که مرکز آن سمرقند بود فتح کرد و تا نزدیکیهای کاشغر پیش رفت. همچنین، در زمان حجاج ایالت سند هم فتح شد. در جانب مغرب، مسلمانان تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفتند و اندلس (جنوب اسپانیا) را متصرف شدند. طی خلافت نود ساله بنی امیه، اوضاع اجتماعی ایران دگرگون شد و اکثریت عظیم ایرانیان، دین اسلام را پذیرفتند. اما، ایرانیان تحقیر و توهین سرداران عرب را که از خود حکام بنی امیه الهام می گرفتند تحمل نکردند. مردم خراسان با استفاده از خصومت میان قبایل عرب حاکم بر خراسان و ماورالنهر، جانب داعیان و مبلغان بنی عباس را گرفتند. بنی عباس به سبب خویشاوندی نزدیکتر با حضرت رسول اکرم (ص) خود را برای خلافت و حکومت شایسته تر می دیدند. در این راستا، ابومسلم سردار ایرانی توانست با حمایت ایرانیان و قبایل عرب مخالف، حکومت بنی امیه را سرنگون سازد و عباسیان را به قدرت برساند. بنی امیه در زمان حکومت عبدالملک و ولید و هشام، تنها در اثر توفیق در فتوحات شرق و غرب و سیاست داخلی مبنی بر فشار بسیار زیاد بر طبقات مردم، توانستند به حکومت خود ادامه دهند. فشار حکام و والیان تعیین شده از سوی آنان، مردم عراق و ایران را ناراضی ساخت. همچنین، بی اعتنایی بعضی از آنان به اصول دین اسلام موجبات ناخشنودی اهل دین و تقوا را فراهم آورد. سیاست مالی و اداری آنان نیز در سرزمینهای مفتوح و مغلوب موفق نبود. مهمتر آنکه طرفداری آنان از عصبیت عربی و تحقیر ملل مغلوب که همه را موالی (یعنی بندگان) خود می دانستند، به تدریج مایه های عصیان و قیام را به خصوص در ایران و خراسان فراهم ساخت. سال ۱۳۲ هجری، پایان حکومت نود ساله بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس است. از این سال، خلافت و قدرت شرعی و صوری ایشان در حدود پانصد سال ادامه یافت. لازم به ذکر است که قدرت واقعی ایشان، گاهی به حدود عراق و بین النهرین محدود می شد و حتی، گاهی در خود بغداد نیز از قدرت و اعتبار محروم بودند.

اگر چه منصور - خلیفه دوم عباسی - با قتل " ابو مسلم خراسانی " ناسپاسی خود را به این سردار بزرگ ظاهر ساخت، ولی برای استوار ساختن قدرت خود از این کار ناگزیر بود. با قتل ابومسلم، نه تنها نفوذ ایرانیان که آغاز شده بود از میان نرفت، بلکه با ورود دبیران و وزیران ایرانی در دستگاه خلافت عباسی، نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان گسترش بیشتری نیز یافت. قتل برمکیان هم که از خاندان اصیل ایرانی بودند، نتوانست جلو آن نفوذ را بگیرد در قرن سوم هجری، عنصر مهم دیگری وارد حکومت اسلامی شد. آن عنصر مهم، ترکان بودند که به صورت غلامان جنگی در دستگاه حکومتی وارد شدند و به تدریج، قدرت نظامی را از قوم غالب عرب گرفتند. این نفوذ تا بدان جا ادامه یافت که عزل و نصب خلفا هم به دست آنان انجام می گرفت و هیچ خلیفه ای بی رضایت ایشان، نمی توانست کاری بکند . ر

این قدرت غلامان ترک در قرن چهارم متوقف شد و قدرت سیاسی و نظامی به دست "دیلیمان" که ایرانی بودند افتاد. با آمدن سلجوقیان، قدرت نظامی و سیاسی ترکان در عالم اسلامی، به طور قطع مسلم و مسجل گردید. در این زمان، ایرانیان به اداره امور مالی و دیوانی دستگاههای حکومتی پرداختند. اما، فرهنگ نوپا و نویناد اسلامی به صورت عمده در دست ایرانیان بود. اگر چه ماده اصلی آن، قرآن و حدیث و زبان عربی و ماده مهم فکری آن یونانی بود. اما پرچمداران این فرهنگ در همه شاخه ها ایرانیان بودند. ایرانیان با اتکاء به فرهنگ قدیم و با اتکاء به گذشته نیرومند سیاسی، ملیت خود را در داخل حکومت اسلامی حفظ کردند. ایشان بر خلاف ملل مغلوب دیگر، نه تنها در ملیت عرب مستهلک نشدند، بلکه ادبیات ملی بسیار غنی خود را نیز به وجود آوردند

دولت علویان طبرستان

دولت علویان گیلان و دیلمان^۲

^۲ اقامت چهارده ساله ناصر اطروش (قبل از رسیدن به حکومت) در دیلمان و نفوذ مذهبی و شخصی وی در شرق گیلان ، زمینه های بسیار مناسبی برای علویان فراهم آورد . زیرا با وجود خاتمه حکومت علویان در طبرستان ، هنوز در شرق گیلان زیدیان معتقدی وجود داشتند که حاضر بودند در راه این خاندان جانبازی کنند. به همین مناسبت ، یکی از نوادگان الحسین الشاعر (برادر اطروش) به نام جعفر محمد ، به احیای نفوذ علویان برخاست . وی در سال ۳۲۰ ه.ق. هوسم را تصرف کرد و نام " الثایرفی الله " بر خود نهاد . الثایر سه مرتبه به اتفاق متحدان طبری و زیاری و دیلمی خود بر آمل دست یافت ، ولی پس از چند ماه از آنجا بیرون رانده شد. وی پس از سه دهه حکومت ، در سال ۳۵۰ ه.ق. در گذشت و در ۲۰ کیلومتری شرق هوسم ، در "میانه" به خاک سپرده شد . ر

بعد از رحلت امام چهارم، حضرت علی بن حسین، امام سجاد علیه السلام، گروهی از شیعیان او معتقد به امامت فرزندش زید شدند. زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ ه.ق.) در سال (۱۲۲ ه.ق.) بر عامل او (یوسف بن عمر ثقفی حاکم کوفه) خروج کرد، اما قیام وی سرکوب شد و به شهادت رسید. پس از زید، یحیی (پسرش) به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان (بین بلخ و فاریاب) قیام کرد. نصر بن سیار (حاکم خراسان) مسلم بن احوزمازی را به جنگ وی فرستاد. مسلم یحیی را کشت و سر او را نزد ولید بن عبدالملک (۱۲۵ - ۱۲۹ ه.ق.) فرستاد. جسد یحیی بن زید تا قیام ابومسلم خراسانی (۱۲۹ ه.ق.) بردار بود. وی آن را از دار پایین آورد و به خاک سپرد. مشهد او در جوزجان (نزدیک شهر سرپل یا ساری پل) زیارتگاه است. گویند مرگ یحیی بن زید به حدی در مردم خراسان اثر گذاشت و آنان را غمگین کرد که در آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد، یحیی یا زید نام نهادند .

پس از مرگ زید ، پیروان او به چند گروه تقسیم شدند که معروفترین آنان ادریسیه ، حسنیه و قاسمیه بودند .

ادریسیه

پیروان ادریس بن عبدالله بن ابی طالب (ع) بودند که از سال ۱۱۲ تا ۳۷۵ ه.ق. بر مراکش و شمال آفریقا حکومت کردند و اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام به شمار می روند .

قاسمیه

پس از وی ، ابوالحسن مهدی " القايم بالله " و ابوالقاسم حسین " الثايرفي الله " (پسران او) به ترتیب به فرمانروایی رسیدند . چندی بعد ، ابوالقاسم حسین به اسارت لشکر و شمشیر در آمد . وی سعی داشت علویان را از گیلان بیرون براند . از سوی دیگر ، آل بویه ، که سعی در حفظ قدرت در زادبوم اصلی خود (لیا هج = لاهیجان) داشتند، از علویان حمایت می کردند. سرانجام، مناذر جستانی در سال ۲۵۲ ه.ق. ابوعبدالله محمد (پسر داعی حسن بن قاسم علوی) را به گیلان دعوت نمود. در این هنگام ، ابوعبدالله محمد نقیب علویان بغداد بود. او علاوه بر فضل و دانش ، تسلط کاملی نیز در فقه و کلام داشت. همچنین ، ریاست تامه زیدیان بر عهده او بود . وی پس از ورود به گیلان ، هوسم را با کمک مناذر جستانی تصرف کرد و خود را " المهدي لدين الله " نامید. ابوعبدالله تلاش بسیاری برای پیوند دو گروه قاسمیه و ناصری زیدی آغاز کرد و تا حدودی هم در این راه موفق شد. او تلاش فراوانی برای تسلط کامل بر طبرستان و هوسم به کار بست . ولی شورشهای مکرر ابوالفضل الثیریر زیدی ، معروف به " امیرکا " این تلاشها را ناکام گذاشت . ضعف علویان موجب شد که ابوعبدالله سیادت آل بویه را بپذیرد . پس از درگذشت او بار دیگر رقابت زیدیه آغاز شد و نیز، زیدیان گیلان هم به پایان رسید. در ۳۸۰ ه.ق. شاخه دیگری از علویان در گرگان سر بلند کرد. مشهورترین این علویان، ابوالحسین احمد بن الحسین " المويده بالله " و برادرش، یحیی " ناطق بالحق " بودند .^{۲۰}

آثار کلامی و فقهی این دو برادر به وسیله زیدیان یمن ، حفظ شد و مورد استفاده قرار گرفت . این دو برادر از علمای بزرگ زمان خود بودند . ناطق بالحق در بغداد تحصیل کرده و در ری به حلقه یاران صاحب بن عباد و قاضی عبدالجبار پیوسته بود . فرزندان علویان در گیلان و به ویژه در هوسم ، تا مدتها فعالیت داشتند ، اما ، با روی کار آمدن دولت سلجوقی این فعالیتها به خاموشی گرایید.

اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الرسی بودند . اینان دولت ائمه رسی (از سال ۲۸۰ تا ۵۷۰ ه.ق.) را در یمن پایه گذاری کردند . اکثر مردم یمن زیدی هستند و امام زیدی یمن امام محمد البدر تا جمهوریت یمن در صنعا می زیست .

حسنیه

یاران حسن بن زید بن حسن بن علی بودند که دولت شیعیان علوی مازندران را تاسیس کردند . اکنون به اختصار به معرفی آنان می پردازیم :

دولت علویان طبرستان

قیامهای علویان حسنی (فرزندان امام حسن (ع)) محمد نفس الزکیه و حسین بن علی بن حسن در حجاز ناکام ماند و باقیماندگان در وادی " فح " (نزدیک مکه) در هشتم ذی الحجه سال ۱۹۶ ه.ق. به دست عباسیان به شهادت رسیدند. بعدها شیعیان این روز را مانند واقعه کربلا، " یوم العزا " اعلام کردند. عدم موفقیت علویان در حجاز موجب شد که بسیاری از آنان به مناطق جبال و ری روی آورند و برای رهای از ستم عباسیان مخفیانه زندگی کنند. در اواسط قرن سوم هجری، مردم، " کلار " و " رویان " که از ستم محمد بن اوس بلخی (حاکم طاهری طبرستان) به جان آمده بودند، با مشاهد تقوا و ورع علویان به جانب محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام روی آوردند و از وی درخواست بیعت برای فرماندهی کردند. اما، او آنان را به جانب حسن بن زید بن اسماعیل که در ری اقامت داشتند، راهنمایی کرد. طبرستانها از حسن بن زید دعوت کردند که ریاست آنان را به پذیرد. حسن بن زید در خواست آنان را اجابت کرد و در سال ۲۵۰ ه.ق. عازم طبرستان شد، نام " داعی الخلق الی الحق " یا داعی کبیر را انتخاب کرد و به زودی با پیروانی که هر روز بر شمار آنان افزوده می شد، نواحی کلار و پایدشت و آمل را تصرف کرد. وی حاکم طاهریان را از آنجا بیرون راند، اما ضد حمله سلیمان بن عبد الله طاهری در سال بعد داعی کبیر را مجبور کرد که تمامی ناحیه طبرستان را تخلیه کند و به نزد هواخواهان خود در کوهستان دیلم پناه جوید. ولی به زودی حسن بن زید بر سلیمان غلبه کرد و حتی حرم و متعلقان وی را هم به اسارت گرفت (که با جوانمردی و اکرام آنان را به سایمان برگرداند) . سلیمان هم دل از طبرستان برید و به خراسان رفت . با استیلای حسن بن زید طبرستان ، علویان فراوانی از حجاز و عراق و اطراف شام به خدمت او

رسیدند . وی نیز در حق تمام آنان نیکویی کرد و آنان را به خدمت گماشت . گویند که هنگام سوارشدن ، سیصد علوی شمشیر کشیده در کنار او حرکت می کردند . وی سالانه سی هزار دینار برای علویان مستحق به بغداد می فرستاد تا نقیب علویان در بین آنان تقسیم کند . علویان زیدی در سال ۲۵۳ ه.ق. گرگان را ، که سال قبل از دست داده بودند ، باز پس گرفتن و تا سال ۲۵۴ ه.ق. ابهر و زنجان و قزوین را گشودند . پیروزیهای علویان ، خلافت عباسی را متوحش کرد و در سال ۲۵۵ ه.ق. المعتمد بالله عباسی سرداران خود " موسی بن بغا الکبیر " و " مفلح " را به طبرستان فرستاد . اینان تمام نواحی متصرفه علویان را از ایشان پس گرفتن ، ولی وفات خلیفه موجب شد که سرداران نواحی متصرفه را رها کنند و به عراق باز گردند .

دیلیمان بار دیگر در اطراف حسن جمع شدند و وی بر تمام نواحی طبرستان استیلا یافت. در این زمان، گروهی روسی به سواحل طبرستان وارد شدند . اینان روستاها را آتش زدند و مردم بسیاری را به قتل رساندند حسن بن زید آنان را در هم شکست و فراریان روس قتل عام شدند. در سال ۲۶۰ ه.ق. یعقوب لیث صفاری پس از تصرف خراسان به گرگان آمد و علویان را تا کوهستانهای دیلم تعقیب کرد .

سیستانیهایی بسیاری از شهرها و روستاهای طبرستان را آتش زدند. اما به ناچار پس از مدتی از طبرستان عقب نشستند و به خراسان باز گشتند. حسن در سال ۲۷۰ ه.ق. در گذشت . عدالت خواهی ، بارزترین ویژگی اخلاقی او در زمان زمامداریش بود .

با در گذشت حسن ، ابوالحسین (دامادش) به مدت ده ماه حکومت را تصاحب کرد ، اما در مقابل محمد (برادر حسن) ناچار به تسلیم شد. محمد بن زید لقب " القائم بالحق " را بر خود نهاد. محمد مشاهد متبرکه حضرت امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) را که ویران شده بودند ، تعمیر کرده و برای علویان خارج از طبرستان ، هدایا و صلوات بسیار فرستاد. این عمل موجب شد که شهرت و سخاوت محمد بالا گیرد و در بین سادات محبوبیت زیادی به دست آورد .

در سال ۲۷۷ ه.ق. رافع بن هرثمه، که چندان اعتنایی به خلافت عباسی نداشت، بر خراسان استیلا یافت. وی از آنجا به طبرستان آمد و سراسر این ناحیه را گشود. المعتضد بالله عباسی نیز حکومت خراسان را به عمر بن لیث (رقیب رافع) واگذار کرد. رافع نیز با محمد بن زید صلح و بیعت نمود. وی در سال ۲۸۳ ه.ق. نیشابور را تصرف کرد و به نام

علویان در آن شهر خطبه خواند. اما، دیری نپایید که عمرو لیث وی را از نیشابور بیرون راند. آن گاه، رافع به خوارزم فرار کرد و در آنجا به قتل رسید. مردم رویان و کلار همراه با پادوسبان قارنوندی، صادقانه از علویان پشتیبانی می کردند. اما، خشونت و رفتار خود سرانه دیلیمان باعث مخالفت علویان گردیده بود. با وجود این (علی رغم مخالفت قارن باوندی که از دشمنی با علویان دقیقه ای غافل نبود و عاقبت جان خود را هم بر سر این گذاشت.) علویان از حمایت اکثر مردم طبرستان برخوردار بودند. در سال ۲۸۷ه.ق. محمد بن زید "داعی کبیر" رهسپار فتح خراسان شد. اما، محمد بن هارون سرخسی سردار سامانی در گرگان راه را بر علویان گرفت و محمد بن زید را به قتل رسانید.

پس از آن، محمد بن هارون تمام ولایت طبرستان را در تصرف خود گرفت و مذهب سنت بار دیگر به آن منطقه باز گشت و همچنین قرامتهای کلانی به زیان دیدگان علویان پرداخت شد. در این راستا، فرزند محمد (زید) را به بخارا بردند. حسن بن علی الاطروش حسینی هم ری گریخت.

محمد بن هارون پس از چندی از اطاعت سامانیان سرباز زد. او ری را تصرف کرد و با حسن بن علی الاطروش، بیعت نمود. امیر اسماعیل سامانی، محمد بن هارون را به دست آورد و او را در بخارا به قتل رساند. سامانیان ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح را به حکومت طبرستان فرستادند. او با مردم به نیکی رفتار کرد و سادات علوی مقیم طبرستان را گرمای داشت و به آنان بسیار محبت نمود. همچنین، برای روسای دیلمی هدایای زیادی فرستاد.

با درگذشت امیر اسماعیل و پادشاهی احمد بن اسماعیل، ابوالعباس عبدالله بن محمد بن نوح از حکومت طبرستان معزول شد و احمد بن اسماعیل طبرستان را به سلام ترک سپرد. وی با مردم بد رفتاری کرد. در نتیجه، مردم طبرستان از او رنجیده شدند. به ناچار، دربار سامانی بار دیگر ابوالعباس را به طبرستان فرستاد. اما، می بعد از مدتی کوتاه در گذشت (۲۹۸ ه.ق.) مرگ ابوالعباس فرصتی طلایی به علویان داد، زیرا جانشین وی محمد ابراهیم صعلوک بر خلاف ابوالعباس، رفتار خشن با مردم طبرستان داشت. طبرستانیان، نیز رنجیدند و به رهبری جستان بن مرزبان، حسن بن علی بن حسن معروف به "اطروش" (کر) را که در ری فراری بود، به طبرستان (برای خونخواهی محمد بن زید) دعوت کردند. حسن بن علی اطروش مردی ادیب و دانشمند بود. وی قبل از شهادت محمد بن زید، در بین گیلانیان به تبلیغ اسلام اشتغال داشت و بسیاری از دیلمیان را که هنوز اسلام اختیار نکرده

بودند ، به اسلام هدایت نمود . اطروش لقب " ناصر الحق " را برگزید و سیاه جامگان عباسی (مسوده) را از طبرستان و دیلم بیرون راند .

در سال ۳۰۱ ه.ق. اطروش سفر جنگی خود را به طبرستان آغاز کرد و در ناحیه نوروز یا نورود چالوس، محمد بن صعلوک را شکست داد و پیروزمندانه وارد آمل شد. در سال بعد، در حمله متقابل سامانیان، اطروش آمل را از دست داد و تا چالوس عقب نشست. اما پس از چهل روز بار دیگر سامانیان را از طبرستان بیرون راند و گرگان را به طور موقت تصرف کرد. پیروزی اطروش، حکام مهم طبرستان از جمله شروین بن رستم پادوسبان را به اطاعت وادار کرد . علم و عبادت و رفتار انسانی وی با مردم طبرستان ، ناظران و مورخان را به تحسین واداشته است . محمد بن جریر طبری (معاصر اطروش) در باره او می نویسد : " مردم به عدالت و حسن رفتار و برپایی حق کسی را همانند اطروش ندیدند . " وی در سال ۳۰۴ ه.ق. در گذشت و به حق ، لقب " ناصر کبیر " شایسته او بود .

بعد از مرگ داعی کبیر ، حسن بن قاسم (داماد وی) با مساعدت فرزند بزرگ داعی (ابوالحسین احمد) به ریاست علویان رسید و نام " داعی صغیر " را اختیار کرد . ابوالقاسم جعفر (برادر احمد) فرزند ناصر کبیر از این کار ابراز نارضایتی کرد و به قصد باز گرفتن حکومت ، از آمل بیرون آمد . جعفر در سال ۳۰۶ ه.ق. داعی را شکست داد . ولی مردم جعفر را راندند و داعی در سال ۳۰۷ ه.ق. به آمل آمد .

در سال ۳۰۸ ه.ق. داعی سردار خود لیلی بن نعمان را به خراسان فرستاد . او از ضعف سامانیان استفاده کرد و دامغان و نیشابور را گشود و به طوس رفت ولی از لشکر سامانی شکست خورد و به قتل رسید (۳۰۹ ه.ق.) باقیمانده علویان فراری نیز ، به گرگان عقب نشستند .

در سال ۳۱۰ ه.ق. نصر بن احمد سامانی که از دست اندازیهایی داعی و اصحاب او به گرگان و خراسان به وحشت افتاده بود، یکی از سرداران خود به نام " قراتکین " را در راس سپاهی به گرگان فرستاد. در این لشکر کشی باز ابوالقاسم جعفر با دشمنان داعی همدست بود و چندی بعد ابوالحسین احمد نیز به ایشان پیوست . اگر چه داعی ابو الحسین را مغلوب و با خود همراه نمود ولی ، تاب مقاومت نیاورد و به اسپهبد محمد بن شهریار قارنوندی پناه برد . اما اسپهبد به جوانمردی او را گرفت و به نزد عامل خلیفه عباسی (محمد بن وهسودان) فرستاد .

داعی تا کشته شدن محمد بن وهسودان به دست محمد بن مسافر سلاری، در الموت زندانی بود. بعد از رهایی از زندان، به گیلان بازگشت و مدعیان حکومت را در طبرستان و گرگان شکست داد. جعفر به ری گریخت و احمد به فرمان داعی، به حکومت گرگان انتخاب شد. در این زمان، عده ای از سران گیل و دیلم برای گشتن داعی توطئه چیدند. اما، همه توطئه کنندگان (به علت فاش شدن توطئه) از جمله هروسندان بن تیرداد (پادشاه گیلها) و خال مرد آویچ به قتل رسیدند.

در سال ۳۱۱ ه.ق. بار دیگر احمد و برادرش (جعفر) علیه داعی متحد شدند و آمل را تصرف کردند و آن گاه، داعی به نواحی کوهستانی دیلم پناه برد و دوبار به آمل درآمدند. دو ماه بعد از درگذشت جعفر، احمد به جای وی نشست و داعی را تا گیلان تعقیب کرد.

پس از درگذشت جعفر، در سال ۳۱۲ ه.ق. سران دیلم ابوعلی محمد (یکی از پسران ابواحمد) را به امارت علویان برداشتند. کشاکش درونی علویان موجب آن شد که روسای گیل و دیلم که در زمان ناصر کبیر جرات دخالت در امور را نداشتند، علویان را آلت دست خود قرار دهند.

از میان این جنگ قدرت، دو رهبر دیلمی به نامهای اسفار شیرویه و ماکان کاکي به عنوان رقبای اصلی سربرآوردند. ماکان کاکي و پسرعمش (حسن فیروزان) از اسماعیل (پسر کوچک جعفر) حمایت و ابوعلی محمد را دربند کردند. اما، ابوعلی محمد پس از کشتن برادر ماکان، با همدستی اسفار به حکومت برگشت. اندک زمانی بعد، وی در بازی چوگان کشته شد و برادرش (سیدابوجعفر) بر جای او نشست.

حکومت ابو جعفر با شورش اسفار روبه رو شد. ماکان در سال ۳۱۴ ه.ق. از این فرصت استفاده کرد و او را از آمل بیرون راند، داعی را به طبرستان دعوت کرد و به اتفاق یکدیگر حکومت طبرستان را در دست گرفتند. در این راستا، اسفار نیز به گرگان گریخت.

بازگشت دوباره داعی (با فتح نه چندان استوار) آغاز شد. به دنبال آن، ناحیه ری تا قم را نیز گشود. اسفار که در حمایت سامانیان در گرگان به سر می برد، از غیبت داعی استفاده کرد و طبرستان را تصرف نمود. داعی با شنیدن خبر این حمله، بدون ماکان به طبرستان برگشت و در کنار دروازه مرد آویچ زیاری به قتل رسید (سال ۳۱۶ ه.ق.).

. پس از چندی ، ماکان در ری از اسفار شکست خورد و به دیلم گریخت . وی در یکی از کزوفره‌های خود در مقابل سامانیان ، به هلاکت رسید . علویان ، علاوه بر تبلیغ و ترویج اسلام در میان دیلمیان ، خدمات فراوانی هم در زمینه فرهنگی به این ناحیه از ایران ارائه دادند. همچنین ، آنان را باید از اولین موسسان مدرسه در ایران نام برد . اولیاء الله آملی ، داعی صغیر را از اولین پایه گذاران مدرسه در ایران دانسته است .

طاهریان

205 - 259

دولت طاهریان، اولین دولت اسلامی بود که در دوران خلافت در ایران به وجود آمد و بخش قابل ملاحظه ای از این سرزمین را به صورت نوع حکومت موروثی محلی از نظارت مستقیم خلیفه بغداد خارج کرد. با این حال، این دولت در کسب قدرت و حفظ آن، محتاج به اعمال خشونت در مقابل خلفا نشد. طاهر بن حسین، معروف به " ذوالیمینین " که این دولت به وسیله وی بنیاد شد، از موالی وابسته به قبیله خزاعه از اعراب خراسان بود. طاهر تربیت عربی داشت. خاندانش نیز، ایرانی نژاد و فارسی زبان بودند که از مدتها پیش در پوشنگ (فوشنج) هرات شهرت و قدرت داشتند.

در اواخر خلافت هارون و دردوره ای که مامون در خراسان اقامت داشت، طاهر و پدرش حسین مورد توجه مامون واقع شدند. چون طاهر چند سالی بعد در کشمکشی که بین مامون و برادرش امین بر سر خلافت در گرفت، موفق به غلبه بر سپاه امین و تأمین خلافت مامون گشت (۱۹۸ ه.ق.)، در دستگاه خلافت حیثیت قابل ملاحظه یافت. چندی بعد، از آنجا که رفع اغتشاشهایی که در خراسان به وسیله خوارج روی داده بود ضرورت فوری داشت، و نیز خلیفه هم ترجیح می داد قاتل برادر را از پیش چشم خود دور نماید، ولایت خراسان را به طاهر تفویض کرد البته، این تفویض شامل فرمانروایی سیستان و کرمان نیز می شد و مشتمل بر نظارت بر ماور النهر و احیاناً فتوحات اسلامی در آن نواحی بود. بدین گونه، قلمرو حکومت طاهر، به قول طبری، از بغداد تا دورترین سرزمینهای شرق را شامل بود. در خراسان طاهر داعیه استقلال یافت و موجب نگرانی خلیفه گشت. اما بعد از مرگ مشکوک وی که بلافاصله بعد از حذف نام مامون از خطبه نماز جمعه واقع شد (۲۰۷ ه.ق.)، خلیفه خود را ناچار دید حکومت

خراسان را به پسر وی - طلحه بن طاهر - واگذار کند. البته، حکومت خراسان در آن هنگام در واقع تحت سلطه و تصرف وی بود. بدین سان، حکومت خراسان در خاندان طاهر به صورت موروثی در آمد. خلیفه هم به اصطلاح با قبول حکومت طلحه به صورت دست نشاندۀ، وابستگی آن را به خلافت بغداد اعاده و تأمین کرد.

لذا، استقلال حکومت موروثی خاندان طاهر به صورت یک تحول اداری درآمد و شکل یک تجزیه و انفصال سیاسی به خود نگرفت. حکومت طلحه هم در خراسان که به نیابت از برادرش عبدالله بن طاهر منسوب شد، صورت اداری تحول را قابل توجیه ساخت. فرمانروایی طلحه که شش سالی بیش نکشید (وفات ربیع الاول ۲۱۳ ه.ق.) صرف مبارزه با خوارج شد. در عین حال، مانند پدر همچنان خراج مقرر را به خلیفه می پرداخت. با این کار، حکومت خود را از اینکه نوعی طغیان نسبت به فرمانروایی خلافت تلقی شود، حفظ کرد. در دوران فرمانروایی برادرش، عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۱۳ ه.ق.)، قدرت طاهریان به اوج اعتلای خویش رسید. بعد از وفات مامون (۲۱۸ ه.ق) خلیفه جدید "المعتصم بالله" هم، با آنکه به ظاهر از عبدالله دل خوشی نداشت، ابقای او را در حکومت خراسان اجتناب ناپذیر یافت. بدین گونه، استقلال طاهریان بعد از مامون نیز، بی تزلزل ماند. عبدالله در تجهیز غزوه های اسلامی در ماورالنهر اهتمام کرد و در دفع اغتشاش مجدد خوارج کوشید. همچنین، توفیقی که در اطفای شورش مازیار پیدا کرد (۲۲۵ ه.ق.) حیثیت او را در نزد متشرعه سنی و خلیفه بغداد فزونی داد. در خراسان به توسعه آبادانی و ترویج کشاورزی علاقه نشان داد و به خصوص در حمایت از طبقات کشاورز در مقابل مالکان بزرگ و عمال دولت مساعی قابل ملاحظه ای به جای آورد. حکومت پسرش، طاهر بن عبدالله (۲۴۸ - ۲۳۰ ه.ق.)، در بسط عدالت و حفظ امنیت گذشت. در پایان عهد او، سیستان دچار اغتشاش شد و با اعتلای یعقوب لیث، این منطقه از قلمرو طاهریان جدا گشت (۲۴۸ ه.ق.). محمد بن طاهر که بعد از او به امارت رسید، طبرستان را هم از دست داد (۲۵۰ ه.ق.) او چندی بعد به وسیله یعقوب لیث، مغلوب و اسیر شد (۲۵۹ ه.ق.) سرانجام با غلبه صفاریان بر خراسان، فرمانروایی طاهریان پایان یافت. با آنکه بعدها یک بار دیگر نیز حکومت خراسان چندی به او واگذار شد (۲۷۱ ه.ق.) ولی قدرت طاهریان دیگر در خراسان هرگز تجدید نشد. امارت طاهریان در خراسان اندکی بیش از نیم قرن طول کشید. مرکز فرمانروایی آنان ابتدا در مرو بود و سپس در نیشابور منتقل شد. از نامه ای که طاهر بن حسین به پسرش عبدالله در باب آیین فرمانروایی نوشت، می توان مبنای نظری حکومت آنان را دریافت. این متن در کتاب "بغداد" ابن طیفور و ماخذ

دیگر نقل شده است. همچنین از دستورالعمل بخشنامه گونه ای که عبد الله بن طاهر به عمال خود در ولایتهای تابع فرستاد، که متن آن نیز در " زین الاخبار " گردیزی آمده است این امر دریافت می شود. البته لازم به یادآوری است که در تمام قلمرو آنان با آنکه نام خلیفه در خطبه و سکه آورده می شد، حاکم واقعی امیر طاهری بود و خلیفه بغداد امکان و مجال اعمال قدرت در امور را نداشت.

صفاریان

261-287

دولتی که به وسیله یعقوب لیث و کمک برادرانش علی بن لیث و عمر بن لیث در سیستان پا گرفت، اولین حکومت مستقل یا مستقل گونه اسلامی ایران بود. این حکومت قدرت طاهریان را، به رغم میل خلیفه، از خراسان منقرض کرد و با خلع طاعت خلیفه و خروج بر او، قسمتی از ایران را تحت تصرف خود درآورد. البته، بغداد به دوام آن حکومت راضی نبود و وجود آن را هم به سختی تحمل می کرد. اما، در قلمرو بالنسبه وسیعی که ایشان به دست آوردند، مورد قبول و حمایت اکثریت رعایا واقع گشتند. بنیانگذار این دولت، یعقوب بن لیث، مانند پدر و شاید اجدادش به طبقات محترفه (پیشه ور) منسوب بود. عنوان صفار (رویگر = مسگر) که در حق وی و سلسله فرمانروایان خاندان او معمول شد. در واقع انتساب او و برادرانش را به این حرفه نشان می دهد. معهذ، اینکه بعدها، موجب نسب نامه ای که تبار لیث رویگر را به پادشاهان قدیم ایران می رساند (که در مورد خاندان او در افواه افتاد) محبوبیت او و خاندانش را در آن ایام نزد اکثریت اهل سیستان نشان می دهد.

رویگرزاده سیستانی همراه برادرانش، عمرو و علی در جوانی عیار پیشه شد. در اغتشاشات سیستان که منجر به برخورد عیاران شهر با خوارج ولایت گشت، با غلبه بر رقیبان سیستان را تحت سلطه خویش در آورد (۲۵۳ ه.ق.). چون خلیفه حاضر نشد حکومت او را بر خراسان تایید کند، یعقوب که خود را فرمانروای واقعی خراسان و تمام قلمرو طاهریان می دانست، با خلیفه از در تهدید در آمد. بعد از تسخیر مجدد فارس که تا آن زمان چند بار آنجا را به تصرف در آورده بود، از طریق خوزستان عازم فتح بغداد شد. اما، در دیرالعاقول (نزدیک بغداد) از سپاه خلیفه شکست خورد (۲۶۲ ه.ق.) و به اهواز عقب نشینی کرد. معهذ، قبل از آنکه برای جبران این شکست و حمله مجدد

به بغداد آمادگی بیابد، در جندی شاپور بیمار شد و در همان جا نیز در گذشت (شوال ۲۶۵ ه.ق.). بعد از وی، برادرش عمرو از جانب سپاه سیستان به امارت برداشته شد. وی بلافاصله به مصلحت وقت نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرد. خلیفه هم چون در آن ایام درگیر قیام " صاحب الزنج " در نواحی بصره و عبادان (آبادان) بود، چاره ای جز آنکه حکمرانی وی را در فارس، خراسان و سیستان به رسمیت بشناسد نداشت. معهذا، چون قلبا از امارت صفاریان که مبنی بر خروج و خلع طاعت بود رضایت نداشت، چندی بعد حکومت خراسان را به نام محمد بن طاهر امیر مخلوع سابق طاهری شد. با آنکه چندی بعد خلیفه خراسان را که همچنان در تصرف عمرو بود همراه با فارس و کرمان به وی داد (۲۷۵ ه.ق.)، عمرو از خلیفه فرمانروایی ماوراء النهر را نیز طلب کرد. البته، این منطقه سابقا جزو قلمرو طاهریان بود و در این ایام اسماعیل بن احمد سامانی در انجام حکومت داشت. خلیفه هم با بی میلی و با تشویق پنهانی اسماعیل به مقاومت در مقابل صفار، در خواست او را اجابت کرد. در جنگی که بعد از دریافت فرمان خلیفه در حدود بلخ بین او و سپاه سامانی در گرفت، عمرو مغلوب و گرفتار شد و سپاهش نیز منهزم گشت (ربیع الاول ۲۸۷ ه.ق.). عمرو را از بخارا به بغداد روانه کردند. خلیفه او را به زندان فرستاد که او چندی بعد در همان زندان وفات یافت (۲۸۹ ه.ق.)

با آنکه بعد از عمر، نواده اش طاهر بن محمد و برادرزادگانش لیث بن علی و محمد بن علی چند سالی (۲۸۸-۲۹۸ ه.ق.) سلطه خاندان صفار را در سیستان حفظ کردند، سرانجام سامانیان آن ولایت را به قلمرو خویش ملحق کردند. هر چند بعد از سامانیان هم سیستان چندی به قلمرو غزنویان الحاق یافت، باز محبوبیت و نفوذ خاندان صفار که بر خاطره فرمانروایی یعقوب مبتنی بود همچنان، ادامه داشت، حتی این محبوبیت قرنهای بعد (۸۸۵ ه.ق.) سیستان را نسبت به فرمانروایی محلی امیران این خاندان علاقه مند نشان داد. در هنگامی که قرنهای از انقراض طاهریان و سامانیان و غزنویان و حتی خلفای عباسی می گذشت، اخلاف لیث و فرزندان او در سیستان همچنان چیزی از حیثیت و قدرت و فرمانروایی اجداد خود را حفظ کرده بودند .

نقش صفاریان قدیم به خصوص یعقوب، در احیای فرهنگ زبان فارسی قابل ملاحظه بود. بر وفق روایت "تاریخ سیستان" اولین شعر رسمی که به زبان فارسی گفته شد به تشویق و الزام یعقوب و به وسیله دبیر او محمد بن وصیف سکزی (سیستانی) سروده شد .

سامانیان نزدیک صد سال (از ۲۸۷ تا ۳۸۹ ه.ق.) در قسمتی از ایران کنونی با بخش عمده ای از افغانستان و آسیای میانه فرمانروایی کردند. قلمرو این حکومت ، تقریباً " تمام حوزه انتشار زبان فارسی را در بر می گرفت. البته به استثنای آنچه در آن مدت در تصرف آل بویه ، آل زیار و برخی سلاله های حاکم در نواحی غربی سواحل خزر و در آذربایجان و حدود اران (آنچه امروز جمهوری آذربایجان خوانده می شود) واقع بود . این قلمرو وسیع ، در ایران کنونی شامل خراسان ، سیستان ، کرمان ، در بعضی اوقات نواحی گرگان ، طبرستان (مازندران) ، ری ، قزوین و زنجان نیز می شد . ذکر نام شهرهایی که در این حوزه و در خارج از آن به مناسبت رویدادهای مربوط به فرمانروایی این سلسله در تاریخها آمده است، تصویری از قسمت قابل ملاحظه قلمرو این دولت مستقل ایرانی را در قسمتی از قرون نخستین اسلامی به دست می دهد. از جمله است: اسبیجات (در مشرق سیحون)، چاچ (تاشکند) ، کش و نخشب (شمال شرقی جیحون)، گرگانج (جرجانیه، خیوه در جانب غربی جیحون)، کاث، خوارزم (در جانب شرقی جیحون)، طراز (طلاس)، بخارا. سمرقند، اشروسنه (مشرق سمرقند)، فرغانه (شمال شرقی سمرقند)، چغانیان (جیحون علیا)، بلخ، ترمذ، مرو، مروالرو، هرات، بادغیس، گنج رستاق، سیستان، قهستان، کرمان، باورد) ابیورد)، نسا، خوجان (قوچان ، استوار)، طوس، نیشابور، قومس، بیهق، گرگان، آمل، ساری، چالوس، ری، قزوین و زنجان. حکومت بر حوزه ای بدین وسعت که در سراسر آن زبان فارسی دری یا لهجه های ایرانی تکلم می شد. همچنین، فرهنگ و تمدن و سنتهای ایرانی در تمام آن رایج و متداول و مقبول بود . طبعاً " وظیفه حمایت از فرهنگ ایرانی را که لازمه حمایت از مردم تمام این نواحی بود ، بر عهده اهتمام این قرار می داد. اما ، اینکه فرمانروایان این سلسله یا اخلاف آنان نسب خود را به بهرام چوبین، سردار معروف ساسانیان می رسانیدند (هر چند صحت آن محل بحث است)، حاکی از توجه آنان به وظیفه حفظ و نشر میراث سنتهای ایرانی است. به هر حال، جد بزرگ فرمانروایان این سلاله که نام ایشان منسوب به عنوان اوست ، از دهقانان بلخ و از بقایای خاندانهای بزرگ ایرانی در خراسان و ماورالنهر بود. وی به علت انتساب علاقه به ملک بالنسبه وسیعی در نواحی بلخ - به نام سامان - مشهور به " سامان خداه" بود. از زمانی که اسلام آورد، (در اوایل خلافت عباسیان) مورد حمایت و علاقه امرای خراسان و تایید دستگاه خلافت بغداد واقع شد . آن هم ، به سبب فرزندان و نوادگانش بود که در کار ضبط خراج و امنیت بلاد ، به

حاکم اسلامی خراسان کمکهای قابل ملاحظه ای کردند . چنانکه مامون در مدت اقامت در خراسان و بعد از آن، چندتن از آنان را که از اولاد اسد بن سامان خداه بودند ، در سمرقند و فرغانه و چاچ و هرات حکومت داد (۲۰۴ ه.ق.) . بعدها در عهد فرمانروایی طاهریان نیز در خراسان ، اخلاف اسد و به خصوص فرزندان احمد بن اسد ، همچنان نیابت حکومت آل طاهر را در بعضی از نواحی ماوراءالنهر حفظ کردند . ر

مقارن عهد قیام یعقوب لیث و برادرش عمرولیث صفاری، ماوراءالنهر به نیابت از طاهریان در دو تن از نوادگان اسد بن سامان خداه بود یعنی نصر بن احمد (۲۶۱ ه.ق.) و برادرش اسماعیل بن احمد (۲۷۱ ه.ق.) . این دو بلاد واسطه از جانب طاهریان و مع الواسطه از جانب خلیفه بغداد، ولایت ماوراءالنهر را اداره می کردند. وقتی خلیفه به درخواست و اصرار عمرولیث صفار (که خود را وارث و صاحب قلمرو طاهریان می دانست)، ماوراءالنهر را هم که در عهد طاهریان اسما جزو حوزه حکومت آن سلاله محسوب می شد به صفار سیستان داد، پنهانی اسماعیل بن احمد را که بعد از برادرش نصر بن احمد فرمانروای مستقل تمام ماوراءالنهر به شمار می آمد نیز به مقاومت در مقابل عمرولیث که خلیفه مایل به تحکیم قدرت او در خراسان و ماوراءالنهر نبود تشویق کرد . لاجرم بین صفار و امیر سامانی کشمکش در گرفت و در جنگی کوتاه که در حوالی بلخ بین فریقین روی داد عمرو لیث مغلوب و اسیر شد . خلیفه هم حوزه امارت طاهریان را در خراسان که بعد از انقراض آنان به دست صفاریان افتاده بود ، به قلمرو سامانیان الحاق کرد. از آن پس ، اسماعیل بن احمد و اخلاف او با حفظ امارت ماوراءالنهر ، امیر خراسان نیز خوانده شدند (۲۸۷ ه.ق.) . ر

از آن پس ، نه تن از سامانیان ، که شامل اسماعیل بن احمد و اعقاب او می شد ، به عنوان امیران خراسان در ماوراءالنهر و سراسر نواحی شرقی ایران سلطنت کردند . همچنین ، در نواحی شرقی ماوراءالنهر هم تا ماورای سیحون به بسط و توسعه فتوحات و نشر قلمرو اسلام در نواحی ترک نشین غیر مسلمان آن نواحی پرداختند . با آنکه تختگاه آنان تا پایان امارت همچنان در بخارا باقی ماند ، فرمانروایی آنان در تمام ماوراءالنهر و خراسان ، نقش آنان را در رویدادهای عمده تاریخ ایران قابل ملاحظه ساخت. سامانیان، در اوایل دولت خویش با علویان طبرستان و در اواخر آن، با آل بویه در گریههایی پیدا کردند. این در گیریها در هر دو مورد ایشان را پشتیبان دستگاه خلافت و مدافع مذهب تسنن نشان داد و محبوب متشرعه و رعایای سنی این بلاد ساخت. نام و لقب نه تن از پادشاهان این سلسله با توالی و مدت امارتشان ، از این قرار است : ر

ر ۱ (اسماعیل بن احمد ، امیر ماضی (۲۹۵ - ۲۷۹ ه.ق) .ر

ر ۲ (احمد بن اسماعیل ، امیر شهید (۳۰۱ - ۲۵۹ ه.ق) .ر

ر ۳ (نصر بن احمد ، امیر سعید (۳۳۱ - ۳۰۱ ه.ق) .ر

ر ۴ (نوح بن نصر ، امیر حمید (۳۴۳ - ۳۳۱ ه.ق) .ر

ر ۵ (عبد الملک بن نوح ، امیر رشید (۳۵۰ - ۳۴۳ ه.ق) .ر

ر ۶ (منصور بن نوح ، امیر سدید (۳۶۵ - ۳۵۰ ه.ق) .ر

ر ۷ (نوح بن منصور ، امیر رضی (۳۸۷ - ۳۶۵ ه.ق) .ر

ر ۸ (منصور بن نوح (۳۸۹ - ۳۸۷ ه.ق) .ر

ر ۹ (عبدالملک بن نوح (۳۸۹ - ۳۸۹ ه.ق) .ر

ظهور نشانه های انحطاط در دولت سامانیان، با غلبه غلامان ترک بر کارها و سلطه آنان بر مناصب نظامی در درگاه ایشان آغاز شد. شورشهایی که در دربار بخارا به وجود آمد و تا حدی ناشی از برخورد بین اهل سپاه و اهل دیوان بود، این انحطاط را تسریع کرد. انقلابات خراسان که از ناسازگاری امرای ترک با یکدیگر و با سیاست تمرکز دیوان بخارا و امیر سامانی نشأت می گرفت، خراسان را به تدریج از سلطه سامانیان خارج کرد و ماوراء النهر را نیز دچار تزلزل ساخت. سرانجام، ماوراء النهر هم با تحریکات مدعیان، مورد تجاوز ایلک خانیان ترک واقع شد. در طی حوادث، قلمرو سامانیان بین ایلک خانیان و غزنویان تقسیم شد. با کشته شدن امیر ابراهیم بن نوح (۳۹۵ ه.ق.) معروف به امیر منتصر که آخرین مدعی امارت آن سامان و آخرین مبارز جدی برای احیای آن بود دولت سامانیان پایان یافت. دولت سامانیان با ادامه سیاست طاهریان در اظهار تبعیت اسمی و تادیه خراج نسبت به خلیفه، موفق شد هم موضع خود را در نظر عامه مسلمین قلمرو خویش مشروع و مقبول سازد و هم در عین وفاداری به سنتهای اسلامی، در احیای مآثر و حفظ موارث قومی و باستانی ایران، (تا حدی که با ظواهر سنن اسلامی معارض نباشد) اهتمام قابل ملاحظه و موفق به جای آرد. بدین گونه مروج و محیی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی هم، در مقابل

دشواریهایی که در این کار وجود داشت، بود. حتی تعدادی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران اسلامی تحت حمایت آنان قرار گرفتند. تعدادی از ایشان نیز، بعضی آثار خود را به تشویق آنان به وجود آوردند یا به آنان هدیه کردند. رفتار آنان با علماء، به خصوص مبنی بر رعایت حرمت و تحکیم بود. همچنین از بعضی امیران این خاندان نیز اشعار فارسی به جای مانده است. گشتاسپنامه دقیقی در عهد دولت ایشان در خراسان به رشته نظم کشیده شد. و فردوسی طوسی بعدها بر اساس گشتاسپنامه دقیقی، شاهنامه خود به پایان برد.

بویه

320 - 440

سه تن از فرزندان بویه که گویا شغل ماهیگیری در گیلان داشتند، به خدمت امرای آل زیار در آمدند. البته، ماکان کاکي هم از آنان حمایت می کرد. همچنین، "علی"، "احمد" و "حسن" مورد حمایت مردآویچ نیز قرار گرفتند. فتح اصفهان برای مرد آویچ، ظاهراً توسط علی که برادر بزرگتر بود صورت گرفت. پس از قتل مرد آویچ، غلامان ترک از ترس غلامان دیلمی، به خصوص ابوالحسن علی بن بویه به اطراف گریختند و میدان تنها برای دیلمیان خالی ماند. علی بن بویه به همراه برادر خود، احمد که کنیه ابوالحسن داشت به فتح اهواز توفیق یافت (۳۲۶ ه.ق.). وی غلامان ترک را که به سرداری "بجکم" در آنجا پناه گرفته بودند متواری ساخت.

علی بن بویه پس از فتح خوزستان عازم فارس شد و احمد نیز به کرمان روی آورد و به فتح آن ولایت نایل آمد (۳۳۴-ه.ق.). سپس، به بغداد رفت و المستکفی بالله - خلیفه عباسی - را مطیع خود ساخت. خلافت بغداد که پیشرفتهای برادران بویه را برای العین می دید، به صلاحدید بعضی وزرای خود، از جمله "ابن مقله" با آنان از در مماشات در آمد و لقب خاص برای آنان فرستاد که علی را "عماد الدوله" و حسن را "رکن الدوله" و احمد را "معزالدوله" نامید.

همان معزالدوله بود که در بغداد دستور داد سب آل علی (ع) موقوف شود و مراسم عزاداری ماه محرم را برپاداشت. به خصوص، در ایام عاشورای سال ۳۵۲ ه.ق. که جمع کثیری در بغداد گرد آمدند و بازارها بسته شد، مردم آن روز آب ننوشتند و در بازارها خیمه پر پا کردند و بر آن خیمه ها پلاس آویختند و زنان بر سر و روی خود می کوفتند.

از این زمان رسم زیارت قبور ائمه - علیهم اسلام - رایج گردید و بغداد به دو قسمت مهم شیعه نشین (کرخ) و سنی نشین تقسیم شد (۳۶۳ ه.ق.). همچنین، مقام نقابت علویان هم در زمان آل بویه تاسیس شد .

امرای حمدانی که به حمایت خلیفه به بغداد تاختند، از معزالدوله شکست خوردند. معزالدوله در سال ۳۳۶ ه.ق. بصره را تصرف کرد. همچنین در سال ۳۳۷ ه.ق. به موصل تاخت و ناصر الدوله حمدانی را فراری ساخت. اقامت معزالدوله در سال ۳۵۶ ه.ق. در بغداد ادامه داشت.

عمادالدوله، برادر بزرگتر، (متوفی به سال ۳۳۸ ه.ق.) از آنجا که وی پسری نداشت، از رکن الدوله برادرش که در عراق و ری بود در خواست کرد تا "پناه خسرو" پسرش را به شیراز بفرستد که جانشین او شود. این پناه خسرو، لقب "عضد الدوله" یافت و در شیراز به حکمرانی فارس و بنادر و سواحل خلیج فارس پرداخت. رکن الدوله، مردی با تدبیر بود، او در ۳۵۹ ه.ق. به کردستان لشکر کشید و حسنویه، پسر "حسین کرد"، را که حاکم آن ولایت بود، وادار به مصالحه کرد. وزیر او، ابوالفتح که فرزند این عمید بود، قرارداد مصالحه را امضاء کرد.

رکن الدوله با امرای سامانی، به خصوص ابوالحسن سیمجور که از جانب سامانیان حکومت خراسان را داشت، اغلب در کشمکش بود. تنها وقتی صلح میان این دو خانواده رخ داد که امیر نوح سامانی از دختر عضدالدوله خواستگاری کرد و این ازدواج هم صورت گرفت (۳۶۱ ه.ق.). تا وقتی معزالدوله زنده بود، میان برادران و خانواده بویه اختلافی نبود. پس از مرگ معزالدوله (۳۵۶ ه.ق.) که عزالدوله بختیار، پسر معزالدوله جانشین پدر شد اختلافها بالا گرفت. این مرد بیشتر نواحی شرق کرمان را در تصرف داشت و به همین دلیل هم، عضدالدوله در ۳۵۷ ه.ق. یک لشکر کشی به کرمان انجام داده بود. عضدالدوله پسر رکن الدوله با عزالدوله پسر معزالدوله چندین بار به جنگ پرداخت. یکی از آن جنگها در حوالی بغداد بود که طی آن، عزالدوله شکست خورد و به موصل فرار کرد. معروف است وقتی این خبر را به رکن الدوله رساندند، از شدت خشم خود را از تخت به زیر انداخت و چند روز از خوردن باز ماند .

بعدها، عزالدوله بختیار مورد بخشش امرای آل بویه قرار گرفت. این امر به تدبیر ابوالفتح وزیر انجام یافت .

همچنین، در زمان رکن الدوله بود که مذهب شیعه رسمیت کامل یافت و شیخ صدوق - ابن بابویه - که از کتب معروف خود، یعنی "من لایحضره الفقیه" را که جزء کتب اربعه است، در فقه شیعه تألیف کرد. همچنین، وی مجالس مباحثه با شیخ صدوق در ری داشت.

رکن الدوله به سال ۳۶۵ ه.ق. که به بیماری شدیدی دچار شده بود، امرای آل بویه را احضار کرد و از آنان خواست که پس از مرگ او با یکدیگر مخالفت نکنند. سپس ضیافتی در اصفهان فراهم آمد که سه پسر رکن الدوله و سران دیلم در این مجلس بودند. رکن الدوله، در این مجلس عضالدوله را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد، ولی مملکت را بین پسران تقسیم نمود. تقسیم به این صورت بود که همدان و ری و قزوین را به فخرالدوله، اصفهان را به مویدالدوله داد و توصیه کرد که از فرمان برادر بزرگ خود (عضالدوله که حاکم فارس و خوزستان بود) سرنپیچند. آن گاه از اصفهان به ری آمد و در محرم ۳۶۶ ه.ق. وفات کرد.

عضدالدوله در این زمان ۴۲ سال داشت و تحت تربیت ابن عمید، مراتب کمالیه را آموخته بود. وی که کنیه ابو شجاع و عنوان شاهنشاه داشت، در سال ۳۶۴ ه.ق. وارد بغداد شد و در شوال ۳۶۷ ه.ق. به عنوان تعقیب عزالدوله، به موصل تاخت و آن شهر را تسخیر کرد. همچنین، عزالدوله را به قتل رساند و پسر ناصرالدوله حمدانی را نیز مقلوب کرد. همچنین بر دیار بکر و حوضه علیایفرا هم تسلط یافت. در این زمان خلیفه عنوان "تاج المله" را هم به او داد. خلیفه وقت که الطائع لله عباسی بود، اجازه داده بود برای عضدالدوله سه نوبت طبل بزنند. همچنین، الطائع دختر عضدالدوله را نیز به زنی گرفت.

عضدالدوله در سال ۳۷۱ ه.ق. به بهانه تعقیب فخرالدوله، به گرگان روی آورد و آن شهر را تسخیر کرد. در این حین، قابوس و فخرالدوله به خراسان پناه بردند. عضدالدوله در شوال سال ۳۷۲ ه.ق. در بغداد به بیماری صرع دچار شد و در همان جا در گذشت. او را در نجف به خاک سپردند. تاسیس بیمارستان عضدی بغداد در سال ۳۷۱ ه.ق. به توصیه محمد زکریای رازی، فیلخانه عضدی، کتابخانه عضدی شیراز و بند امیر بر رود کر، از بناهای عضدالدوله است (۳۶۵ ه.ق.). مزار سلمان فارسی را نیز او بنا نهاد. در این سالها، مویدالدوله - برادر وی - از جانب او در ری حکومت می کرد که صاحب بن عباد، وزیر او شهرتی دارد. بعد از مرگ عضدالدوله، پسرش ابوالفوارس شیر ذیل که لقب "شرف الدوله" داشت به امارت کرمان و فارس رسید. اما، چهار پسر دیگر عضدالدوله به جان یکدیگر افتادند و

فخرالدوله عم ایشان، هر چند خواست اختلافات را رفع کند توفیق نیافت. صمصام الدوله و بهاء الدوله همچنان در زد و خورد بودند و نتیجه آن شد که به سال ۳۷۷ ه.ق. در جنگی که شرف الدوله با " بدرین حسنویه " کرد، در کرمانشاه شکست خورد. پس از آن، دولت حسنویه در نواحی غرب ایران دوباره جان گرفت .

بهاءالدوله در سال ۳۸۰ ه.ق. خوزستان را فتح کرد و فارس و بهبهان را به صمصام الدوله سپرد و خود به بغداد آمد . در سال ۳۸۱ ه.ق. امیر خلف ابن احمد صفاری ، در کرمان بر آل بویه پیروز شد و آنان را از کرمان بیرون راند .

جنگهای متوالی میان برادران و همچنین با عزالدوله بختیار ، دولت بویه را سخت تضعیف کرد . بهاءالدوله در سال ۴۰۳ ه.ق. در بغداد در گذشت. پس از او، سلطان الدوله پسرش تا سال ۴۱۵ ه.ق. و ابوکالیجار مرزبان پسر او تا سال ۴۴۰ ه.ق. بر کرمان و نواحی شرقی تسلط داشتند . هم در زمان اوست که ملک " قاورد " سلجوقی بر کرمان تسلط یافت و کرمان را از چنگ آنان خارج ساخت و سلسله سلجوقیان کرمان را تاسیس کرد .

اما دیلمیان مقیم فارس و خوزستان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار را به حکومت برداشتند. او در سال ۴۴۳ ه.ق. اصطخر و شیراز را دوباره به تصرف آورد. ولی سرانجام در سال ۴۴۷ ه.ق. به دست طغرل سلجوقی که برای کمک به خلیفه "القائم بامرالله" به بغداد آمده بود اسیر شد و درین زمان، دولت آل بویه عملاً پایان یافت. به طور کلی، می توان کیفیت حکومت آل بویه را در نواحی ایران ، به سه شعبه بالنسبه مستقل تقسیم کرد :

۱. گروهی که در عراق و اهواز و کرمان حکومت راندند.

۲. آنانی که در عراق و فارس بوده اند .

۳. کسانی که در کرمان و فارس حکومت کردند .

امرای آل بویه فارس ، عبارت بودند از: عمادالدوله ، عضدالدوله پسر رکن الدوله ، شرف الدوله ، صمصام الدوله ، بهاء الدوله ، سلطان الدوله ، ابوکالیجار مرزبان و ملک رحیم.

امرای آل بویه عراق و خوزستان و کرمان ، عبارت بودند از : معزالدوله ابو الحسین احمد بن بویه ، عزالدوله بختیاری ، عضالدوله ، شرف الدوله ، بهاء الدوله ، سلطان الدوله ، مشرف الدوله ، جلال الدوله، ابوکالیجار مرزبان ، ملک رحیم پسر ابوکالیجار ، قوام الدوله و ابو منصور فولادستون پسر ابوکالیجار .

امرای آل بویه ری و اصفهان و همدان نیز ، عبارت بودند از : رکن الدوله ، موید الدوله ، فخر الدوله ، مجد الدوله ، شمس الدوله ، سماء الدوله، ابو الحسین پسر شمس الدوله (حدود ۴۱۴ ه.ق.) .

آنان که در کرمان حکومت راندند ، عبارت بودند از : قوام الدوله ، ابوکالیجار و ابومنصور فولادستون.

لازم به ذکر است که تکرار نام بسیاری از امراء به سبب جنگهای خانوادگی بود که میان آنان رخ می داد. البته نتیجه این جنگها هم به طور طبیعی تصاحب ولایت یکی توسط دیگری بود .

برادر مجدالدوله که لقب شمس الدوله داشت، مدتی با امرای گرد ائتلاف کرد. از آنجا که خود میخواست بر مجدالدوله پیروزی یابد، جنگهای میان دو برادر در اصفهان رخ داد. یک بار نیز ری را تسخیر کرد. در این جریان، سیده خاتون به دماوند گریخت و مدتها بعد از آن توانست مجدداً به ری بازگردد. وقتی امیر کرد بدر بن حسنویه – در اثر شورش به قتل رسید، شمس الدوله توانست نقاط مورد تصرف او را به چنگ آورد. بدین ترتیب، مدتها همدان را پایتخت خود ساخت. او در این ایام، ابو علی سینا را برای مدت کوتاهی در همدان به وزارت خود برگماشت .

از کسانی که در ری و همدان حکومت کردند، ابتدا می توان رکن الدوله را نام برد. پس از او موید الدوله که تا سال ۳۷۳ ه.ق . حکومت ری را داشت. هم او بود که با قابوس در گرگان نیز جنگید. حوزه حکومت او شامل عراق عجم و گرگان و طبرستان بود. وزیر وی نیز، صاحب بن عباد نام داشت. بعد از او، فخر الدوله به حکومت رسید که تا سال ۳۸۷ ه.ق. حکومت کرد. وی مدتها با سامانیان و امرای آنان در خراسان کشمکش داشت. همچنین، یک لشکر کشی نیز به اهواز کرد که بی نتیجه بازگشت. فخر الدوله در قلعه طبرک در گذشت. پس از وی، همسرش سیده خاتون جانشین او شد و فرزند خردسالش – ابوطالب رستم – را که لقب مجدالدوله یافت، سرپرستی می کرد. هم اوست که پس از بلوغ، با رقیبی نیرومند مانند سلطان محمود غزنوی پنجه افکند و بالاخره شکست خورد و اسیر شد (ربیع

الثانی ۴۲۰ ه.ق). مجدالدوله را تبعید گونه به غزنین فرستادند ، ولی او بین راه در گذشت . وی آخرین امیر خاندان بویه بود .

آل زیار

" زیاریان " و " بوییان " دو خانواده ایرانی از نواحی مازندران و گیلان بودند که توانستند به حکومت ایران برسند . در واقع، بعد از حکومت نیمه مستقل طاهریان و پس از صفاریان و در ایام امارت امری سامانی در ماوراءالنهر، خانواده های از مازندران و سپس گیلان توانستند بر قسمت عمده ایران غربی ، یعنی از خراسان تا بغداد تسلط یابند . حکومت این خانواده ها به دو نام مشخص و دو دوره پی در پی در تاریخ شهرت یافته : زیاریان (آل زیار) و دیلمیان (بوییان ، آل زیار) .

آل زیار

سرزمینهای طبرستان و دیلم که در قسمت شمالی البرز و در پناه کوهها و دره های صعب العبور و جنگلهای انبوه قرار دارد ، از قدیم الایام (حتی پیش از اسلام) حاکمیت خود را حفظ کرده بود ، چنانکه زمان انوشیروان (خسرو اول ۵۷۹ - ۵۳۱ م.) تا مدتها این ولایت یک نوع حکومت خود مختار داشت .

بعد از فتوحات مسلمانان در اکناف ایران (با اینکه تا اقصی نقاط خراسان تحت نفوذ اعراب مسلمان در آمد) باز هم طبرستان و دیلمان از حملات آنان محفوظ ماند. خاندانهای قدیم آن ولایت ، مانند اسپهبدان و قارنیان و خانواده جستان (حدود رودبار و منجیل) همچنان به آداب و رسوم خود زندگی می کردند . همچنین ، بسیاری مذهب خود را نیز حفظ کردند ، تا روزگاری که گروههای از اعراب طرفدار خاندان حضرت علی (ع) و شیعیان زیدیه به آن نواحی پناه بردند و مورد حمایت همان خانواده ها قرار گرفتند . چنانکه وقتی " داعی کبیر " حسن بن زید در آن نواحی سکنی گزید ، جمعی کثیر از مردم طبرستان و گیلان به طرفداری او برخاستند . همچنین در جنگهایی که میان او و یعقوب لیث صفاری رخ داد ، مردم گیلان از او حمایت بی دریغ نمودند .

آل جستان در روزگاری که سامانیان بر طبرستان تسلط یافتند ، اغلب به داعیان زیدیه مانند ناصر کبیر (۲۸۷ تا ۳۰۱ ه.ق) همراهی و یاری می نمودند. بعد از آن، رجال صاحب نفوذ ولایت با زیدیه همراهی داشتند، که از آن جمع میتوان از " ماکان " پسر کاکي و " اسفار " پسر شیرویه و " مرد آویج " پسر زیار نام برد. سامانیان، توسعه قسمت غربی ممالک خود را تا حدود کرمان و گرگان و ری امتداد داده بودند . با توجه به اینکه در این زمان ، قسمت شمالی را ماکان کاکي و سپهداران او اداره می کردند ، قسمت جنوبی آن که شامل کرمان و سیستان می شد ، به دست ابو علی محمد بن الیاس که خود یکی از سرداران ناراضی سامانی بود ، افتاد (حدود ۳۲۱ ه.ق.) . او و فرزندش نزدیک چهل سال بر کرمان و سیستان و قسمتی از فارس حکمرانی داشتند . نیز همانها بودند که حکومت نشین کرمان را از سیرجان به محل فعلی کرمان منتقل ساختند و قلعه و باروهای شهر را تعمیر کردند .

لازم به ذکر است که حکومت آل الیاس ، توسط امرای آل بویه از میان رفت (۳۵۷ ه.ق.) و معزالدوله ، آل الیاس را از سیرجان بیرون کرد .

ماکان کاکي (کاکو = خالو) ابتدا در دربار سامانیان مقام و شغل داشت و حکومت مازندران از جانب آنان به او تعویض شد. اما ، طولی نکشید که مورد خشم نصر بن احمد سامانی قرار گرفت . در جنگی که میان او و ابو علی احمد بن محتاج چغانی – سردار سامانی – در حوالی گرگان روی داد ، ماکان کشته شد (۳۲۹ ه.ق.) .

مساله طبرستان از همان اوایل طلوع آنها برای سامانیان حل نشده باقی مانده بود . اسفار – پسر شیرویه ، هر چند ابتدا با سامانیان همراه بود ، اما در آخر کار بر آنان شورید و به تدریج گرگان، طبرستان، قزوین، ری، قم و کاشان را در قلمرو خود آورد. اسفار فرماندهی سپاه خود را به یکی از بزرگان ولایت، یعنی مرد آویج پسر زیار سپرد ، ولی خود با طغیان سربازان رو به رو گردید و در طالقان به قتل رسید (۳۱۶ ه.ق.) . قلمرو حکومت مردآویج علاوه بر مازندران و قسمتی از گیلان، به شهرهای ری، قم و کرج و ابهر و بالاخره همدان رسید . حتی سپاه خود را به حدود دینور نیز فرستاد (۳۱۹ ه.ق.) . مردآویج، اصفهان را فتح کرد و خیال حمله به بغداد را داشت . وی به زبان آورده بود که من شاهنشاهی ساسانی را بر می گردانم. او پس از آنکه مراسم جشن سده را در اصفهان بر پای داشت . به

علت اختلافی که میان غلامان ترک و دیلم او پیش آمده ، به دست غلامان ترک در حمام کشته شد . (۳۲۳ ه.ق.)

بعد از مردآویچ ، جمعی از یاران او برادرش " وشمگیر " را از مازندران به اصفهان و ری احضار کردند که حکومت را به بسپارند ، اما ، چنانکه خواهیم دید حکومت ولایتهای عمده دیگر به دست آل بویه افتاد و این خانواده بعضی نواحی قلمرو حکومت خود را به حوالی مرزهای ایران در عصر ساسانی رساندند . در این مدت ، وشمگیر تنها به حکومت گرگان و قسمتی از مازندران اکتفا کرد (۳۲۳ تا ۳۵۷ ه.ق.). جنگهای او با آل بویه ، به شکست انجامید و تقاضای کمک از نوح بن نصر سامانی نیز بی نتیجه ماند . وشمگیر در حالی که آماده نبرد با آل بویه می شد ، در حین شکار ، مورد حمله گرازی قرار گرفت و کشته شد (اول محرم ۳۵۷ ه.ق.). بهستون (بیستون) پسر وشمگیر ، با برادرش قابوس رقابت داشت و حوزه حکومت قابوس - بعد از مرگ برادر - به همان گرگان منحصر شد . در جنگی که میان او و آل بویه در حوالی استرآباد در گرفت ، شکست خورد و به خراسان فرار کرد (۳۷۱ ه.ق.). بعد از آن ، گرگان در دست آل بویه باقی ماند و قابوس نیز در ۴۰۳ ه.ق. به قتل رسید . بعد از او ، فرزندش منوچهر که داماد سلطان محمود نیز بود نتوانست بر قلمرو خود بیفزاید و نوشیروان پسرش ، و جستان نوه اش ، تنها به صورت امرای محلی در گرگان تا حدود سالهای ۴۳۵ ه.ق. حکومت راندند . در تمام مدتی که قابوس و منوچهر و سایر اولاد زیار در گرگان حکومت نیمه مستقلی داشتند ، خاندان بویه که دست پرورده مرد آویچ بودند ، پی در پی به فتوحات تازه دست می یافتند و قلمرو حکومت خود را توسعه می دادند.

غزنویان

دولت غزنوی معروف به دولت آل ناصر یا دولت آل ناصرالدین، یک دولت فارسی زبان نظامی اسلامی بود. این دولت خاستگاه نژادی و پایگاه ملی خواست نداشت، اما در مدت اعتلاء - از اواسط قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری - غالباً به عنوان مروج و ناشر اسلام مورد توجه و تایید خلافت بغداد بود. بنیانگذار این دولت ناصر الدین سبکتکین بن قراجهکیم، داماد و مملوک البتکین حاجب، معروف به سپهسالار، بود که خود او نیز از غلامان ترک سابق

سامانیان محسوب می شد. البته، بعدها نسب نامه ای ظاهراً "مجعل، تبار وی را به پیروز پسر یزدگرد سوم ساسانی رساند".^{۲۰}

تسخیر غزنه (غزنین ، غزنی) و استخلاص آن از دست امرای محلی به وسیله او انجام شد. بدین گونه، این منطقه اسماً به قلمرو سامانیان الحاق یافت. اما، به دنبال رویدادهایی که البتکین را از دربار بخارا و ارتباط با سامانیان دور ساخت، غزنه مرکز حکومت مستقل البتکین واقع شد و ارتباط آن با مرکز حکومت و دیوان سامانیان قطع گشت. سالها بعد، وقتی این تختگاه کوچک تحت فرمانروایی ناصر الدین سبکتکین – داماد البتکین – در آمد، زمانی به عنوان یک مرکز جهاد اسلامی، پایگاه " غزوات " سبکتکین و اولاد او در اراضی سند و هند گشت. با این عنوان، فرمانروایان غزنه یا لاقلاً تعدادی از آنان که در دوره اعتلای دولت آل ناصر در نشر فتوحات اسلامی در نواحی شرقی آن ولایت توفیق بیشتری به دست آوردند، و بدین سبب، بسط و توسعه قلمرو آنان در هر دو جانب شرق و غرب، امکان و سرعت بیشتر یافت. این دولت در حاشیه جنوب شرقی قلمرو سامانیان و در نواحی کوهستانی شرق افغانستان کنونی، در اثر مساعی سبکتکین، به تدریج به صورت یک حکومت مستقل و موروثی و پایدار درآمد (حدود سال ۳۶۷ ه.ق.). این حکومت در اندک زمان و به خصوص در دوران امارت پسر او – محمد بن سبکتکین – وارث تمام بخش ماوراء النهر (در جانب چپ جیحون) از قلمرو سامانیان شد، هم تمام بخش ماوراء النهر (در جانب راست جیحون) به ایلک خانیان ترکستان رسید، با این حال این دولت، در مجموع بیش از پنجاه سال یا قدری بیشتر (۴۳۲ – ۳۸۲ ه.ق.) در حوادث تاریخ ایران منشاء تاثیر مرئی و بلا واسطه باقی نماند. در پایان این مدت که منجر به ظهور سلاجقه و انتزاع بخش عمده خراسان از غزنویان گردید، فرمانروایی آل ناصر در غزنه در دوره دوم خود (۴۳۲ – ۵۵۲ ه.ق.) تقریباً به افغانستان کنونی و قسمتی از نواحی سند و پنجاب منحصر ماند. از این تاریخ (۴۳۲ ه.ق.) تا زمانی که فرمانروایی این سلسله در غزنه (۵۵۲ ه.ق.) رسید، ارتباط آنان با تاریخ ایران تقریباً به نقش ایشان در ترویج شعر و ادب فارسی در قلمرو خویش و در نشر و نقل فرهنگ و رسوم ایرانی اسلامی در آن نواحی محدود شد.^{۲۱}

در دوره بالنسبه کوتاه اعتلای این سلسله که در واقع شامل فرمانروایی محمود بن سبکتکین ملقب به یمین الدوله و مسعود بن محمود ملقب به شهاب الدوله (۴۲۱ تا ۴۳۲ ه.ق.) می شد، غیر از افغانستان کنونی، قلمرو آنان در ایران شامل خراسان، سیستان، گرگان، قومس و حتی ری و نواحی مجاور تا حدود اصفهان و در خارج از ایران و

افغانستان کنونی، شامل خوارزم) خیوه، ترکمنستان)، چغانیان (در بخش علیای جیحون) جوزجانان، مرو، بلخ، مروالرو و هرات، و همچنین دره سند و قسمتی از نواحی شرق و شمال شرقی هند (پنجاب و مولتان) می شد .

ر

با آنکه تمام آنچه در طول زمان، طی جنگها مکرر محمود و پسرش مسعود و پدر محمود، سبکتکین، در سرزمین هند عاید این فرمانروایان گشت، این سرزمین به قلمرو آنان ملحق نشد. ذکر نام تعدادی از نواحی مفتوحه آنان در ماوراء سند، وسعت حوزه، فعالیت نظامی و جهادی آنان را قابل ملاحظه نشان می دهد، که از آن جمله لاهور (پنجاب)، قنوج (جنوب غربی دهلی)، ویهند (ساحل چب سند)، ماتوره (شمال غربی اگره)، هانسی (شمال غربی هند)، بهاطیه (سند سفلی)، کالنجر (جنوب غربی الله آباد)، گوالیار (جنوب اگره)، نهرواله (گجرات)، سومنات (در گجرات)، باری (ساحل شرقی گنگ)، ناردین (در مغرب رود جیلیم) و تانسیر (در شمال دهلی) را می توان یادکرد. از این میان، لااقل فتح پنجاب یک تختگاه تازه در لاهور به آنان داد که چندی، به خصوص در غلبه غوریان بر غزنه، آخرین تختگاه فرمانروایی ایشان گشت. در داخل ایران و افغانستان کنونی هم ذکر تعدادی از شهرهای که با حوادث دوران فرمانروایی آنان مربوط می شد، تصویری از حدود قلمرو ایشان را در مدت اعتلای آنان به دست می دهد. آن جمله است: غزنه، گردیز، پروان، کابل، بست، قصدار، غور، زمین داور، پوشنگ، هرات، گنج رستاق، بلخ، ترمذ، مروالرو، مرو، طوس، نیشابور، بیهق، سرخس، باورد، نسا، استوار (قوچان)، دهستان، گرگان، طبرستان، ری و اصفهان .

چنانکه در تاریخ بیهقی از زبان حره ختلی - خواهر محمود - و از زبان مسعود پسر وی نقل شده است، پادشاهان این سلسله از تمام این گستره واقع در داخل و خارج ایران و افغانستان کنونی، " غزنه " را اصل بلاد و دیگر نواحی را فرع می شمردند. سبب اینکه آنان را غزنویان خوانده اند نیز، تا حدی از همین روست. به هر حال، این مساله ارتباط قلبی آنان را با این پایتخت دیرین خود نشان می دهد .

در بین کسانی از این سلسله که در دوره دوم فرمانروایی قوم، در تاریخ ایران به سبب تشویق یا ارتباط با اهل ادب شهرت یافته اند، نام ظهیر الدوله ابراهیم (۴۹۲ - ۴۵۰ ه.ق.)، علاءالدوله مسعود سوم (۵۰۸ - ۴۹۲ ه.ق.) و یمین الدوله بهرامشاه (۵۴۷ - ۵۱۲ ه.ق.) در خور ذکر است. شاعران و نویسندگانی هم، مانند مسعود سعد سلمان

(وفات ۵۱۵ ه.ق.)، ابوالفرج رونی (وفات ۵۲۵ ه.ق.) و ابوالمعالی نصراله منشی (وفات ۵۵۵ ه.ق.) نام آنان را در آثار خود مخلد ساخته اند . ر

عنوان سلطان که در مورد یمین الدوله محمود مشهور به خلف بن احمد صفاری و از روی تملق در حق وی به کار رفت و جنبه رسمی نداشت، بعد از وی به پسرش شهاب الدوله مسعود اول نیز رسید. از پادشاهان دوره دوم این سلسله که قسمت عمده قلمرو گذشته از آنان انتزاع شده بود، غالبا ظهیر الدوله ابراهیم و یمین الدوله بهرامشاه در استعمال این عنوان اصرار بیشتر داشته اند . ر

غزنویان قدرت و حیثیت خود را در دوره اعتلاء، مدیون سرعت تعرض در جنگهای نظامی و قدرت تحرک فوق العاده ارتش خویش بودند. غنایمی هم که از این جنگها عاید سلطان و سردارانش می شد، مایه اصلی حیات این ارتش بودند از این رو، به مجرد آنکه این جنگها متوقف شد، ارتش متزلزل، و دولت دچار انحطاط گشت. البته، این جنگها که سلطان را به عنوان "غازی" مورد تقدیر خلیفه بغداد می ساخت، تقریبا هرگز در قلمرو خود وی موجب بسط رفاه و آسایش خلق نمی شد. استمرار این جنگها را - که تنها در عهد سلطان محمود بیش از هفده بار لشکر کشی به دیار هند انجام شد - مایه ناخر سندی عامه و ضعف بنیه مالی دولت می ساخت. از جمله تحمیل مالیاتهای سنگین و بی هنگام که برای تجهیز ارتش در نزد سلطان لازم می نمود و خالی شدن روستاها به سبب گردآوردن سپاه که بالمال منجر به خرابی مزارع و بروز قحطیها و گرانیهای اجتناب ناپذیر می شد. اما، خلیفه که این اقدامات را می ستود و شاعران دربار که با تملق و تحسین مبالغه آمیز از آنها یاد می کردند، البته نتایج و تبعات نهایی آنها را، که در هنگام اغتشاش ترکمانان سلجوقی در خراسان به تسلیم و رضای بیشترین مردم به ورود این قوای مهاجم منجر شد، نمی توانستند پیش بینی کنند . ر

تشکیلات اداری و سازمان دیوان و درگاه غزنویان که پادشاهان نخستین و وزیران و دبیران آنان غالبا "پرورش یافته نظام دولت سامانیان بودند، در واقع ادامه سازمانهای دیوان و درگاه آل سامان در بخارا بود. علاقه به ترویج زبان فارس و تشویق و حمایت شعرا و نویسندگان عصر هم، هر چند در عهد محمود و مسعود اول خالی از اغراض سیاسی و تبلیغاتی نبود، باز تا حدی ادامه رسم و آیین مشابه در درگاه سامانیان بود. از فتح غزنین به وسیله البتکین (۳۴۴ ه.ق.)، که آغاز پیدایش دولت غزنه بود، تا خاتمه سلطنت خسرو ملک در لاهور (۵۸۳ ه.ق.)، که

دولت غزنویان پایان یافت ، مدت فرمانروایی این سلسله در ایران و خارج از ایران - روی هم رفته - نزدیک دوپست و چهل سال طول کشید . دوره کوتاه فرمانروایی البتکین و اخلاف او را هم که در نهایت به فرمانروایی مستقل سبکتکین در غزنه منجر گشت ، با آنکه به آل ناصر ارتباط نداشت ، جزو دوره ای که در طی آن غزنین به عنوان یک تختگاه مستقل در عرصه تاریخ خراسان و ایران ظاهر شد ، باید محسوب کرد.

سلجوقیان

سلجوقیان کرمان^۳

حکومت غز^۴

سلجوقیان آناتولی^۵

^۳ يك تير مهم از حکومت سلجوقيان، بخشي بود که در ناحیه وسيعي از جنوب شرقي ايران حکومت راندند و به عنوان سلجوقيان کرمان شهرت یافتند . قاورد (قورد = گرگ) بن جغري بيک به اشاره طغرل به کرمان تاخت و امير ديلمی مقيم کرمان - بهرام بن لشکرستان - را شکست داد و خود بر کرمان تسلط یافت. او تمام بلوچستان را به تصرف آورد و جیرفت و طوايف " قفص " را آرام کرد و به فارس لشکر کشید (آل فضلون) و در ساحل هرمز با امير عمان (شهریار بن تافیل) ملاقات کرد . سیستان را گرفت و به فرزند خود ایرانشاه سپرد و خود ادعای استقلال کرد . او سپاه خود را تا همدان نیز رساند و در جنگی که با برادرزاده خود ملکشاه کرد، در نزدیک همدان به قتل رسید (سال ۴۶۶ ق.ه.). فرزندان او ، کرمانشاه بن قاورد و سلطان بن قاورد ، مدتها در کرمان حکومت کردند . ملکشاه سلجوقي در سال ۴۷۲ ق.ه. به کرمان لشکر کشید . تورانشاه نیز با ملکشاه جنگی داشته است . همین تورانشاه بود که مسجد ملک و کتابخانه و حمام و محله شاه عادل را بنا کرد. ایرانشاه ، پسرش که در ذیقعده سال ۴۹۰ ق.ه. به تخت نشسته بود چهار سال بعد به قتل رسید . ارسلان شاه بن کرمانشاه و ملک محمد و سلجوقشاه ، هر کدام چندی حکومت راندند و طغرلشاه بن محمد و ملک ارسلان برادرش ، سالها با یکدیگر در زد و خورد بودند . بهرامشاه نیز در این رقابتها شریک بود . ملک ارسلان دوم از فارس کمک خواست و بهرامشاه از خراسان و اتابک ایلدگز نیز در این رقابتها دخالت کردند (سال ۵۶۳ ق.ه.) کرمان محل رقابت خراسان و عراق و فارس شد و غلامان ترک به جان مردم افتادند . محمد شاه بن بهرامشاه و ملک تورانشاه بن طغرل ، هر کدام مدتی حکومت راندند تا در ماه مهر سال ۵۶۸ ق.ه. خراجی (۵۷۵ ق.ه.) طلبه سپاهیان غز از خراسان به کرمان رسید . اندکی بعد ، به خصوص بعد از قحط و غلایي سخت ، ملک دینار غز از خراسان به کرمان تاخت و حکومت محمد شاه و سلجوقيان کرمان را به پایان رسانید (رمضان سال ۵۸۱ ق.ه.)

^۴ يك تیره از غزا به فارس رفتند و تیره دیگر آنان آنان هم به کرمان رسیدند و در آنجا حکومتي را تشکیل دادند. این حکومت پنجاه سال نیز طول کشید. غزا به نرماشیر و جیرفت و هرموز و سیرجان نیز تاختند (صفر سال ۵۸۹ ق.ه.).

پس از مرگ ملک دینار (ذیقعده سال ۵۹۱ ق.ه.) پسرش فرخشاه و بعد، عجمشاه پسر دیگر او مدتی در کرمان حکومت راندند تا امراي ایچ به کرمان روی آوردند . هر چند نظام الدین شیانکاره ای نیز در سال ۶۰۱ ق.ه. اسیر غزا شد ، اما اندکی بعد سپاهیان خوارزمشاه به سرداری ملک زوزن ، و سپاهیان فارس به سرداری امیر عزالدین فضلون ، به کرمان تاختند . اوضاع همچنان آشفته بود تا به سال ۶۱۹ ق.ه. براق حاجب قراختايي از خراسان به کرمان تاخت و بساط امراي خوارزمي و اتابکان فارس را برچید و خود سلسله اي ترتیب داد که به قراختايان کرمان شهرت یافت .

^۵ سلجوقيان غرب که به سلجوقيان روم شهرت یافته اند، سر سلسله آنان سلیمان بن قتلмыш بود که به سال ۴۷۰ ق.ه. بر غرب تسلط یافت. اندکی فترت حاصل شد تا ملکشاه توانست با جنگ ملازگرد ، کار غرب را یکسره کند. بعد از آن تاریخ، قلیچ ارسلان و داود بن سلیمان به حکومت غرب گماشته شدند. سپس ، پسرش ملکشاه تا سال ۵۰۰ ق.ه. و برادرش رکن الدین مسعود تا سال ۵۱۰ ق.ه. و بالاخره عز الدین قیچ ارسلان ثانی تا سال ۵۵۱ ق.ه. حکومت راندند . در این ایام بود که حکومت سلاجقه روم نیز در شهرهای گوناگون پراکنده شد. شهرهایی مثل توفات، نیکسار، ابلستان، قیصریه، سیواس، آق سرائی، ملطیه و آنقره هر کدام حکام نیمه مستقل داشتند. عز الدین قلیچ ارسلان سوم به سال ۵۶۰ ق.ه. درگذشت. علاءالدین کیقباد، پسر کیخسرو، به سال ۶۱۶ ق.ه. به سلطنت رسید و در سال ۶۲۴ ق.ه. مسموم شد. اولاد او تا ذیحجه سال ۶۷۴ ق.ه. بر قونیه حکومت می راندند و از بعضی آنان ، مانند قلیچ ارسلان چهارم (فوت سال ۷۲۲ ق.ه.) سکه هایی نیز باقی است . ولی ، دیگر حکومت غرب از تسلط سلجوقيان خارج شده بود و به تیره دیگر ترکان ، یعنی خلفای عثمانی ، انتقال یافت .

دولت ترکمانان سلجوقی ، یکی از وسیعترین و قویترین و پایدارترین دولتهای بوده که از سال ۴۲۹ ه.ق. که سال پیروزی طغرل سلجوقی بر سلطان مسعود غزنوی در دندانقان سرخس است - تا سال ۵۹۰ ه.ق. - که سال سقوط آخرین پادشاه سلجوقی به دست اینانج است - ادامه داشته است .

تحکیم موقعیت دولت سلجوقی ، به دو دلیل عمده صورت گرفته است : نخست آنکه برای اداره این دولت پهناور - که از ماورای سیحون تا سواحل مدیترانه و از عمان تا تفلیس گسترش یافته بود - از جناح ایرانی فارسی زبان برای تدوین ادارات دواتی (دواوین) و تعیین وزیران و همکاران اداری استفاده کردند . طبعاً ، مقاومتی در برابر آنان که اصولاً " ترک (ترکمان) بودند و به زبان ترکی نیز سخن میگفتند پیش نیامد. وزرای معروف آنان عبارت بودند از : عمیدالملک کندی ، خواجه نظام الملک طوسی ، مجد الملک قمی ، شرف الملک خوارزمی ، سعد الملک آبی ، شرف الدین انوشیروان خالد کاشانی و امثال آنان . دلیل دوم ، موقعیت دولت سلجوقی بود . البته ، به علت اضطراری که خلیفه عباسی (القائم لامرالله) در استفاده از نیروهای ترکمان دچار آن شده بود ، ناچار حکومت آنان را به رسمیت شناخت و بغداد نیز در همه موارد ، آنان را مورد تایید و تجلیل قرار می داد .

این تایید بر اساس آن صورت گرفت که امیری از امرای دیلمیان فارس به نام " ارسلان بسا سیری " (اهل فسا) که خود شیعه اسماعیلی بود ، بر بغداد تسلط یافت . وی خلیفه القائم را از شهر بیرون راند و خود به منصب حکومت نشست و در بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر المستنصر بالله خواند .

خلیفه القائم که در تبعید به سر می برد ، از طغرل - نخستین پادشاه سلجوقی - کمک خواست . طغرل هم تازه در خراسان پایدار شده ، سلاطین غزنوی را از خراسان به هندوستان رانده و نیشابور را پایتخت قرار داده بود . وی ابونصر کندی (نیشابوری) را به وزارت انتخاب کرده و در رقابتهای خانوادگی بر برادر خود ، ابراهیم ینال (در همدان) ، پیروز شده بود . همچنین ، آل زیار را برانداخته و با شکست نوشیروان پسر منوچهر بر گرگان و مازندران تسلط یافته و خوارزم را در سال ۴۳۴ ه.ق. به دست آورده بود . سال بعد (۴۳۵ ه.ق.) با حمله به ری و بلاد عراق ، آل کاکویه و آل بویه را نیز از این سرزمین بیرون کرد و نیروهای که به سرداری برادرش قاورد به کرمان فرستاده بود ، توانستند آخرین حکمران آل بویه (بهرام بن لشکرستان) را از فارس و همچنین کرمان بیرون رانند .

بدین طریق ، روزی که طغرل متوجه بغداد شد (۴۴۷ ه.ق.) قسمت عمده سرزمین خراسان بزرگ ماوراءالنهر و کرمان و گرگان و مازندران و ری و همدان و فارس در قلمرو و اختیار او قرار گرفته بود .

پیروزی او بر ملک رحیم دیلمی که فرمانده ظاهری بغداد بود ، و ارسلان بساسیری که شهر را فتح کرده بود ، خیلی زود و ساده صورت گرفت در رمضان سال ۴۴۷ ه.ق. در بغداد خطبه به نام طغرل سلجوقی خواندند. او نیز خلیفه (القائم) را از تبعید گاه به بغداد آورد و دوباره بر تخت خلافت نشاند. خلیفه با برادرزاده طغرل، یعنی دختر داود (و خواهر آلب ارسلان)، ازدواج کرد و خود طغرل نیز دختر خلیفه را به زنی گرفت. بدین طریق، پیوند خانوادگی میان سلجوقیان و خلفای اسلامی برقرار شد. مقاومت بساسیری در سال ۴۵۱ ه.ق. به جایی نرسید و در آخرین جنگ شکست خورد (حدود کوفه) و کشته شد . سر او را پیش خلیفه در بغداد فرستادند .

اصولاً ، ترکمانان از سالها پیش - بعد از مهاجرت از آسیای مرکزی - به توافق و اشاره سلطان محمود غزنوی در حوالی سرخس و ابیورد ساکن شده، و عموماً اسلام را قبول کرده بودند. جد آنان ، سلجوق بن دقاق ، در اواخر عهد سامانی از قرلق (خلخ) به حوالی جند (کنار سیحون) آمده بود . پسرش میکائیل که در جنگها به قتل رسید ، سه پسر داشت : یبغو ، جغری و طغرل. به علت عدم رعایت موارد قراردادی که آنان با سلطان محمود بسته بودند، ارسلان بن سلجوق به زندان افتاد. وی در هند بود تا او را نجات دادند. طغرل پسر میکائیل بن سلجوق بود که سلسله سلجوقی را تشکیل داد و تا رمضان ۴۵۵ ه.ق. سلطنت کرد ، در این سال در حوالی ری (طبرشت ، تجریش) در هفتاد سالگی در گذشت . وزرای او ، ابونصر عمیدالملک کندی و ابوالقاسم جوینی (سالارپوژگان) بودند . نام اسلامی طغرل ، ابوطالب محمد بود و از طرف خلیفه عباسی ، لقب رکن الدین را به دست آورد .

جانشین طغرل که آلب ارسلان، برادرزاده اش (پسر جعفری) بود، نام اسلامی محمد داشت و ده سال سلطنت کرد. وزیر او، ابو علی حسن بن اسحق معروف به خواجه نظام الملک، شهرت تمام دارد که بعد از قتل عمیدالملک در ذیحجه ۴۵۶ ه.ق. به وزارت انتخاب شد.

در زمان آلب ارسلان بود که فتح ارمنستان صورت گرفت و گرجستان و ابخاز جزو قلمرو سلجوقیان گردید (۴۵۶ ه.ق.)، همچنین ، سپاهیان سلجوقی در شمال تا خوارزم پیش رفتند و در شرق به بلخ رسیدند (۴۵۸ ه.ق.). قاورد، برادر آلب ارسلان ، به کرمان تاخت و فارس و کرمان را تا حوالی عمان و طیس (چاه بهار) تسخیر کرد . وی همان

است که سلسله ای به نام سلجوقیان کرمان تشکیل داد که حوزه حکومتی آنان ، از حوالی قندهار تا طیس . جرون (بندر عباس) و داراب و طیس (خراسان) توسعه پیدا کرد . آلب ارسلان به سال ۴۶۲ ه.ق. به آسیای صغیر تاخت و امپراتور روم شرقی " رمانوس دیو جانوس " را در حوالی ملاذگرد (مابین دریاچه وان و ارز روم ، شمال اخلاط) شکست داد. پس از آن، مصالحه ای بین او و امپراطور روم صورت گرفت که از دخالت رومیان در ارمنستان کاست و زمینه را برای پیشرفت بعدی ترکان سلجوقی در آسیای صغیر و پیداشدن دولت مستقل سلجوقیان آناتولی فراهم ساخت .

آلب ارسلان در ششم ربیع الاول سال ۴۶۵ ه.ق. در حالی که در راه خوارزم نسبت به یکی از کوتوال آن ولایت خشم گرفته بود ، به دست همان کوتوال (قلعه بان) ، به نام یوسف خوارزمی ، به ضرب دشنه از پای در آمد . نعلش او را در مرو – که حاکم نشین دولت سلجوقی شده بود – به خاک سپردند . جلال الدین ابوالفتح حسن ، معروف به ملکشاه ، فرزند آلب ارسلان، به کوشش خواجه نظام الملک به سلطنت رسید. او نه تنها بر آشوبهای داخلی، از جمله حمله قاورد – پادشاه کرمان – به همدان پیروز شد (در همدان) ، بلکه بیت المقدس را نیز در سال ۴۶۳ ه.ق. تسخیر کرد و شام را در سال ۴۷۲ ه.ق. با محاصر دمشق به دست آورد و دیاربکر را در سال ۴۷۷ ه.ق. تسخیر کرد . پس از آن سپاهیان وی به انطاکیه رسیدند و بنا به روایت معروف ، " اسبان را از دریای روم (مدیترانه) آب دادند " . دو سال بعد حلب نیز به تصرف ملکشاه در آمد . ماوراءالنهر نیز در سال ۴۸۲ ه.ق. تسخیر شد و سمرقند و اوزکند و کاشغر تحت تسلط او قرار گرفت . این همان سفری است که گویند کرایه ملاحان جیحون را خواجه نظام الملک بر خراج انطاکیه حواله نوشت تا وسعت مملکت و روانی سکه و آزادی تجارت را ثابت کند . اصولاً ، در زمان سلجوقیان ارتباطات تجاری ایران توسعه بسیار یافت .

در راهها کاروانسراها و خوابگاهها ساخته شد و برای اینکه در بیابانها کاروانها راه را گم نکنند ، برجهای بلند (بعضی تا چهل گز – بیست و پنج متری – ارتفاع) بنا شد که هنوز هم در فهرج بم نمونه آن باقی است . مردم آسایش داشتند ، چنانکه در کرمان – زمان قاورد – نان صدمن به یک دینار فروخته می شد .

در عصر سلجوقیان، به خصوص ملکشاه، گروه مذهبی مقتدری که به اسماعیلیه یا سبعیه (بعضا قرمطی) معروف اند پدید آمد. در بسیاری از موارد، کوشش ملکشاه و هم وزیرش خواجه نظام الملک طوسی بر این بود که این گروه را منزوی یا ریشه کن کنند.

این طایفه به خصوص در قهستان (قائنات) و همچنین ماورای البرز (الموت) پایگاههای بزرگ یافته بودند و این حسن صباح بود که در رجب سال ۴۸۳ ه.ق. بر قلعه الموت استیلا یافت. وی سازمان فداییان اسماعیلی را بنیان نهاد و چنانکه می دانیم، سرانجام خواجه نظام الملک به دشنه یکی از همین فداییان اسماعیلی به قتل رسید (در صحنه کردستان، رمضان سال ۴۸۵ ه.ق.). نعلش وی را به اصفهان حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند.

در زمان ملکشاه و به کوشش خواجه نظام الملک طوسی بود که پادشاه سلجوقی در بغداد، دارالاماره خاص داشت. ملکشاه سالی چند ماه زمستان را در بغداد می گذراند و چنانکه می دانیم، سرانجام یکی دو ماه بعد از قتل نظام الملک، ملکشاه نیز در بغداد در گذشت (نیمه شوال سال ۴۸۵ ه.ق.) و جسدش را به اصفهان آوردند. علاوه بر آن، برای نخستین بار حوزه قدرت پادشاهان سلجوقی تا حریم شریفین - مکه و مدینه - نیز گسترش یافت و هر سال هدایا و نذورات بسیار توسط شاه و وزیر او خواجه نظام الملک، به مکه می رسید. همچنین، قدرت و نفوذ خلفای فاطمی که تا آن روزگار در مکه و مدینه زیاد شده بود، کاهش یافت.

قدرت سلجوقیان مرکزی (عراق) بعد از ملکشاه کم کاستی گرفت و میان برکیارق بن ملکشاه (فوت صفر سال ۴۹۸ ه.ق.) و محمد بن ملکشاه، (فوت ذیحجه سال ۵۱۱ ه.ق.) بارها زد و خورد روی داد و مملکت در شرف تجزیه واقع شد.

حکومت طولانی سلطان سنجر بر خراسان (۴۹۰ ه.ق. تا ۵۲۲ ه.ق.) که مدتی از آن را در ایام اختلافات برادران، در این ولایت حاکم بود، اغلب در زد و خوردهای محلی گذشت و آخرین بار که به سمرقند لشکر کشید، ارسال خان (خان سمرقند) رسماً از اطاعت وی سرباز زد و جیحون مرز رسمی شد. سنجر ناچار شد به بسیاری از شهرهای تسخیر شده، مجدداً لشکر بکشد. چنانکه در شوال سال ۵۱۱ ه.ق. به غزنین تاخت و بهرامشاه غزنوی را دست نشانده خود ساخت و در جمادی الاول سال ۵۱۳ ه.ق. در ساوه با سلطان محمود - برادرزاده اش - به جنگ پرداخت.

سنجر در سال ۵۲۴ ه.ق. مجدداً به سمرقند لشکر کشید تا خان سمرقند را مطیع سازد. همچنین، به علت طغیان "اتسز"، پسر قطب الدین محمد خوارزمشاه که دست نشانده سنجر بود ناچار به خوارزم نیز لشکر کشید (ربیع الاول سال ۵۳۳ ه.ق.) و قلعه هزار اسب را تسخیر کرد هر چند اتسز را به دست نیاورد.

در صفر سال ۵۳۶ ه.ق. سنجر برای آرام کردن ماوراءالنهر به جنگ گورخان قراختایی رفت. در این جنگ بود که در محل قطوان (شش فرسخی سمرقند) از قراختاییان شکست خورد و همسرش اسیر شد و خود ترمذ گریخت. لشکر کشیهای دیگر او به خوارزم (۵۲۸ ه.ق. و ۵۴۲ ه.ق.) هیچ کدام نتیجه دلخواه نداشت و ضعف عمومی دولت سلجوقی باعث شد که طوایف "غز"، از ترکمانان ساکن ماوراءالنهر، کم کم قدرت و قوت بیشتر یافتند و شروع به بی رسمی در ولایات شرقی نمودند. در آخر کار، به توصیه موید الدین آی ابه - حاکم نیشابور - سنجر به جنگ غزها رفت و در این جنگ سنجر شکست خورد و به دست امرای غز اسیر شد. حدود یک سال در اسارت بود تا در سال ۵۵۱ ه.ق. او را آزاد کردند. اما اندکی بعد بیمار شد و در چهاردهم ربیع الاول سال ۵۵۲ ه.ق. وفات کرد و در مرو شاه جهان (پایتخت)، او را به خاک سپردند. دیگر امرای سلجوقی، مانند محمود بن محمد سلجوقی (فوت ۵۲۵ ه.ق.) هر چند گاه گاهی کروری با خلفای بغداد (المسترشد، و الراشد بالله) نیز داشته اند، اما هیچ کدام قدرت قابل توجهی نیافتند. رکن الدین ابوطالب، طغرل بن محمد (طغرل دوم)، در مبارزات میان شاهزادگان سلجوقی گرفتار آمد. مسعود بن محمد (فوت سال ۵۴۷ ه.ق.) ملکشاه بن محمود، محمد بن محمود بن محمد (فوت سال ۵۴۴ ه.ق.) و ارسلان شاه بن طغرل (فوت سال ۵۷۱ ه.ق.) اغلب با اتابک ایلد گز از اتابکان آذربایجان در زد خورد بودند. آخرین آنان، رکن الدین ابوطالب طغرل بن ارسلان شاه، طغرل سوم سلجوقی بود. که در جنگ با قتلغ اینانج در حوالی ری شکست خورد و کشته شد. سر او را پیش خلیفه الناصرالدین الله فرستادند (ربیع الاول سال ۵۹۰ ه.ق.) بدین طریق دولت سلجوقیان عراق به پایان رسید.

اتابکان و خوارزمشاهیان

ترتیب اداره مملکت پهنای ایران (بعد از خارج شدن از استیلای عربها)، به صورتی درآمد که ولایتهای ایران، کمابیش به حالت نیمه مستقل امور خود را انجام می دادند. این ترتیب حکومت، به خصوص در اواخر عصر غزنوی و در تمام دوره سلجوقی به صورت چشمگیری توسعه و گسترش یافت.

ترکمانان سلجوقی به سبب وسعت ممالکی که به دست آورده بودند ، اداره آن را از حالت تمرکز خارج ساختند ، (به خصوص که خود نیز پایتخت ثابت نداشتند). سلجوقیان به تناسب رعایت اوضاع زمان ، نیشابور ، مرو ، اصفهان و اندک زمانی نیز ، بغداد را پایتخت خویش قرار دادند . البته ، این غیر از موقعیت سلجوقیان کرمان و سلجوقیان آناتولی است که هر کدام پایتختهای خاص خود را داشتند (اگر چه ، آن نیز به نوبه خود متغیر بود) . به عنوان مثال ، سلجوقیان کرمان هفت ماه گرم از سال را در کرمان (بردسیر) و پنج ماه سرد را در جیرفت (قمادین) می گذراندند که تا پایتخت زمستانی ، بیش از چهل فرسنگ (۲۴۰ کیلومتر) فاصله داشت .

پادشاهان سلجوقی ، اصولاً " در دربار خود ریش سفیدان و مربیانی داشتند که در اداره مملکت با آنان مشورت می کردند . بعضی از این افراد " اتابک " (معلم یا مربی) بعضی امیرزادگان سلجوقی نیز بودند. برای اداره ولایتهای دور دست گاهی بعضی از این اتابکان را مامور می ساختند ، چنانکه طغتكین پسر تاج الدوله تتش را در سال ۴۷۹ ه.ق. مامور دمشق ساختند ، و عماد الدین زنگی (از غلام زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی) ماموریت موصل را یافت . همچنین ، ایلدگز (اتابک ارسلان شاه سلجوقی) به آذربایجان رفت ، و سلغز به فارس و اتابک موید الدین آی آبه به نیشابور و اتابک سام و عزالدین لنگر به یزد فرستاده شدند .

بیشتر این اتابکان موقعیت خود را تا زمان حمله مغول به ایران حفظ کرده بودند و بعضی از آنان، مانند اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان، بعد از مغول نیز تا سالها در ولایتهای مذکور حکومت داشتند. مهمترین و معروفترین این اتابکان، اتابکان خوارزم بودند که به خوارزمشاهان و خوارزمشاهیه نیز شهرت یافته اند .

خوارزم ، که در کتیبه های هخامنشی به صورت هوارزمیا و بعد از اسلام به صورت خوراسمیه نیز آمده است ، نام ناحیه ای است در سفلی جیحون. حدود آن ناحیه از حوالی دریاچه آرال تا سواحل دریاچه خزر و نواحی ابیورد ، از شرق در تمام سواحل سیحون ، ادامه می یافت و پایتخت آن خوارزم خوانده می شد .

این منطقه نزدیک دریاچه آرال و شامل دو قسمت بوده است : قسمت شرقی که معمولاً ترک نشین بود و قسمت غربی رودخانه که اورگنج خوانده می شد و فارس زبانان در آنجا ساکن بودند. پهنای رودخانه جیحون در این نواحی گاهی به دو فرسنگ می رسید . این دو شهر در زمان حمله مغول بیشتر به صورت ویرانه درآمدند . معروفترین اتابکان در تاریخ ایران ، اتابکان خوارزمشاهی بودند . اصولاً " بعد از اسلام (به خصوص در زمان غزنویان) ، حکام

خوارزم همان عنوان پیش از اسلام خود ، یعنی خوارزمشاه را به دنیال نام خود داشتند ، چنانکه آلتون تاش در زمان سلطان محمود که حاجب بزرگ او بود و حکومت خوارزم را یافت به همین لقب ملقب گردید . قبل از او نیز مامون و علی بن مامون و مامون بن محمد ، همین عنوان را داشتند . در روزگار سلجوقیان ، انوشتکین غرجه (که طشت دار سلاطین سلجوقی بود) به اشاره سلطان ملکشاه سلجوقی به امارت ولایت خوارزم منصوب شد (۴۷۰ ه.ق .) و در واقع ، خراج ولایت خوارزم مخصوص طشت خانه سلجوقیان بود .

در سال ۴۹۰ ه.ق. قطب الدین محمد – از اولاد انوشتکین غرجه – به تایید امیر حبشی (پسر آلتون تاش حکمران خراسان) به سمت خوارزمشاهی معین شد. او تا سال ۵۲۲ ه.ق. عنوان حکومت خوارزمشاه را به خود اختصاص داد. پسر او ، اتسز (اتسز = نمیرا ، آنکه باید زنده بماند) با لقب علاء الدوله هم این سمت را به ارث یافت . او با سبطان سنجر پادشاه مقتدر سلجوقی درگیری پیدا کرد و سلطان سنجر (در سالهای ۵۳۳ ، ۵۳۶ و ۵۴۲ ه.ق.) سه بار ناچار شد به خوارزم لشکر کشی کند . هر چند در هر سه بار اتسز مغلوب شد ، اما به علت عذر خواهی مورد بخشش قرار گرفت و به دلیل ضعف سلطان ، در کار خود ابقاء شد .

بعد از این تاریخ هم که سلطان سنجر گرفتار شورشهای داخلی و حملات قراختاییان و غزها در شرق ایران بود ، دیگر فرصت نیافت به خوارزم لشکر کشی کند . از این پس ، حکومت خوارزمشاهیان در حوزه ای وسیع به صورت مستقل ادامه یافت .

بعد از مرگ اتسز ، پسر او – ایل ارسلان – به حکومت رسید (۵۵۱ ه.ق.) . سپس سلطانشاه – فرزند ایل ارسلان – چند صباحی حکم راند (۵۶۸ ه.ق.) تا اینکه برادرش – علاء الدین تکش – او را از خوارزم بیرون راند و خود مستقیماً خوارزمشاه شد .

علاء الدین در سال ۵۶۹ ه.ق. با موید الدین آی آبه (اتابک نیشابور) به جنگ پرداخت و او را به قتل رساند . طغانشاه – فرزند موید الدین – هر چند در نیشابور به حکومت نشست ، اما همیشه مورد حمله خوارزمشاهیان قرار داشت . سرانجام ، طغانشاه از ملک دینار غز شکست خورد و حکومت مویدیه در نیشابور پایان یافت .

جنگهای معروف علاء الدین تکش، در چند جا یاد شده است: نخستین در نیشابور با سلطان‌شاه برادرش (۵۸۵ ه.ق). (و بار دیگر، جنگ او با برادر در مرو (۵۸۹ ه.ق). صورت گرفت . لشکر کشی دیگر او به بخارا برای سرکوبی ترکان قبیچاقی (۵۹۱ ه.ق). انجام شد . هر چند سپاهیان او به علت گرما و تشنگی اغلب هلاک شده و سلطان شکست خورده برگشته است .

جنگ دیگر او در سال (۵۹۰ ه.ق). با سلجوقیان عراق بود که در حوالی ری با طغرل سوم (آخرین پادشاه سلجوقی) جنگید و او را شکست داد . خوارزمشاه پس از آن تا همدان نیز پیش رفت . آن گاه ، همدان و اصفهان را به قتلغ اینانج سپرد.

در جنگی که میان سپاه خلیفه و لشکریان خوارزمشاه در حوالی ری و ساوه به سال ۵۹۱ ه.ق. روی داد ، لشکر خوارزم تا خوار عقب نشستند . خوارزمشاه در سال ۵۹۶ ه.ق. پسر خود تاج الدین شاه – را حاکم اصفهان کرد، و پسر دیگرش – سلطان محمد را حکومت خراسان داد . وی در ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ ه.ق. در گذشت . پس از وی سلطان محمد – پسرش – جانشین پدر شد .

در زمان این پادشاه ، وضع ولایتهای ایران دچار آشفتگی بود . کرمان که به تسلط ملک دینار عز در آمده بود (اگر چه چند صباحی به تسلط خوارزمشاهیان نیز در آمد) به علت حملات طوایف شبانکاره و اتابکان فارس ، از حیطه تسلط خوارزمشاهی خارج شد (۵۹۹ ه.ق.) . سلطان غیاث الدین (حاکم غور) به تحریک خلیفه " الناصر لدین الله " بر خوارزمشاه شورید و قسمتهایی از خراسان را از آن خود کرد .

همچنین ، به تحریک خلیفه ، بعضی روسای اسماعیلیه از جمله جلال الدین حسن اسماعیلی در قلاع الموت و رودبار ادعای خود سری کردند. این رفتارها باعث شد تا سلطان محمد خوارزمشاه به فتوای جمعی از علمای ماوراء النهر، نام ناصر خلیفه را از خطبه انداخت و فرمان داد که یکی از سادات حسینی ترمذ را به عنوان خلافت دهند و خطبه به نام او خوانند . سپس در زمستان سال ۶۱۴ ه.ق. به همراه سپاهی از طریق همدان عازم جنگ با خلیفه عباسی شد . اما ، سپاهیان او به علت سرمای شدید در اسد آباد همدان دچار تلفات بسیار شدند و چون در شرق ایران آشفتگیهای پدید آمده بود ، سلطان محمد به مرو بازگشت (محرم ۶۱۵ ه.ق.) سلطان محمد خوارزمشاه از سال ۶۱۳ ه.ق. گرفتار حملات طوایف مغول در شرق ایران شده بود ، تا اینکه در سال ۶۱۵ ه.ق. شهر کاشغر به

تصرف مغولان در آمد. سلطان هر چند خود را به ماوراء النهر رساند ، اما در برابر لشکر مغول قادر به مقاومت نبود و همچنان از برابر آنان می گریخت . وی در شوال سال ۶۱۷ ه.ق. در جزیره " آبسکون " (در دریاچه خزر) بیمار شد و درگذشت .

فرزند او جلال الدین منکبرنی ، کوشش بسیار کرد که در برابر مغولان نیرویی فراهم آورد ، اما توفیق نیافت . او در جنگ پروان (نزدیک کابل) از لشکر مغول شکست خورد و به سند گریخت . وی در نزدیکی سند از چنگیز شکست دیگری خورد و به دهلی رفت تا شاید از امرای آن دیار که با خانواده خوارزمشاهی قوم خویش بودند کمک بگیرد . اما کار او به جایی نرسید و از طریق کرمان و فارس خود را به اصفهان و آذربایجان رساند . در ۲۸ رمضان سال ۶۲۷ ه.ق. از سلطان علاء الدین کیقباد (از سلاجقه روم) در ارزجان شکست خورد . در آذربایجان سپاه مغول به او رسیدند و در دیار بکر ، آخرین جنگ با آنان در گرفت و سلطان شکست خورد . او از جنگ جان به سلامت برد ، اما در میافارقین به صورتی ناگهانی به دست جمعی از کردان به قتل رسید (نیمه شوال سال ۶۲۸ ه.ق.) . بدین ترتیب سلسله خوارزمشاهی پایان یافت .

اتابکان آذربایجان - اتابکان آذربایجان بعد از ایلدگز ، عبارت بودند از : نصر الدین محمد جهان پهلوان (۵۶۸ ه.ق.) ، مظفر الدین قزل ارسلان (۵۸۲ ه.ق.) ، نصر الدین ابوبکر (۵۸۷ ه.ق.) ، مظفر الدین اوزبک (۶۰۷ ه.ق.) و آخرین آنان ، اتابک قزل ارسلان بن اوزبک معروف به اتابک خاموش بود . (۶۲۲ ه.ق.) . او به جلال الدین خوارزمشاه تسلیم شد و در الموت به سال ۶۲۶ ه.ق. درگذشت .

اتابکان فارس یا سلغریان - سنقر بن مودود (که در خدمت طغرل سلجوقی بود) به حکومت فارس رسید و قلعه اصطخر و اشکنوای را مرکز حکومت خود قرار داد (۵۴۳ ه.ق.) پس از او ، به ترتیب اتابک زنگی (۵۷۷ ه.ق.) ، تکه (۵۷۱ ه.ق.) ، اتابک سعد (۵۹۱ ه.ق.) ، ابوبکر و محمد به حکومت رسیدند و آخرین آنان ، ابش خاتون بود که از سال ۶۶۲ ه.ق. تا سال ۶۸۶ ه.ق. حکومت راند . این حکومت توسط امرای مغول منقرض شد .

اتابکان لرستان – اتابکان لرستان بزرگ یا امرای هزار اسبی ، از حدود سال ۵۴۳ ه.ق. به حکومت رسیدند . معروفترین آنان افراسیاب بود که در زمان غازان خان شهرتی داشت . پایتخت آنان ایذج بود و قلمروشان تا حدود بصره و شوشتر و اصفهان توسعه پیدا کرد . حکومت این اتابکان در زمان مغولان نیز ادامه داشت . سرانجام ، در زمان تیمور به وسیله ابراهیم بن شاهرخ منقراض شدند (۸۲۷ ه.ق.) . اتابکان لر کوچک هم که شهرتی یافتند ، محلی متمرکز نداشتند و اغلب بیلاق و قشلاق می کردند . معروفترین ایشان ، شجاع الدین خورشید نام داشت (۵۸۰ ه.ق.) . قلمرو آنان گاهی تا حدود بغداد نیز کشیده می شد . حکومت آنان تا روزگار صفویه ادامه داشت و بیش از بیست امیر داشته اند و در زمان شاه تهماسب صفوی منقرض شدند . (۹۴۹ ه.ق.) .

اتابکان شام – اتابکان جزیره و شام با حکومت اتابک عماد الدین زنگی (پسر آق سنقر، حاجب یکی از غلامان ملکشاه) شروع شد . (۴۷۸ ه.ق.) . او در حلب حکومت یافت و بیشتر در جنگهای صلیبی با مسیحیان در نبرد بود . پسرانش ، نورالدین محمود و سیف الدین غازی ، سالها در موصل حکومت راندند . سرانجام ، مغول بر جزیره و شام دست یافت و خاندان زنگی موصل منقرض شد .

اتابکان موصل – اتابکان موصل ، معروف به امرای بک تکین ، از جانب عماد الدین زنگی به حکومت سنجار برگزیده شدند و حران ، تکریم و اربل جزو حکومت آنان بود . (از ۵۳۹ ه.ق. تا ۶۳۰ ه.ق.) . معروفترین آنان ، مظفر الدین کوکبوری نام داشت که با صلاح الدین ایوبی معاصر بود . حکومت آنان در زمان حمله مغولان خاتمه یافت .

مغول

موقعیت نا مساعد اقتصادی، ازدیاد نفوس و بدی آب و هوا، آسیای مرکزی را همواره به مهاجرت وامی داشته و این حرکتها در دو جهت صورت می گرفته است: اول، مهاجرت به جنوب که باعث تشکیل دولتهای مختلف در چین گردید. دوم، مهاجرت به غرب که در دو سوی شمال و جنوب دریای خزر انجام می شد .

راه شمال خزر همیشه مورد استفاده اقوام آسیای مرکزی در طول تاریخ بوده است، ولی راه جنوب خزر، به سبب وجود حکومت‌های مقتدر ایرانی، تا انقراض ساسانیان به دست عرب‌ها، مسدود ماند. با گسترش تدریجی اسلام در این قلمرو و قبول آن به وسیله همین اقوام، راه جنوب خزر نیز برای ورود آنان گشوده شد.

اقتصاد شبانی حاکم بر این نواحی، ضعیف شدن حاکمیت‌های مراکز تمدن، گسترش کشاورزی و محاصره شدن صحرانشینان، راهی برای آنان جز حرکت به سوی مراکز تمدن و ثروت باقی نگذاشت. علت سیاسی نیز در حملات صحرانشینان موثر بوده، ولی نیاز اقتصادی عامل اصلی حرکتها بوده است. این حملات تا قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت، اما بعد از آن دیگر صورت نگرفت. زیرا با پیدایش اسلحه آتشین، مراکز تمدن قدرت یافتند و تقریباً به عمر حاکمیت صحرانشینان در تاریخ خاتمه دادند.

مشکلات زندگی، صحرانشینان را مجبور می‌کرد که از راه‌های دیگری نیز شکل زندگی خود را بهبود بخشند و تجارت، یکی از راه‌های مهم کسب در آمد برای همین اقوام بوده است. راه ابریشم در آمد قابل توجهی برای صحرانشینان تامین می‌کرد. این در آمد، تنها صرف تامین امنیت و راحتی کاروانها نمی‌شد، بلکه محافظت از کاروانها در طول راه‌ها هم به عهده صحرانشینان بود.

چنگیز در اوایل قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری قمری) اتحاد قبيله ای خود را تکمیل و امنیت راه‌های تجاری قلمرو خود را تامین نمود. سپس برای تامین اقتصاد قبایل زیر فرمان خود حرکت را آغاز کرد. حملات اولیه چنگیز به کشور چین بود که با سقوط پکن (خان‌بالیق) پایان یافت. وی ادامه تسخیر چین را به عهده امراء و جانشینان خود گذاشت و متوجه غرب گردید. چنگیز برای گشودن راه ارتباط تجاری غرب که برای اقوام آسیای مرکزی نقش حیاتی داشت با ایجاد روابطه با خوارزمشاهیان در صدد گشودن این راه‌ها برآمد. ولی، عملکرد نادرست خوارزمشاهیان باعث حملات زود رس مغول به دنیای غرب گردید.

حملات مغول (همانند سایر اقوام آسیای مرکزی) در دو سوی شمال و جنوب خزر دنبال شد. در حملات اولیه مغول، خراسان ویران گردید. حملات بعدی مغول در زمان جانشینان چنگیز دنبال شد. پس از نابودی آخرین

مقاومت خوارزمشاهیان و تصرف نواحی قفقاز، ارمنستان و گرجستان، به آناتولی توجه شد. مغولان در نبرد مشهور "کوسه داغ" در ۱۴ محرم سال ۶۴۱ ه.ق. پس از شکست دادن سلجوقیان آناتولی به استقلال آنان خاتمه دادند. سلجوقیان آناتولی، از این تاریخ تا متلاشی شدن کامل آنان در اوایل قرن هشتم هجری، تنها توانستند به صورت یک حکومت تابع به موجودیت خود ادامه دهند.

حمله به روسیه نیز به فرماندهی با تو - فرزند جوجی - از سال ۶۲۷ تا ۶۴۰ ه.ق. ادامه یافت. بدین ترتیب، از رودخانه ایرتیش تا کوههای کارپات زیر نفوذ اولوس جوجی در آمد.

امرای مغول در راس قوای نظامی خود، دشتهای مغان واران را در مسیر سفلی رودخانه ارس و کورا اقامتگاه قرار دادند، زیرا تامین علوفه در این قلمرو از سایر نقاط مناسبتر بود. به همین سبب، ایلخانان نیز پس از مستقر شدن در ایران در این منطقه اقامت گزیدند و از همین مرغزاران شمال شرقی آذربایجان بود که مدت یک قرن بر ایران حکمرانی نمودند.

با مرگ اوگتای - جانشین چنگیز - کشور گشایی مغول عملاً متوقف شده بود. با برکناری فرزندان اوگتای و قدرت یافتن فرزندان تولی به کمک فرزندان جوجی، منکو فرزند تولی به مقام خانی برگزیده شد. منکو در قوریلتای (مجلس مشورتی) سال ۶۵۱ ه.ق. در کنار "اونون" تصمیم گرفت که یکی از برادرانش (موسوم به قوییلای) را مامور فتح بقیه چین کند و برادر دیگرش، هولاکو، را به ایران بفرستد تا پس از فتح مراکز اسماعیلیه و بغداد، که دو کانون سیاسی و مذهبی خطر ساز برای حاکمیت مغولان بودند، به خصوص اسماعیلیه که به علت در دست داشتن قلاع مستحکم در مسیر راههای تجاری، امنیت راهها را مختل کرده بودند، فتوحات مغول را در بین النهرین و سوریه دنبال کند. خانهای آسیای مرکزی - تا استقرار ایلخانان در ایران - مرکزی برای اداره امور خراسان و مازندران دایر نموده بودند (طوس). از این کانون بود که دولتمردان ایرانی نظیر خاندان جوینی با استفاده از عدم آگاهی مغولان به مملکت داری، وارد دستگاه مغولان شدند.

هولاکو با ورود به ایران، در سال ۶۵۴ ه.ق. (۱۲۵۶ م.) مراکز اسماعیلیه و در سال ۶۵۶ ه.ق. (۱۲۵۸ م.) بغداد را تصرف نمود و در ادامه پیشروی خود به سوی غرب، وارد سوریه گردید. پس از تصرف شهرهای حلب و دمشق در سال ۶۵۸ ه.ق. در محلی به نام "عین جالوت" از سلاطین مماليک مصر، که پس از سقوط بغداد به بزرگترین کانون

سیاسی - مذهبی مسلمانان تبدیل شده بودند، شکست خورد. پس از این نبرد، حدود قلمرو هلاکو با ممالیک روشن گردید. سوریه و فلسطین در دست ممالیک باقی ماند و ساحل غربی رود خانه فرات مرز طرفین را تشکیل داد.

مغولان ایران به علت تابعیت خود نسبت به خان بزرگ مغول، نام ایلخان (تابع خان) بر خود گذاشتند. به دلیل محصور شدن ایلخانان در مشرق به وسیله اولاد جغتای در مرزهای ماوراءالنهر و ترکستان شرقی و غربی که رودخانه جیحون (آمودریا) همیشه سرحد بین متصرفات این دو خانوادگی بود و از طرف جنوب شرقی به رود سند و پنجاب که در زمان چنگیزخان به تصرف مغولان درآمده بود، و از سوی شمال غربی به قفقاز و مرزهای در بند که توسط فرزندان جوجی اداره می شد. ادامه پیشروی آنان برای گشودن قلمرو جدید و برقراری راه ارتباطی شرق دور با شرق مدیترانه غیر ممکن گردید. ولی، مرزهای اولاد چنگیز با هیچ معاهده ای مشخص نشده بود و با وجود تقسیماتی که خود چنگیز انجام داد، حکومت گسترده او تنها به عنوان دولتی شمرده می شد که از نظر قانون صحرانشینان، سهم تمام اولادخان بود.

عدم موفقیت مغولان در مقابل ممالیک، نزدیکی آنان را به دنیای مسیحیت که از قرنهای قبل در میان مغولان نفوذ کرده بودند (چنانکه بسیاری از زنان خانها از قبایل مسیحی مغول و ترک بودند) مهیا ساخت. دنیای مسیحیت نیز به علت شکست در مقابل ممالیک و از دست دادن شهرهای شرق مدیترانه در جنگهای صلیبی - به علت وجود دشمن مشترک - به مغولان نزدیک شد. مکاتبات دنیای غرب با مغولان و اعزام مداوم سفرا به دربار یکدیگر در ادامه این سیاست بود که در زمان جانشینان هولاکو نیز (حتی پس از قبول اسلام) همواره ادامه یافت. اما به علت نبودن اتحاد میان دول اروپایی و ضعیف شدن ایلخانان همکاری فرزندان جوجی با ممالیک و حملات فرزندان جغتای از شرق (به خصوص پس از اسلام آوردن فرزندان جوجی و جغتای) سیاست ایلخانان با شکست مواجه شد.

احاطه شدن ایلخانان به وسیله دنیای اسلام متوقف شدن حرکت آنان و بروز مشکلات اقتصادی ایشان را مجبور به قبول اسلام و انجام بعضی از اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و تجاری نمود. این دگرگونی باعث برچیده شدن رسوم قبلی مغولان گردید. حتی غازان نیز پس از قبول اسلام نام "محمود را انتخاب کرد و عناوین خانهای بزرگ را از سکه ها حذف و خود را از تابعیت آنان رها ساخت. تسامح دینی مغولان سقوط بغداد وجود دولتمردان بزرگ ایران

در دربار مغول وجود دانشمندانی که در کانونهای امن از حملات مغول جان سالم به دربرده بودند، بالاخره، علاقه مغولان به بعضی از علوم نظیر نجوم طب و تاریخ نگاری زمینه رشد این دانشها را در زمان ایلخانان مهیا ساخت .

این امر تا آنجا قوت یافت که بزرگترین رصد خانه عالم اسلامی در زمان هولاکو در مراغه احداث گردید . همچنین، با ارزش ترین کتب تاریخی، در زمان مغول نوشته شده . قبول اسلام و جذب شدن مغولان در فرهنگ برتر ایرانی تمایل آنان را به تشیع بیشتر نمود . قبول تشیع از طرف اولجایتو و احداث بناهای با عظمتی در شهرهای مراغه تبریز و سلطانیه باعث فراموشی تدریجی آداب و رسوم مغولی و شروع پیوستگی ترکان و مغولان و یکی شدن ایشان در ایران گردید .

ضعیف شدن حاکمیت مغول و شورش امرای ترک و مغول در آناتولی و سرکوبی آنان همچنین مهاجرت بی وقفه ترکان به آناتولی که پس از نبرد ملازگرد (۱۰۷۱ ه.ق.) آغاز شده بود و همواره ادامه داشت و زمینه حملات بعدی آنان را به دنیای مسیحیت فراهم ساخت .

حاکمیت نیرومند ایلخانان با آمدن هولاکو به ایران آغاز شد و مرگ ابو سعید ، فرزند اولجایتو در سال ۷۳۶ ه.ق. به پایان رسید . در زمان آخرین ایلخان ، مملکت با جنگهای داخلی تهدید می شد . جوانی و بی تجربگی ابو سعید و شکل گیری حکومتهای مقتدر محلی که پس از واگذاری اراضی به امرا و حکام قدرت گرفته بودند و عدم نیاز به قدرت مرکزی و همچنین به طریقههای مختلف امکان فعالیت داد . از این تاریخ دو خاندان خویشاوند امیر چوپان در تبریز و آل جلایر در بغداد قدرت گرفتند و شروع به مبارزه نمودند. همچنین با اینکه بسیاری از شاهزادگان مغول و شاهزاده خانمی هم به عنوان خان از طرف امرای مقتدر به حکومت رسیدند اما حکومت ایلخانان عملاً" به پایان خود رسیده بود . قلمروهای دور از مرکز نظیر آسیای صغیر ارمنستان گرجستان و هرات از حکومت مغول جدا شدند .

حکومتهای محلی زیادی در ایران قدرت را به دست گرفتند . آذربایجان مورد حمله آلتین اردو (اردوی زرین) قرار گرفت . ایران نیز در درگیریهای حکومتهای محلی ، با مشکلات زیادی مواجه شد . تمایلات گریز از مرکز زمینداران بزرگ و مبارزه آنان باب یکدیگر به منظور کسب قدرت و گسترش نهضت‌های مردمی منجر به سقوط کامل ایلخانان در سال ۷۵۴ ه.ق. گردید . ارزیابی عواقب و نتایج حملات مغول در سه مرحله به طور اختصار بیان می شود :

مرحله اول (از سال ۶۱۷ تا ۶۸۹ ه.ق.): انحطاط عظیم اقتصاد ایران تقلیل مساحت اراضی مزروعی، مهاجرت توده ها، سقوط زندگی شهری، تجدید تقسیم اراضی ، رشد دامداری و گرایش به سوی اقتصاد طبیعی .

مرحله دوم (از سال ۶۹۴ تا سال ۷۲۶ ه.ق.) : رونق کشاورزی بر اثر اصلاحات غازان خان و جانشینانش ، تثبیت میزان مالیات ، پذیرفتن سنن ایرانی ، گسترش اراضی خصوصی به زیان اراضی دولتی .

مرحله سوم (از سال ۷۲۶ تا ۷۸۲ ه.ق.) : از هم پاشیدگی مرکزیت طلبی ، شروع جنگهای خانگی ، باز گشت مجدد هرج و مرج ، و گسترش قیامهای روستاییان و کشاورزان .

در زمینه فرهنگی نیز با شکل گیری دولت ایلخانی روابط بین ممالک اسلامی مرکز و مغرب آسیا با چین رو به افزایش نهاد . با ارتباط ایران و چین ، بسیاری از دانشها و هنرهای طرفین نیز مبادله گردید . به عنوان مثال می توان از نفوذ معماری عهد سلاجقه و بنی عباس در چین و همچنین ، تاثیر معماری چینی در ایران (به خصوص در زمینه شکل گنبد ها ، و رنگ آبی شفاف در کاشی کاری) نام برد .

با تشکیل حکومت گسترده و یکپارچه مغول از اقیانوس کبیر تا مدیترانه و ارتباط نزدیک مغولان با دنیای مسیحیت ، امکان ارتباط شرق به غرب تامین گردید و این امر سبب شد که اروپاییان از دانش و امکانات شرق آگاهی بیابند و در صدد پیدا کردن راهی غیر از قلمرو اسلامی برآیند . در پی این هدف ، راه شرق توسط اروپاییان از طریق دریا گشوده شد.

اسماعیلیه

473 - 654

فرقه " اسماعیلیه " از فرق منشعب مذهب شیعه است. ظهور این فرقه، نتیجه اختلاف در امامت اسماعیل با برادرش حضرت موسی بن جعفرالکاظم (ع) بوده است. اینان معتقد بودند که بعد از امام جعفر صادق (ع) چون پسرش اسماعیل پیش از پدر در گذشته امامت محمد بن اسماعیل منتقل شده که سابع تام بوده و دور هفت به او خاتمه یافته است .

در اعتقاد آنان، تاریخ بشر به چند دور تقسیم می گردد و هر دور با پیامبری "ناطق" و امامی "اساس" آغاز می شود. ناطقان، همان پیامبران اولوالعزم اند که تعداد آنان هفت نفر است و پس از هر ناطقی، هفت امام روی کار می آیند. دوره هر پیامبری هزار سال است و چون دور او به سر رسد، پیامبر دیگری با شریعتی نو ظهور می کند. این پیامبر شریعت پیشین را نسخ می نماید. امام (یا اساس یا وصی) عالم به علم تاویل شریعت است.

از دیدگاه اسماعیلیان، افراد بشر به دو گروه تقسیم می شوند: ویژگان یا نخبگانی که با طی مراحل مختلف به باطن شریعت دست می یابند و دیگر، عالم یا اکثریت غیر اسماعیلی که فقط قادر به درک مفاهیم ظاهری مذهب هستند. همچنین، سازمان مذهبی اسماعیلیان بر مراتب و درجات منظمی استوار بود که از پایین به بالا، عبارت بودند از: مستجیب (تازه وارد به گروه)، ماذون، داعی، حجت، باب و امام.

امامان در بعضی از دوره ها مستور و در بعضی دیگر آشکار هستند. به اعتقاد اسماعیلیان، در دوره ستر (یا غیبت امام) دعوات موظف اند که ابلاغ امر کنند. در این دوره، فقط باب و نخبگان قادر به رویت امام هستند. آنان دوره ستر را از دوره محمد اسماعیل تا قیام عبیدالله المهدی در قیروان می دانند. معروفترین داعیان اسماعیلی در این دوره، ابو عبدالله حسن بن احمد زکویه (معروف به ابو عبدالله شیعی) و قداح بودند که خود اصل ایرانی داشتند.

در سال ۲۹۷ ه.ق. ابو عبدالله الشیعی بذر دعوت اسماعیلی را در میان قبایل کتامة (در شمال آفریقا) پراکند. وی عبید الله المهدی را که در سجلماسه محبوس بود، آزاد کرد و بر تخت دعوت اسماعیلیان نشاند. عبیدالله پس از استقرار در قیروان، مدعی خلافت و امامت اسلام شد. نام دعوت اسماعیلیان به دلیل انتساب به حضرت فاطمه (س)، دخت گرامی پیامبر اسلام (ص)، "فاطمی" خوانده شد. این دعوت، به سرعت در سراسر شمال آفریقا، یمن، بحرین، شام، فلسطین، و ایران انتشار یافت.

در اندک مدتی خلافت شیعی اسماعیلی توانست با خلافت عباسیان بغداد همپایی کند. حتی دریای مدیترانه را برای اروپاییان ناامن سازد و بنادر فرانسه را غارت کند. همچنین، بندر "جنوا" را هم به تصرف خود درآورد. جوهر

سیسیلی در دوران المعزالدین الله (۳۶۵ - ۳۴۱ ه.ق.) مصر را از تصرف اخشیریان در آورد و " جامع الازهر " را که نامش از نام حضرت زهرا ی ازهر - علیها السلام - گرفته شده است ، تاسیس کرد.

در دوران عزیز پنجمین خلیفه (۳۸۵ - ۳۶۵ ه.ق.) دولت فاطمی به اوج قدرت رسید و از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ، یمن، مکه و دمشق گسترش یافت. حتی، یکبار در موصل نام خلیفه فاطمی در خطبه ذکر شد و قدرت بغداد در مقابل آن تحقیر گردید. داعیان اسماعیلی که از آغاز دعوت در ایران بودند، در دیلمان و الموت و قهستان و دامغان و سیستان (که هنوز سنتهای باستانی و سنن و شعایر شیعی مذهب یا سابقه دارالهجره های خوارج را در اذهان داشت) مورد پذیرش قرار گرفتند. معروفترین آنان، ابوحاتم رازی (متوفی به سال ۳۲۲ ه.ق.) در منطقه دیلم و عبدالملک کوکبی در گردکوه دامغان و اسحاق (ابو یعقوب سگری) در ری و حسین بن مروودی در خراسان بودند .

ابوحاتم رازی گروهی از دیلمیان را از جمله اسفار شیرویه، مردآویچ زیاری، یوسف ابی الساج (عامل ری) را به کیش خود آورد. محمد نخشی کار مروودی را در خراسان دنبال کرد و بسیاری از رجال دولت سامانی دعوت او را پذیرفتند. ولی در نتیجه دخالت سران نظامی، و لشکریان ترک تبار سامانی، بسیاری از اسماعیلیان و از جمله محمد نخشی به قتل رسیدند و همچنین، ابو یعقوب سگری هم به دست خلف ابن احمد صفاری (متوفی به سال ۳۹۹ ه.ق.) کشته شد .

پس از سامانیان، قتل و تعقیب اسماعیلیان به دست سلطان محمود غزنوی ادامه یافت و بسیاری از اسماعیلیان طالقان خراسان که از ابو علی سیمجوری در مقابل محمود حمایت می کردند، به قتل رسیدند و اسماعیلیان مولتان هند هم تبعید شدند. ولی، نه تنها این کشتارها و تعقیبها به فعالیت داعیان پرشور اسماعیلی خاتمه نداد، بلکه دعوت آنان در سراسر قرون چهارم و پنجم هجری ادامه یافت .

شاخصترین چهره مبلغان اسماعیلی در قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی بود. فعالیت او از آغاز عهد سلجوقی شروع شد تبلیغات ناصر خسرو در مازندران و خراسان باعث گردید که فرقه خاصی از اسماعیلیان ، به نام " ناصریه " در این نواحی پدید آید .

در ناحیه جبال نیز (در همین اوان) دعوات دیگر فاطمی سرگرم نشر دعوت بودند. نام آورترین آنان، عبدالملک عطاش و پسرش (احمد) بودند. احمد قبل از دستگیری و مرگ دلخراش خود، به حسن بن علی بن محمد صباح (که به وسیله امیر ضراب و بونجم سراج به کیش اسماعیلی در آمده بود) توصیه کرد که به مصر برود. حسن در سال ۴۶۵ ه.ق. به مصر رفت، ولی با وجود تلاش فراوان نتوانست با المستنصر بالله (هشتمین خلیفه فاطمی) ملاقات کند. وی پس از یک سال و نیم توقف در مصر، در سال ۴۷۳ ه.ق. به ایران بازگشت.

حسن مدت ده سال نواحی شمال و مرکز و شرق و غرب ایران را برای بدست آوردن پایگاهی مناسب زیر پا گذاشت. سرانجام، در سال ۴۸۳ ه.ق. با کمک قاضی حسین قاینی (حاکم سابق ترشیز) و اسماعیلیان دیلم مکان مناسب را به دست آورد. وی قلعه الموت را تصرف کرد. این قلعه در سال ۲۴۶ ه.ق. به وسیله یکی از ملوک جستانی دیلم ساخته شده بود. حسن بعد از تعمیر قلعه، آن را پایگاه دعوت جدید خود قرارداد ۴۸۴ ه.ق. قاضی حسین قاینی را به دعوت قهستان و خراسان فرستاد. وی با کمک اسماعیلیان قهستان قلعه باستانی "دره" را، در ۱۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند و در مجاورت سیستان تصرف نمود.

تصرف "الموت" در دیلم، "دره" در قهستان، دولت سلجوقی را متوجه خطر دعوت اسماعیلیان نمود و آنان را به واکنش شدیدی وادار کرد. امیر یورونتاش در الموت و قزل ساروغ با متحد سیستانی خود (بهاء الدوله) به حملاتی علیه اسماعیلیان دست یازیدند. اما، مقاومت محصوران و مرگ ملکشاه عملیات را ناتمام گذاشت و همزمان با آن ابو طاهر ارانی دیلمی نیز به زندگی وزیر سالخورده خراسان (خواجه نظامی الملک) خاتمه داد.

گویا تقدیر بر این بود که دستار وزارت و تاج شاهی همزاد یکدیگر باشند. اسماعیلیان با استفاده از فترت مرگ سلطان و وزیر دست به تصرف دژهای دیگری زدند و در سال ۴۸۶ ه.ق. میان دو فرزند او، یعنی المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله احمد، که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند، اختلاف افتاد. در نتیجه اسماعیلیان به دو گروه "نزاری" و "مستعلوی" تقسیم شدند. اسماعیلیان ایران و شام به صورت رسمی طرفدار "نزار" شدند. و اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب، به امامت "مستعلی" معتقد شدند. استقلال جنبش اسماعیلیان ایران و جدایی آن از مصر، به دعوت نزاریان روح و شور جدیدی بخشید.

نزاریان در سال ۴۸۹ ه.ق. قلعه "لمسر" را در الموت تصرف و آن را تعمیر و نوسازی نمودند. فساد داخلی دولت سلجوقی و نظام اقطاعی آن، نیروی اسماعیلیان را در الموت و قهستان به مثابه نیرویی نجات بخش ساخته بود تا آنجا که منور سیمجوری (از بازماندگان خاندان کهن سیمجور) قلعه طبس مسینان را به علت دراز دستی حاکم سلجوقی، به اسماعیلیان وگذار نمود و همانند او عمید مسعود زورآبادی (رئیس منطقه ترشیز) از ستم ترکان به اسماعیلیان پناه برد. بعدها، تلاش فرزندان علاءالدین مسعود زورآبادی برای احیای خطبه نه نام عباسیان، نتیجه نبخشید و خطیب ترشیز به وسیله اسماعیلیان و هواخواهان خشمگین ایشان پاره پاره شد.

منطقه قهستان از "دره" در جنوب، تا ترشیز در شمال، و از طبس مسینان در شرق، تا طبس گیلکی در غرب، به تصرف اسماعیلیان درآمد. اسماعیلیان طبس گیلکی در پشت سر امیری از یک خانواده قدیمی با سنتهای کهن مذهبی اسماعیلی قرار گرفتند و در جدال فرزندان ملکشاه (برکیارق و سنجر) به نفع برکیارق وارد کارزار شدند، که چندان هم موفق نبود. با محکم شدن جای پای اسماعیلیان در الموت و قهستان، آنان آماده پیشروی در نقاط دیگر و گسترش متصرفات خود شدند. در سال ۴۹۳ ه.ق. قلعه "گردکوه" یا "گنبدان دژ" در ۱۵ کیلومتری ارتفاعات شمالی دامغان، به وسیله رئیس مظفر مستوفی اصفهانی (حامی قدیمی اسماعیلیان) فتح شد. در همین سال، قلعه شاه در اصفهان به وسیله احمد بن عبدالملک عطاش تصرف شد.

اسماعیلیان قومس با تصرف قلاع "استوناوند" و "اردهن" و "لاجوردی"، در مسیر راه ری به خراسان، این راه را به دست خود گرفتند و از کاروانیان باج و خراج طلب کردند.

هجومهای پیاپی سلجوقیان از ری، و آل باوند از طبرستان، بی نتیجه ماند و اسماعیلیان سرگرم پیشروی در مناطق همجوار بودند. در اواخر قرن پنجم ه.ق. نفوذ اسماعیلیان قهستان به روستاهای جنوبی منطقه بیهق رسید و از آنجا با تصرف دژهای نواحی دیگر در جنوب قومس، پیوستگی بیشتری با قلاع خود در کناره راه ری به خراسان به دست آوردند. همچنین در خوزستان و ارجان و شمنکوه ابهر، دژهای دیگری به دست اسماعیلیان افتاد.

هواخواهان اسماعیلیان بیشتر صاحبان حرف و فقرای شهرها و رانده شدگان از روستاها بودند. صاحبان حرف قبلا به وسیله اخوان الصفا (اسلاف فکری اسماعیلیان) سازمان داده شده بودند، اما اسماعیلیان روحی تازه در آن دمیدند. اوضاع بعد اقتصادی روستاییان و مردم عادی (چنانکه از لای آثار مورخان و علما و ادبا مانند غزالی و

سنایی مشهود است) در این گرایش بسیار موثر بود. نفوذ اسماعیلیان تا جایی رسید که به خوابگاه سنجر نیز راه یافتند و خنجری بر بستر او فرو کردند. شهرت جانبازی اسماعیلیان و وفاداری آنان به حسن صباح، هاله ای افسانه ای در پیرامون آن ایجاد کرده بود. قلمرو اسماعیلیان در قهستان، وسیعتر از قلمروشان در رود بار و آنان دارای رئیس واحدی بودند که بعدها "محتشم" خوانده می شد. قلاع اسماعیلی در عین استقلال داخلی همگی از الموت اطاعت می کردند .

در اواخر سال ۵۱۸ ه.ق. حسن صباح، کیا بزرگ امید رودباری را جانشین خود ساخت و او را به مشاوره با چند نفر از بزرگان اسماعیلی وصیت کرد و خود در گذشت. مرگ حسن صباح دشمنان اسماعیلیان را برانگیخت و الموت و قهستان بار دیگر مورد هجوم سلجوقیان و طبرستانیها و سیستانیها قرار گرفت. در این راستا تب اسماعیلی کشی بسیاری از مردم عادی شهرها را نابود ساخت. لیاقت و کاردانی کیابزرگ امید، آرزوی برانداختن اسماعیلیان را نقش بر آب کرد و به زودی اسماعیلیان نزاری بر "بنایس" و "قدموس" و "مصیاف" در شام مسلط شدند. آنان در ناحیه دیلم، ابو هاشم زیدی را آتش زدند و شورش شیعیان زیدی را سرکوب کردند. همچنین قلاع "تکام جان" و "مرکلیم" و "جاکل" را در اشکور دیلم تصرف کردند. قدرت اسماعیلیان در انجام کشتارهای فردی به جایی رسید که "المسترشد" خلیفه عباسی نیز از کارد آنان جان سالم به در نبرد. کیا بزرگ امید در سال ۵۲۱ ه.ق. در گذشت و محمد (فرزند او) جانشین وی شد. در دوران محمد نیز، حملات سلجوقیان ادامه یافت. در این راستا، حاکم ری اسپهبد علی بن شهریار باوندی حملات متعددی به رودبار الموت نمودند، تا آنجا که از سر انسانها مناره ساختند و در قهستان برادران سنجر بسیاری از روستاها را به خرابه تبدیل کردند. در پی آن، اسماعیلیان هم حاکم ری و فرزند اسپهبد باوندی را به قتل رساندند.

وقایع نگاران از گذشت و جوانمردی محمد در پناه دادن به دشمن یاد کرده و آن را ستوده اند . وی در سال ۵۵۷ ه.ق. در گذشت و حسن فرزند وی به جای او نشست. منابع اسماعیلی حسن را فرزندزاده امام اسماعیلی، نزار مستنصر، دانسته اند که در خانه محمد و در لباس فرزند و بر سر میراث امامت نشسته است. در سالهای آخر حکومت محمد کیا بزرگ امید در میان جوانان جنبشی برای بازگشت به دوران ساده زیستی حسن صباح و احیای شکوه و عظمت آن زمان پدید آمد. بسیاری از آنان بر اساس اندیشه های عرفانی و التقاطی خواهان آن بودند که کسانی که باطن شریعت را درک نکرده اند، از تحمل رنج ظاهر شریعت راحت گردند و قیدوبندهای آن برداشته

شود. البته این خواسته ها و ابراز آنها، به وسیله محمد سرکوب شد. اما با مرگ وی بسیاری از فراریان و تبعیدیان به الموت بازگشتند و دو سال بعد، یعنی در رمضان سال ۵۵۹ ه.ق. در الموت و قهستان در معنای نمادی و به شیوه اسماعیلی "عید قیامت" بر پا شد. همچنین، به فرمان وی بندهای شریعت از گردن مومنین اسماعیلی برداشته شد و آنان در اعمال خود آزاد شدند .

لیکن این امر مشکلات بسیاری برای حسن برانگیخت و بسیاری از معتقدان به شریعت اسماعیلی راه هجرت در پیش گرفتند. حسن نیز ، یک سال و نیم بعد به دست برادرزنش که از هواداران شریعت بود . به قتل رسید .

پس از وی محمد (فرزند او) که مردی فاضل و درس خوانده بود و از حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت ، به فرمانروایی رسید . از معاصران معروف وی ، امام فخر رازی بوده است .

اسماعیلیان برای جذب امام فخر رازی، یکی از فداییان را به ری فرستادند که بعد از آن روابط امام و اسماعیلیان حسنه شد. بنابر قولی، او برهان قاطع (کارد) را در آستین اسماعیلیان دیده بود. در دوران وی، حملات انر (یکی از امرای سلجوقی) ادامه یافت و اسماعیلیان با ساختن دژی در مقابل شهر قزوین، این شهر را بیش از پیش مورد تهدید قرار دادند. در شام، نزاریان از مبارزه صلاح الدین ایوبی با صلیبیان سود جستند و به تحکیم مواضع خود پرداختند. در اواخر دوره حکومت محمد (۵۸۶ ه.ق. به بعد) دولت غوریان، که در خراسان جانشین دوات سلجوقی می دانست، قهستان را مورد حملات مکرر قرار داد. در این حملات، قهستان به طوری ویران شد که در خراسان و کرمان ضرب المثل گردید. در شمال و مرکز ایران دولت خوارزمشاهی به جای دولت سلجوقی وارد عمل شد و خود را مدافع مردم می پنداشت. ولی، هنوز شهرت موحد اسماعیلیان در کشتن افراد در اذهان وجود داشت و اسماعیلیان از حربه قتل فردی استفاده می کردند. مشهورترین فردی که در این دوره به قتل رسید، اتابک محمد قزل ارسلان ایلد گز بود که در سال ۵۸۷ ه.ق. در حوالی همدان به دست سه فدایی قهستان، به تلافی حملات او به اسماعیلیان کشته شد .

با مرگ محمد در سال ۶۰۷ ه.ق. فرزند وی جلال الدین حسن "نومسلمان" جانشین او شد. دوران جلال الدین حسن دوره توقف آرمانگرایی اسماعیلیان بود. ساده زیستی اولیه جای خود را به اشرافیتی جدید داده بود. او می خواست از مواهب به دست آمده سود جوید و در کنار همسایگان خود با آرامش زندگی کند .

وی بر خلاف اسلافش، از عقاید خود دست برداشت و این موضوع را به سلاطین و خلیفه بغداد (الناصرالدین الله) اعلام کرد. قدرتمندان و سلاطینی که هیچ گاه نتوانسته بودند اسماعیلیان را به زور شمشیر رام سازند، با شادمانی از این سیاست درهای باز استقلال کردند و حقوق وی را بر قلمروش به رسمیت شناختند و موکب مادر حسن در سفر حج، با استقبال رسمی بغداد بدرقه شد. در الموت، حسن به علمای سختگیر اهل سنت اجازه داد که کتابخانه الموت را مورد بررسی قرار دهند و تمامی کتابهایی را که نمی پسندند، نابود سازند. اصلاحات و تغییرات وی در تمام مناطق اسماعیلی، با مخالفتی رو به رو نشد، زیرا در تعالیم اسماعیلی قدرت و علم امام محور تمام امور به شمار می رفت. حسن در غرب ایران محور حل و فصل امور گردید و در کشاکش اتابک از بک با منگلی، نقش موثری ایفا کرد. پس از شکست منگلی، ابهر و زنجان سهم حسن شد.

سرانجام وی در سال ۶۱۸ ه.ق. در گذشت و محمد سوم یا علاء الدین محمد فرمانروا و امام اسماعیلی الموت شد. فرمانروایی وی مصادف با حمله مغول و برافتادن دولت خوارزمشاهی بود. پس از قتل عام مردم شهرهای خراسان به دست مغولها بازماندگان این توفان بنیاد بر افکن به مناطق امن اسماعیلی نشین به ویژه قهستان روی آوردند. اسماعیلیان در این زمان عاقلانه با مغول از در مسالمت وارد شدند. معروفترین این مهمانان، خواجه نصیر الدین طوسی بود که در محیط امن قهستان فرصت تالیفات زیادی یافت. وی از جمله کتاب "اخلاق ناصری" و کتاب "رساله معینیه" را به نام محتشم قهستان (ناصرالدین محتشم قهستان) تالیف کرد. محتشمان قهستان، به ویژه محتشم شهاب الدین ابومنصور قهستان، به طوری در پذیرائی از مهمانان بدون تبعیض پیش رفتند که از الموت آنان را متهم به اسراف کردند و جانشینی برای محتشم شهاب فرستادند.

در منازعه خلافت بغداد با خوارزمشاهیان، فرمانروای اسماعیلی الموت، جانب خلافت بغداد را گرفت و با استفاده از ضعف آن، دامغان و نواحی غرب را هم تصرف کرد. سپس، ماموران وی در دستگاه باقیمانده خوارزمشاهیان نفوذ کردند و گروهی فدایی به خدمت وزیر جلال الدین خوارزمشاه - شرف الدین فخر الدین علی - گماشته شدند. بعدها، حضور این عده آشکار شد و زنده زنده در آتش سوزانده شدند در حالی که تا لحظه آخر فریاد "زنده باد علاء الدین" بر می کشیدند.

مرگ جلال الدین خوارزمشاه به اسماعیلیان این امید تازه را داد که شاید بتوانند از یاس مردم برای گرایش به خود استفاده کنند. همچنین پیشبینی های اسماعیلیان نیز برای تصرف تمام مناطق جنوب دریای مازندران و چین و هند به حقیقت نپیوست و هلاکو به تشویق قاضی القضاات شمس الدین قزوینی برای نابودی اسماعیلیان عازم ایران شد. علاء الدین به خلیفه بغداد پیغام داد: "اولین آماج من هستم، چون از من بگذرد تو دانی و او. در این بین، علاء الدین در توطئه ای به قتل رسید که فرزند وی یعنی رکن الدین به دست داشتن در آن متهم شد.

در سال ۶۵۳ ه.ق. رکن الدین خورشاه فرمانروای الموت شد. وی نمایندگانی به نزد مغولان و همسایگان فرستاد ولی هولاکو به کمتر از تسلیم محض قانع نبود. اشراف اسماعیلی هم خواهان تسلیم بودند. اما، جامعه اسماعیلی و به ویژه جوانان، آرزوی جانبازی داشتند. سرانجام، روسای گرد کوه و قهستان تسلیم مغول شدند. ولی در داخل دژها (از جمله گرد کوه و تون و طبس مسینان) وضع به گونه دیگر بود. ساکنان دژ قهرمانانه دفاع کردند. مقاومت گرد کوه را بیماری وبا در هم شکست و بقیه افراد پس از آخرین نبرد، تا پای جان مقاومت کردند. سرانجام، شکست خوردند و دژ متصرف و با خاک یکسان گردید. همچنین، بقیه ساکنان آن قتل عام یا تبعید شدند.

تلاش اسماعیلیان نیز بعد از آرامش حملات مغول برای تسلط دوباره بر الموت و قهستان بی نتیجه ماند و حکومت خداوند محمد نو دولت، سرانجام نیافت.

بقایای اسماعیلیان به طور گمنام در لفافه تصوف به زندگی ادامه دادند، تا آنکه در اواخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجاریه، دوباره ظاهر شدند.

امیر تیمور گورکانی

در سال ۷۳۶ ه.ق. که ابو سعید (ایلخان جوان و نیرومند مغول) در گذشت حکومت ایلخانان دچار هرج و مرج گردید در همین زمانها، خاندانی از ایل "برلاس" در شهر کش واقع در جنوب سمرقند فرزندی زاده شد که تیمور نام گرفت. (تیمور یا "تمر" یا "دمر" در ترکی به معنای آهن است).

وی بنیانگذار سلسله شد که از حدود سال ۷۷۲ تا ۹۱۱ ه.ق. دوم آورد و در تاریخ ایران به نام "سلسله سلاطین تیموری" یا "گورکانیان" یا "تیموریان" شهرت یافت. بعدها که مورخان نسب نامه ای برای او درست کردند،

نسب او را به امیر " قراجارنویان " برلاس از خاندان چنگیز خان رساندند، ولی هیچ دلیلی بر صحت این ادعا در دست نیست.

هنگام تولد تیمور، بلاد ماوراء النهر چون دیگر سرزمینهای تحت حکومت اعقاب چنگیز، سخت پر آشوب و مشوش بود، و دوران جوانی او در این آشوبها سپری گردید. وی در این سالها به آموختن فنون سپاهیگری و سواری و شکار و تیراندازی مشغول شد. با این حال، حوادث زندگانش تا حدود بیست و چهار سالگی چندان روشن نیست. اول بار او را در سال ۷۶۲ ه.ق. جزو همراهان امیر حاجی برلاس می یابیم که از برابر سپاه تغلق تیمور (حکمران کاشغر، و از بازماندگان جغتای یکی از فرزندان چنگیز) به خراسان گریخت.

پس از آن، تیمور به خدمت تغلق تیمور در آمد و از سوی او به حکومت شهر کش منصوب گردید. با مراجعت تغلق تیموری به کاشغر تیمور در قلمرو حکومتی خود، استقلال یافت و به تدریج سیطره خود را بر سرزمینهای اطراف گسترش داد. در این روزگار بود که امیر قزغنی (پسر امیر مسلای پسر امیر قزغن) که از کشته شدن عموی خود، امیر عبد الله، به دست امیر بیان سلدوز رنجیده خاطر بود و قصد گرفتن انتقام داشت، به ماوراء النهر آمد و امیر بیان را مغلوب و منهزم ساخت. جمعی از عمرای منطقه از جمله تیمور بدو پیوستند و از جانب او به حکومت شهرها و بلاد ماوراء النهر منصوب شدند.

در این میان تیمور هم به حکومت شهر کش نامزد گردید. از این گذشته، تیمور خواهر امیر حسین (اولجای ترکان) را به زنی گرفت و این امر خود، بر اعتبار او افزود. لقب "گورکان" هم که در ترکی به معنای داماد است، از همین ازدواج برای تیمور حاصل شد و عنوان او و سلسله اش قرار گرفت.

اندکی بعد، تغلق تیمور برای بار دوم به ماوراء النهر لشکر کشید و امیر حسین را مغلوب نمود. تیمور باز به خدمت تغلق تیمور درآمد و در حکومت شهر کش مستقر گردید. اما تیمور که چند روزی امارتی فراتر از محدوده، شهرکش یافته و در ماوراء النهر شهرت و قدرتی به دست آورده بود، دیگر به حکومت این شهر خرسند نبود. از این رو، با امیر حسین برادر زن خود، همراه گردید و به خوارزم و خراسان رفت. و چون سپاه تغلق تیمور در تعقیب او بود، آواره و سرگردان شد.

این دوران سرگردانی برای وی بسیار دشوار و پر حادثه بود ، تا آنجا که در سیستان ، در حین کشمکش و جنگ و جدال با مردم و احتمالا به علت دزدی یا راهزنی ، از ناحیه پا و شانه راست زخمی توان فرسا برداشت که آثار آن تا پایان عمر باقی ماند . به همین علت او را " لنگ " خواندند و هم اکنون نیز در اروپا به نام " تاملان " (تیمورلنگ) شهرت دارد .

پس از التیام جراحات ، تیمور باز به همراه امیر حسین به ماوراءالنهر تاخت و سمرقند را متصرف شد (سال ۷۶۳ ه.ق.) . هر چند اندکی بعد الیاس خواجه توانست آن دو را شکست دهد (جنگ لای) ، ولی بر سمرقند دست نیافت . دیری نگذشت که میان این دو امیر رقابت در گرفت و دوستی آنان به دشمنی مبدل گردید . به خصوص که الجای ترکان (زن تیمور و خواهر امیر حسین) نیز در این میان در گذشت و آخرین رشته ارتباط بین آن دو امیر بلند پرواز گسسته شد . سرانجام امیر در این مبارزه پیروز شد و در ماه رمضان سال ۷۷۱ ه.ق. امیر حسین با دو پسرش کشته شدند . تیمور پس از پیروزی بر رقیب ، قوریلتا ، (شورا) یی مرکب از علما و امرا و وجوه و اعیان ماوراءالنهر تشکیل داد که در این قوریلتا ، تیمور به سلطنت انتخاب شد . این سال (۷۷۱ ه.ق.) را می توان سال آغاز سلطنت مستقل و مبدا تاسیس سلسله تیموریان دانست .

تیمور که تنها به حکومت ماوراءالنهر سر فرود نمی آورد ، همراه به سرزمینهای اطراف خود دست اندازی می کرد . وی در خلال سالهای ۷۷۳ ه.ق. تا ۷۸۱ ه.ق. چهار بار به خوارزم لشکر کشید و سرانجام آن ایالت را ضمیمه ممالک خویش ساخت . در ضمن این لشکر کشیها ، وی به سمت کاشغر و مغولستان و سرزمین اویغورها نیز حمله برد و قمرالدین دو غلات را به دشت قبیچاق متواری ساخت . تیمور در تعقیب او به دشت قبیچاق در آمد و نواحی بین سیحون و دریاچه خوارزم تا دریاچه خزر را مسخر ساخت و حکومت آن مناطق را از جانب خود به توقتمش خان (یکی از شاهزادگان دودمان جوجی پسر چنگیز) سپرد . پس از آن به خراسان تاخت و سپاه ملک غیاث الدین را در هم شکست و شهر هرات را تصرف کرد (۷۸۳ ه.ق.) . اگر چه اهالی این شهر دست به قیام زدند ، ولی تیمور در سال ۷۸۵ ه.ق. آن شهر را به طور قطع به تصرف خود درآورد و با قتل ملک غیاث الدین کرت و متعلقان او حکومت خاندان آل کرت را برانداخت . در بازگشت تیمور به ماوراءالنهر ، خواجه علی موید (آخرین فرد از سربداران سبزواری) از در اطاعت در آمد .

در سال ۷۸۶ ه.ق. تیمور مازندران را به تصرف خود درآورد و در تعقیب امیرولی تا ری و سلطانیه پیش رفت و در سال ۷۸۷ ه.ق. به آمل بازگشت. در این هنگام سید کمال الدین پسر میر قوام الدین مرعشی معروف به " گندمیر " (میربزرگ) به قدم اطاعت پیش آمد و تیمور مازندران را همچنان به اولاد سید قوام الدین سپرد و به سمرقند بازگشت .

در سال ۷۸۸ ه.ق. تیمور برای جلوگیری از تحریکات سلطان احمد جلایر از جیحون گذشت . در این سفر جنگی که سه سال به طول انجامید و به " یورش سه ساله " شهرت یافت ، وی همدان و تبریز را متصرف شد و در گرمروند آذربایجان ، امیر ولی را گرفتار و هلاک نمود . همچنین به سرکوبی ملک عزالدین لر شتافت و بر او دست یافت . در همین سفر خواجه علی موید که در رکاب امیر تیمور بود به زخم تیری هلاک شد . با مرگ خواجه علی موید سلسله سربداران منقرض گردید . تیمور تا سال ۷۸۹ ه.ق. گرجستان و ارمنستان و شهرهای بایزید و ارزجان و ارزته الروم ، را تسخیر کرد . شهر وان نیز (در تعقیب قرامحمد ترکمان قره قویونلو) به دست سپاه تیمور افتاد . پس از آن به جانب سرزمینهای سلاطین مظفری یعنی اصفهان و شیراز روی نمود و خود را از همدان و گلپایگان به اصفهان رسانید و کشتار فجیعی به راه انداخت . در این حمله هفتاد هزار تن از مردم اصفهان به دست سپاهیان تیمور کشته شدند و به دستور تیمور از سرهای آنان کله منارها برپای شد . پس از این کشتار وحشتناک تیمور به شیراز رفت و آن شهر را تصرف کرد (سال ۷۸۹ ه.ق.). اما چون خبر خبر عصیان توقتمش بدو رسید قلمرو آل مظفر را بین شاهزادگان مظفری تقسیم کرد و خود شتابزده به سمرقند بازگشت .

تیمور پسر خود (عمر شیخ) را به رویارویی با قمر الدین دو غلات فرستاد . وی دشمن را مغلوب کرد و قمر الدین به نزد توقتمش گریخت . پس از آن شهر خوارزم گشوده شد و ویران گردید (۷۹۰ ه.ق.).

توقتمش در سال ۷۹۱ ه.ق. بار دیگر ب ماوراءالنهر در آمد. این بار نیز از عمر شیخ شکست خورد و گریخت. تیمور به تعقیب توقتمش شتافت و در سال ۷۹۳ ه.ق. در ساحل رود اتل (ولگا) او را به سختی شکست داد. تیمور پس از مراجعت از این سفر، حکومت خراسان را به پسرش (میرانشاه) و ناحیه غزنین و کابل (افغانستان) را به نوه خود (پیر محمد) سپرد و بار دیگر در رمضان سال ۷۹۴ ه.ق. به قصد سرکوبی امرای محلی و عناصر مخالف عازم ایران شد. این سفر جنگی او پنج سال به طول انجامید و به یورش " پنج ساله "، شهرت یافت. تیمور ابتدا به گرگان و

مازندران رفت سید کمال الدین مرعشی را که به مخالفت برخاسته بود مغلوب کرد و سید کمال الدین و پسرانش را به خوارزم تبعید نمود. پس از آن از راه ری و سلطانیه و کرهرود (محل سلطان آباد بعدی و اراک امروزی) به شوشتر رفت. در آنجا شاه منصور امیر مبارزی از برابر وی به شیراز گریخت و تیمور او را تا فارس دنبال کرد و در نزدیکی شیراز بین آن دو جنگ سختی روی داد که در این جنگ شاه منصور کشته شد و با مرگ او دولت " آل مظفر " یا " مبارزیان " پایان گرفت. همچنین تمامی افراد آن خاندان نیز به دستور تیمور در قصبه مهیار قمشه کشته شدند.

تیمور حکومت فارس را به پسرش عمر شیخ سپرد و خود به قصد تنبیه و سرکوبی سلطان احمد جلایر به سوی آذربایجان و عراق عرب شتافت و قرامحمد ترکمان را مغلوب ساخت. سلطان احمد به شام گریخت و بغداد و دیگر شهرهای بین النهرین مانند کویت، واسط و بصره به دست سپاه تیمور افتاد. در این سفر بود که عمر شیخ در چهار فرسخی بغداد به زخم تیر مردم آنجا به قتل رسید و تیمور حکومت فارس را به پسر وی پیر محمد بخشید.

سال ۷۹۶ ه.ق. به فتح ارمنستان و گرجستان گذشت. پس از آن، توقتمش خان بار دیگر سر به طغیان برداشت و تیمور از راه دربند و اران به دشت قباچاق رفت و توقتمش خان را شکست داد (۷۹۷ ه.ق.). تیمور به دنبال او تا اعماق استپهای روسیه پیش رفت و مسکو (مکس) را نیز گرفت و غارت کرد. سپس به آذربایجان برگشت و حکومت آن منطقه را به پسر خود میرانشاه سپرد و در شوال سال ۷۹۸ ه.ق. عازم سمرقند شد و فرمانروایی خراسان را به پسر دیگرش (شاهرخ) تفویض نمود.

پس از استراحتی نه چندان طولانی، بار دیگر تیمور بر پشت زین نشست و این بار به عنوان جهاد با کفار عازم هندوستان شد. وی ابتدا کابل را فتح کرد (۸۰۰ ه.ق.) و پس از عبور از تنگه خیبر در اوایل سال ۸۰۱ ه.ق. از رودخانه سند گذشت و بر سپاه سلطان محمود دوم (از ملوک تغلقی هند) در محلی به نام " پانی پت " غلبه کرد و بر دهلی دست یافت و آن شهر را نیز به باد غارت داد. پس از آن، به سمرقند بازگشت و به سفر جنگی دیگری به ایران و عراق روی آورد. این سفر جنگی هفت سال طول کشید و به یورش " هفت ساله معروف شد. تیمور ابتدا به آذربایجان رفت و معاشران و ندیمان میرانشاه را که محرک کارهای زشت او می پنداشت، به قتل رسانید. آن گاه به شهرهای گرجستان و آسیای صغیر حمله برد. در اوایل محرم سال ۸۰۳ ه.ق. شهر سیواس و ملاطیه و

سواحل جنوبی دریای سیاه را تسخیر کرد و آن مناطق را به قراعثمان با یندری (جد سلاطین آق قویونلو) سپرد خود به شام رفت تا الملك الناصر فرج برجی (فرمانروای مصر و شام) را گوشمالی دهد . وی در ۱۱ ربیع الاول سال ۸۰۳ ه.ق. حلب را تصرف و غارت کرد . سپس دمشق را نیز تسخیر نمود . تیمور پس از غارت و قتل عام در شهر دمشق (به بهانه آنکه مردم دمشق نیت نیکو و رفتار مطلوب نسبت به خاندان پیامبر اسلام نداشته اند) ، به جانب بغداد شتافت تا مگر بتواند ریشه نفوذ سلطان احمد جلایر را براندازد . تصرف بغداد در ۲۷ ذیقعه سال ۸۰۳ ه.ق. انجام شد و قتل عام عظیمی در آنجا در گرفت . پس از این کشتار و تاراج ، تیمور عازم جنگ با سلطان عثمانی " ایلدرم با یزید " شد . جنگ نهایی در ۱۹ ذی الحجه سال ۸۰۴ ه.ق. (ژوئیه ۱۴۰۲ م.) یا در محلی نزدیک شهر انگوریه یا آنقره (آنکارای امروزی) واقع شد . سلطان عثمانی مغلوب شد و به اسارت در آمد . او را در قفسی محبوس ساختند . سلطان هم از آن بدبختی و گرفتاری در گذشت (شعبان ۸۰۵ ه.ق.) .

بعد از این فتح پرشکوه ، تیمور دست به تاراج شهرهای آناتولی گشود و تا شهر از میر پیش رفت و آن شهر را نیز تسخیر و غارت کرد . در نتیجه این فتوحات الملك الناصر که از پیروزیهای تیمور به وحشت افتاده بود رسولی نزد دشمن فاتح فرستاد و پذیرفت که سکه و خطبه به نام او کند .

تیمور تا این تاریخ به طور مستقل سکه و خطبه به نام خویش نکرده بود بلکه در آغاز ، سیور غتمش (پسر امیر دانشمند جه) را ، که از دودمان جغتای پسر چنگیز بود ، در ظاهر به سلطنت برداشت و پس از مرگ سیور غتمش ، پسرش (سلطان محمود خان) را عنوان سلطنت بخشید . با مرگ سلطان محمود در سال ۸۰۶ ه.ق. تیمور که دیگر خود فاتحی چون چنگیز شده بود ، به نام خویش سکه زد و دستور داد تا در منابر به نامش خطبه بخوانند .

تیمور پس از هفت سال به سمرقند بازگشت . وی در صدد تهیه سپاه عظیمی برای فتح چین برآمد و با دویست هزار سپاه عازم فتح آن مملکت شد . اما در اترار به سبب برف و سرمای سخت متوقف شد و برای دفع سرما دست به شرابخوری زد . از آنجا که شراب نتوانست در بدن آن مرد که سال عمرش به ۷۱ رسیده بود حرارتی پدید آورد ، دست به نوشیدن عراق زد و در این کار چندان افراط کرد که بیمار شد . هم در آن بیماری در گذشت (۱۷ شعبان سال ۸۰۷ ه.ق.) . جسد او را به سمرقند بردند و اکنون گور وی به نام " گور امیر " شهرت دارد .

تیمور مردی سنگدل ، نیرنگ باز ، پردل ، غارتگر و در عین حال دور اندیش و هوشمند و بلند پرواز و شیفته خونریزی و غارت و ویرانگری بود و در ضمن به صحبت علما نیز دلبستگی داشت . چنانکه شیخ شمس الدین محمد جزری را از عراق عرب ، و شیخ مسعود بن عمر تفتازانی را که در هرات در خدمت ملک غیاث الدین پیر علی بود به سمرقند خواست و آنان را گرمی داشت و ابن عربشاه را در دمشق یافت و او را به سمرقند فرستاد و می خواست که ابن خلدون را نیز به سمرقند فرستد ، اما آن مرد هوشمند به بهانه آوردن کتب خویش از مصر ، گریبان خود را از چنگ تیمور ها نمود .

تیمور در جاه طلبی و بلند پروازی خود هیچ مانعی نمی شناخت و به هیچ مذهب و آیین خاصی اعتقاد نداشت . شرحی از میخوارگیهای مفرط او و سردارانش را " کلاویخو " در سفر نامه خود آورده است . با این حال در ظاهر اولیاءالله و عارفان را گرمی می داشت . این شیوه وی تا بدان حد بود که حتی در خراسان به زیارت مزار ابوالقاسم خراسانی می رفت و از او همت می طلبید .

وی برای آبادانی سمرقند بسیار کوشید و هر جا هنرمندی یافت و استاد نادره کاری سراغ کرد (از هر جا که بود) به سمرقند فرستاد . در آن شهر کاخهای مجلل و باغهای فراوان ایجاد کرد . تیمور آن باغها را به اسامی باغهایی که در سرزمینهای مفتوح پسندیده بود نام نهاد مانند باغ شمال ، باغ تخت قراجه . همچنین ، شهر کهایی به نامهای مصر ، دمشق و شیراز ایجاد کرد . کلاویخو از نقش شیر و خورشید در سراپرده تیمور یاد می کند . نقش مهر او سه دایره کوچک بود که در ذیل آنها عبارت " راستی رستی " درج شده بود .

تیمور از فاتحان بزرگ تاریخ بوده است . وی بر سرزمینی از ترکستان شرقی امروز ، از ختن و یارقند، تا از میر بر کنار دریای مدیترانه و از استپهای روسیه و شهر مسکو تا دهلی (پایتخت هند) فرمانروایی کرد . البته بیشتر این سرزمینها را به صورت دائم نگه نداشت بلکه تنها آنها را غارت کرد و رها نمود . با این حال ، قلمرو گسترده وی مشتمل بود بر مغولستان ، یعنی سرزمینهای آن سوی سیحون در جوار خانات آق اردو و ماوراءالنهر (که هسته مرکزی حکومت او بود) ، خوارزم در مسیر سفلی جیحون و خراسان (پایگاه آل کرت) و سیستان ، افغانستان ، گرگان ، عراق ، عجم ، آذربایجان و عراق عرب که تختگاه آل جلایر بود و نواحی گرجستان و نخجوان و اران و موغان (مغان) و شروان و سراسر ارمنستان تا اطراف دریاچه گوگچه الی ارزنجان که مرز قلمرو تیمور و حکومت

عثمانی بود و نواحی آمد و ماردین (مرکز ملوک ارتقیه) و سراسر فارس (شیراز) و یزد و کرمان و اصفهان که (حوزه حکومت آل مظفر) و مازندران (مقر سادات مرعشی) و لرستان و خوزستان که این نواحی قلمرو وسیع او را تشکیل می داد .

جانشینان

امیر تیمور روز چهارشنبه ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ ه.ق. در اترار واقع در ۷۶ فرسخی شهر سمرقند در گذشت . از آنجا که او مردی نا آرام بود و نیز بیشتر از هفتاد سال از عمرش گذشته بود و تازه از سفر جنگی یا یورش هفت ساله خود به ایران و عراق و سوریه و آسیای صغیر باز گشته بود ، باز دست به سفر جنگی مهمتری در مشرق زد . هدف از این سفر جنگی ، تصرف بلاد ختا یا چین بود . مورخان ، نه علت شتاب او را به این سفر و نه علت این سفر در زمستان ، (که سرمای سختی بر دشتهای آسیای میانه و ترکستان حکمفرما می شود) ، بیان کرده اند . شرف الدین یزدی مولف " ظفرنامه " می گوید : او می خواست کفار گناهان خود را که تا آن موقع جنگ با مسلمانان و غارت و گستا رایشان بود بپردازد و این بار به جنگ با کفار یا جهاد و غزا برود .

این تحلیل درست نیست و اگر تیمور جنگ با مسلمانان و ویرانی شهرهای اسلامی و کشتار بی رحمانه مسلمانان را گناه می دانست ، به این کارها دست نمی زد . او شهوت جهانگشایی و آدم کشی و غارت اموال را در حد اعلی داشت و مسلمان و کافر برای او فرق نمی کرد . مشخص است که علت این سفر جنگی ، مانند سفرهای جنگی دیگرش ، کشتار و غارت اموال بود . در واقع علت شتاب او در این سفر ظاهراً " آن بود که او نمی توانست سپاهیان فراوان خود را که بیشتر از قبایل ترک و ترک مغول بودند ، در فراغت نگاهدارد . تمام معیشت این افراد جنگی ، از غارت شهرها و دهات تامین می شد و آنان نمی توانستند مدت زیادی بیکار بنشینند. تامین مخارج این عده که بیشتر از دویست هزار نفر بودند ، محتاج صرف مبالغ هنگفتی بود . علاوه بر این (چنانکه بارها دیده شده بود) ، روسای قبایل همیشه قابل اعتماد نبودند و هیچ اطمینانی نبود که به هنگام فراغت دست به کارهای خطرناکی نزنند . به خصوص که شهر سمرقند در آن زمان تبدیل به گنج خانه اموال غارت شده جهان گشته بود و نمی توانست مطمح نظر دیدگان حریص روسا و امرا واقع نشود . خاصه آنکه تیمور نسبت به بیشتر فاتحان و جنگجویان ، عمر زیادی کرده بود و همه منتظر روزی بودند که او بمیرد تا هر کسی از این گنج سهمی ببرد . اما ، اینکه چرا او

در زمستان به این سفر اقدام کرد ظاهراً" برای این بود که سپاهیان زمستان را در ناحیه چاچ (تاشکند فعلی ، که در زمستان هوایی نسبتاً" ملایمتر دارد) ، بگذرانند و در آغاز بهار لشکر کشی آغاز شود . همچنین سپاهیان بتوانند از آب و سرسبزی صحرا برای اسبان و چاپایان استفاده کنند و تیمور هم بتواند به موقع خود را با سپاهیان به مرزهای چین برساند . اما ، زمستان – بر خلاف انتظار – در آن سال بسیار سخت شد و گذرهای جیحون و سیحون همه یخ بستند . ارتفاع برف در گردنه ها چنان شد که عبور سپاه ممکن نگردید . به ناچار وی در اترار رحل اقامت افکند و از شدت سرما به شراب و عرق پناه برد . اما در این کار تا آنجا افراط کرد که به مرضی مهلک دچار شد و در گذشت . با انتشار خبر مرگ تیمور آشفتگی عظیمی در اردو به وجود آمد . از آنجا که کسی نیز در اردو نبود که رهبری آن سپاه بزرگ را به عهده گیرد ، امرا و شاهزادگان همه به فکر خود افتادند و چشم غارتگران و آزمندان نیز ، در درجه اول به اموال و ذخایر اردو و در درجه بعد به ذخایر و اموال سمرقند نگران شد . آنها در ظاهر خواستند و انمود کنند که می خواهند نقشه جنگی تیمور را دنبال نمایند ، اما همگان این را به شوخی بیشتر شبیه می دانستند .

یکی از شاهزادگان ، به نام سلطان حسین میرزا (که نوه دختری تیمور و جوانی بی پروا و نابخرد بود) جناح چپ لشکر تیمور را در " یسی " پراکنده ساخت و خود به سرعت عازم سمرقند شد تا از دیگران پیشی بگیرد و گنجهای آن شهر را تصرف کند . انتشار این خبر ، ترس و اضطراب نهانی را آشکار ساخت و هر کس به فکر خود افتاد . تیمور در حیات خود پیر محمد جهانگیر (پسر محمد سلطان نبیره خود) را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرده بود . پدر و جد این ولیعهد هر دو در حیات تیمور در گذشته بودند و تیمور هم به سبب علاقه شدید به این دو این نبیره خود را که فقط بیست و نه سال داشت (نه به ملاحظات سیاسی و مملکتی بلکه فقط به علاقه عاطفی) ، جانشین خود ساخته بود . پیر محمد جهانگیر در حین مرگ تیمور حکومت قندهار را داشت .

این وصیت نامه نشان می داد تیمور که در خصایل نظامی و رهبری سیاسی سر آمد افراد روزگار خود بود از لحاظ مملکتداری و پیشبینی سیاسی و آیند نگری ضعیف و ناتوان بود . اگر چه یکی از پسران او به نام میرانشاه دچار آشفتگی دماغی شده بود ، اما پسر دیگرش ، شاهرخ چنانکه بعد ثابت شد از لحاظ کمال عقلی و خصایل فردی و سیاسی و نظامی بر جسته بود . به غیر از او در میان نوه های تیمور نیز کسانی بودند که از شجاعت و لیاقت بی بهره نبودند . همچنین او که به نبیره خود علاقه مند و او را به ولیعهدی برگزیده بود لازم می نمود او را در این سفر همراه خود آورد و یا لاقلاً او را در سمرقند بگذارد تا اگر حادثه ای واقع شود – که واقع هم شد – دسترسی به وی

آسان باشد. اما، او را در جای دور دستی (مانند قندهار) حاکم کرده بود که در حین مرگ به او دسترسی ممکن نبود. البته، لازم به ذکر است که نبیره او نیز از لیاقت و کاردانی بی بهره بود.

به هر حال امیران و سرداران سپاه امیرزاده خلیل سلطان - پسر میرانشاه - را که در چاچ (تاشکند بود) به حکومت برداشتند. او هم خود را به سمرقند رسانید و در پناه حصار آن که بسیار مستحکم بود بر اموال تیمور دست یافت و همه شاهزادگان دیگر را در برابر عمل انجام شده قرار داد. خلیل سلطان اهل سیاست و حکومت نبود. وی از زمان تیمور دل در گرو عشق یکی از زنان بی اصل نسب بسته و خود را به کلی در اختیار او قرار داد بود. پس از رسیدن به حکومت سمرقند، همه امور را در اختیار دلبر خود می نهاد و بی مصلحت او کاری انجام نمی داد. سرانجام شیرازه کارها طی مدت چهار سال به کلی از هم گسیخت و خزاین تیمور همه در وجه اطرافیان طماع و بی لیاقت او صرف شد. او پس از آنکه خود را تسلیم شاهرخ کرد - در حالی که روانه آذربایجان بود - در تنگدستی جان داد.

شاهزادگان و نوادگان تیمور در آذربایجان و عراق و فارس هر یک در خیال سلطنت به جان یکدیگر افتادند. این مناطق عرصه تاخت و تاز و غارت آنان قرار گرفت و کسی که از این همه آشوبها بهره برد، تنها شاهرخ بود. شاهرخ و میرانشاه، دو پسر از پسران متعدد تیمور، پس از مرگ او در قید حیات بودند. شاهرخ در روز پنجشنبه ۱۴ ربیع الاول سال ۷۷۹ ه.ق. متولد شد و در سال ۷۹۹ ه.ق. (یعنی در بیست سالگی) از سوی پدر به حکومت خراسان که مرکز آن هرات بود، منصوب گردید. در رمضان سال ۸۰۷ ه.ق. یهینی در حدود یک ماه پس از مرگ تیمور، خود را در هرات پادشاه خواند (خلیل سلطان هم در رمضان این سال در سمرقند خود را پادشاه خوانده بود).

شاهرخ هم از عقل و کفایت و شجاعت بهره مند بود و هم بودن او در هرات و خراسان که مرکز جغرافیایی متصرفات تیمور محسوب می شد، موقعیتی خاص و استثنایی برای او ایجاد کرده بود. او نیز نتوانست هم از این موقعیت و هم از اختلاف و کشمکش شاهزادگان دیگر حداکثر استفاده را به عمل آورد تا آنجا که قسمت مهمی از متصرفات پدر را - در اندک مدتی - تسخیر کرد. او در سال ۸۰۹ ه.ق. مازندران را گرفت و در سال ۸۱۱ ه.ق. سمرقند را از تصرف خلیل سلطان خارج نمود و ماوراءالنهر را در حوزه اقتدار خود درآورد. در سال ۸۱۷ ه.ق. فارس از تصرف احفاد دیگر تیمور بیرون آمد و جزو متصرفات او گردید. در سال ۸۱۹ ه.ق. کرمان هم ضمیمه متصرفات او شد.

هنگامی که وی در سال ۸۲۳ ه.ق. به آذربایجان لشکر کشید ، قرایوسف قره قویونلو در حوالی تبریز در گذشت . بدین ترتیب ، آذربایجان نیز جزو ممالک او گردید . در سال ۸۳۲ ه.ق. دوباره به آذربایجان روی آورد و میرزا اسکندر – پسر قرایوسف – را شکست داد . سرانجام (پس از چهل و سه سال سلطنت) ، در حالی که خراسان ، بلخ ، بدخشان ، ماوراءالنهر ، ترکستان ، زابلستان ، گرگان ، مازندران ، عراق ، فارس ، کرمان ، سیستان و آذربایجان در تصرف او بود ، برای خواباندن شورش نوه خود (سلطان محمد ، پسر میرزا بایسنقر) ، عازم اصفهان گردید . او در ذی الحجه سال ۸۵۰ ه.ق. در حوالی ری در گذشت .

سلطنت چهل و سه ساله شاهرخ ، دوره آرامش در خراسان و ماوراءالنهر و بیشتر نواحی ایران بود . پسران او ، ابراهیم سلطان (که مدتی حاکم شیراز بود) و بایسنقر (که در هرات اقامت داشت) و الغ بیک (که حاکم سمرقند بود) ، همگی دانشمند و دانش دوست و مربی اهل علم و هنر بودند . در زمان او صنایع ظریف مانند خط ، تذهیب ، تجلید و مینیاتور به تشویق شاهزادگان به اوج خود رسید . فرزندان عمر شیخ هم که مدتی در شیراز و اصفهان حکومت داشتند ، مربیان علم و هنر بودند . الغ بیک – پسر شاهرخ – به تمامی معنی دانشمند بود و در ریاضی و نجوم مهارت کامل داشت . از آثار وی ، رصدخانه سمرقند و زیچ معروف الغ بیک بوده است . او از لحاظ دانش ، سرآمد تمام شاهانی بوده است که در شرق حکومت داشته اند . اما ، از آنجا که اوقات او صرف مسائل علمی می شد ، از لحاظ بینش سیاسی و رهبری نظامی بسیار ضعیف بود و فقط در سایه قدرت پدر و آرامش و رفاهی که در زمان او در خراسان و ماوراءالنهر به وجود آمده بود ، توانست کارهای علمی خود را دنبال کند . پس از مرگ شاهرخ ، ضعف سیاسی و ناتوانی و بی کفایتی الغ بیک ظاهر شد ، (تا آنجا که از اداره امور و رفتار شایسته با پسرش نیز بازماند) . عاقبت به دستور عبدالطیف میرزا – پسر خود – در سال ۸۵۳ ه.ق. به قتل رسید .

شاهرخ در سیاست نیز فعال بود چنانکه با چین و هند و مصر روابط سیاسی داشت . همسرش گوهر شاد آغا ، در اواخر عمر بر او مسلط بود . گوهر شاد اهل خیرات بود و مسجد معروف گوهر شاد در مشهد و مدرسه گوهر شاد در هرات ، از آثار اوست .

فرزندان شاهرخ

پس از مرگ شاهرخ ، اولاد و احفا او نتوانستند با یکدیگر توافق کنند و مدتی با هم در کشمکش بودند . سرانجام ، میرزا ابوالقاسم بابر - پسر با یسنقر - بر دیگران غالب آمد و در هرات بر تخت نشست . او مدت ۱۰ سال سلطنت کرد و تا زمان مرگش که در سال ۸۱۶ ه.ق. اتفاق افتاد ، خراسان ، مازندران ، سمنان ، دامغان ، ولایت بدخشان و از جیحون تا سیستان و زابلستان را در تصرف آورد و بر عراق و فارس دست یافت . اگر چه ، به گفته ، عبدالرزاق سمرقندی به ظاهر در کار ملک و مال تغافل می کرد ، اما در معنی بر همه مملکت اشراف داشت و از امر حکومت غافل نبود.

ابوسعید

پس از بابر ، یکی دیگر از شاهزادگان تیموری به نام ابوسعید توانست بر خراسان و ماوراءالنهر و کابل و فارس و عراق و مازندران مسلط شود . او شاهزاده ای گمنام و گویا پسر میرزا محمدبن میرزا میرانشاه بود . (از ابتدای حال نیز او ، اندکی دانسته شده است) . گویند که در آغاز ، در ملازمت الغ بیک به سر می برد . در سال ۸۵۳ ه.ق. در جنگ میان الغ بیک و پسرش میرزا عبدالطیف به میان طایفه ارغونیان رفت و به کمک آنان سمرقند را محاصره کرد ، ولی کاری از پیش نبرد و خود نیز به حبس افتاد . سپس از حبس گریخت و بخارا را به تصرف خود در آورد . پس از بعضی ناکامیها ، به شهر یسی رفت و با کمک ابوالخیرخان (پادشاه اولوس جوجی) شهر سمرقند را متصرف شد . در زمان سلطنت بابر ، همچنان پادشاه سمرقند و ماوراءالنهر بود و پس از مرگ او در سال ۸۶۱ ه.ق. هرات و خراسان را تا عراق به تصرف در آورد و بر فارس و کرمان نیز مستولی شد . سرانجام ، در سال ۸۷۲ ه.ق. برای جنگ با اوزون حسن آق قویونلو رهسپار آذربایجان گردید . در این جنگ ، سپاهیان وی به سبب سرمای زودرس دچار بی آذوقگی گردیدند و پراکنده شدند . خود او نیز گرفتار و کشته شد (رجب سال ۸۷۳ ه.ق.) .

ابوسعید نیز ، نیز پادشاه توانا و با کفایت بود . وی خود را از گمنامی به سلطنت رسانید و کسی بود که همواره از فرصتها بهره می جست . رفتار او را با مردم ، نسبتاً " عادلانه و خوب توصیف کرده اند . او طرفدار متصوفه و اهل عرفان بود و مشایخ صوفیه را گرامی می داشت . تنها اشتباه وی لشکر کشی به آذربایجان بود که سبب مرگش نیز گردید .

یکی از فرزندان او میرزا سلطان احمد (متولد سال ۸۵۵ ه.ق.) بود که در زمان پدر به حکومت سمرقند رسید و پس از او نیز - به استقلال - حکومت آنجا را داشت. وی در سال ۸۹۹ ه.ق. فوت کرد. پسر دیگر ابوسعید - سلطان محمود میرزا - پس از مرگ پدر و لایات ترمذ و چغانیان و حصار و ختلان و قندوز و بغلان را تا گردنه هند و کش به تصرف در آورد و پس از مرگ برادرش (میرزا سلطان احمد ، در ۸۹۹ ه.ق.) سمرقند را نیز متصرف شد و در سال ۹۰۰ ه.ق. از دنیا رفت. او در سمرقند رفتار مناسبی نداشت و به کارهای منافی اخلاق و شرع دست زد. (حتی دیگران را هم به این کار تشویق کرد). به همین سبب ، اهالی سمرقند از او رویگردان شدند. پسر دیگر سلطان ابو سعید ،میرزا عمر شیخ بود که ولایت اندیجان و توابع (مملکت فرغانه) را از زمان پدر در تصرف داشت. بعد از پدر نیز حاکم آنجا بود و در سال ۸۹۹ ه.ق. از بام کبوتر خانه سقوط کرد و کشته شد. ظهیر الدین محمد بابر (موسس سلسله سلاطین گورکانی هند)، پسر عمر شیخ بود. پسر دیگر ابو سعید ،میرزا الغ بیک ، در زمان حیات پدر ، کابل و غزنین را در تصرف داشت. بعد از پدر هم در آنجا فرمانروایی مستقل بود و پس از سال ۹۰۰ ه.ق. وفات یافت .

سلطان حسین بایقرا

پسر غیاث الدین منصور ، از احفاد عمر شیخ ، پسر امیر تیمور در سال ۸۴۲ ه.ق. در هرات متولد شد و در چهارده سالگی به خدمت میرزا ابوالقاسم بابر در آمد. در سال ۸۵۸ ه.ق. از ابوالقاسم بابر (در جریان محاصره سمرقند) جدا شد و به خدمت میرزا سلطان ابوسعید در آمد. پس از چندی به امر او زندانی شد و پس از رهایی از زندان ، دوباره نزد ابوالقاسم بابر رفت و تا زمان مرگ او در سال ۸۶۱ ه.ق. نزد وی بود. سپس به مرو رفت. در آنجا جاه طلبیها آغاز کرد و پس از سالها کروفر و سرگردانی در بیابانهای گرگان و خوارزم ، (که گاهی منجر به حکومت اقتدار و گاهی منجر به هزیمت و فرار او می شد) ، سرانجام (پس از مرگ ابوسعید) در ۸۷۳ ه.ق. خود را به هرات رسانید. پس از مدت دیگری جنگ و گریز ، در سال ۸۷۵ ه.ق. به طور قطع به سلطنت هرات و خراسان رسید و رویای سلطنت را پس از سالها در به دری ، به واقعیت مبدل ساخت .

وقایع زندگی او از سال ۸۶۱ تا ۸۷۳ ه.ق. می رساند که او یکی از لایق مردان و شجاعان روزگار خود بوده و با همت بلند و استقامت و پایداری بی نظیر و تحمل سختیها و شدايد ، هرگز نومییدی به خود راه نداده و از هر فرصتی برای

بدست آوردن قدرت استفاده کرده است . او برخلاف بسیار از شاهزادگان تیموری ، از تهور و خیره سری و حرص و طمع آنی و عاقبت نیندیشی به دور و نمونه یک فرد کامل و شجاع ، سیاستمدار ، دورنگر ، مسلط بر نفس و با اراده ای قوی بود و این همه را با خصایل دانش دوستی و هنرپروری و تربیت علما و فضلا در خود جمع داشت . به همین سبب ، هرات در سلطنت سی و شش ساله او به یکی از مراکز مهم فرهنگی مشرق زمین تبدیل شد و شاید بتوان گفت که هیچ شهری در تاریخ فرهنگ چند قرن اسلامی به هرات - در زمان او - نرسید. افسوس که این مرد بی نظیر در زمانی می زیست که امرا و شاهان معاصر و حتی ، فرزندان او از نعمت عاقبت نگری و دور اندیشی ، که لازمه سیاست خوب و رفاه حال مردم و رعیت است ، بی بهره بودند . پسران او از غایت بلند پروازی ، با آن پدر بی نظیر به مخالفت برخاستند و اسباب زوال آن دولت بزرگ و نیز استیصال خود را فراهم ساختند .

پس از وفات او در سال ۹۱۱ ه.ق. شیرازه دولت تیموری در خراسان از هم گسیخت و تنها یک تن (که آن هم در خصایل جهاننداری و جهانگیری و علوهمت و دوراندیشی با او همسان بود) توانست پس از سالها مجاهده و نبرد ، حکومت گسترده تیموری را در هندوستان احیا کند . آن شخص ، ظهیر الدین محمد بابر ، نوه سلطان ابوسعید بود که شرح آن مرد بزرگ را باید در تاریخ سلاطین گورکانی هند خواند .

صفویان

شاه اسماعیل صفوی

تشکیل دولت صفوی در اوایل قرن دهم هجری قمری (ابتدای قرن شانزدهم میلادی) یکی از رویدادهای مهم ایران محسوب می شود . پیدایش این دولت که باید آن را سرآغاز عصر تازه ای در حیات سیاسی و مذهبی ایران دانست موجب گردید استقلال ایران بر اساس مذهب رسمی تشیع و یک سازمان اداری بالنسبه متمرکز ، تامین گردد . گذشته از آن تاسیس و استقرار این دولت زمینه ای را فراهم ساخت تا خلاقیتهای فرهنگی و هنری معماری ، تداوم و امکان تجلی و رشد یابد و نمونه های بدیعی از این امور (به ویژه در زمینه هنر و معماری) پدید آید . با آغاز روابط سیاسی با دولتهای اروپایی و سرزمینهای همجوار ، بازرگانی توسعه یافت . لازم به ذکر است که این امر موجب تحول در اقتصاد داخلی گردید و این تحول در تولید و فروش ابریشم و ایجاد مراکز بزرگ بافندگی بسیار موثر افتاد .

در سال ۹۰۷ ه.ق. شاه اسماعیل اول (فرزند شیخ حیدر صفوی) با کمک قزلباشان منتسب به خانقاه اردبیل ، پس از شکست فرخ یسار (پادشاه شروان) و الوند بیگ آق قویونلو ، شهر تبریز (پایتخت دولت آق قویونلو) را به تصرف درآورد . در همین شهر بود که دولت صفوی را بنیان نهاد و مذهب شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد . او در نخستین سالهای سلطنت خود تمامی قدرتهای خود مختار داخلی را برانداخت و زمینه ایجاد حکومت مرکزی را فراهم ساخت .

با اینکه تاسیس دولت صفوی به دست شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ ه.ق. انجام گرفت ولی علل و عوامل تکوین این دولت به دو قرن قبل از آن بازمی گشت. با این نظر اجمالی به تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام ، باید گفت که ایجاد دولت شیعی صفوی نقطه اوج نهضتهایی بود که به طرفداری از تشیع علیه حکومتهای بنی امیه و بنی عباس و قدرتهای همسوی آنان صورت گرفت . هجوم مغول در اوایل قرن هفتم ه.ق. و سقوط بغداد (مرکز خلافت عباسی) در آغاز نیمه دوم این قرن زمینه و شرایط مساعدی را فراهم کرد تا پیروان مذاهب (به ویژه تشیع و نحله های فکری وابسته به آن) امکان بیشتری برای رشد و توسعه پیدا کنند . در واقع قرن هشتم و نهم هجری (به خصوص دوران انحطاط حکومت ایلخانان و تیموریان) تا حد زیادی به رشد تشیع و تصوف کمک کرد . شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نیای بزرگ صفویان و پیشوای طریقت صفوی در عصر ایلخانان می زیست . تولد او به سال ۶۵۰ ه.ق. و وفاتش به سال ۷۳۵ ه.ق. روی داد و با ایلخانانی همچون سلطان محمود غازان خان اولجایتو و سلطان ابوسعید بهادرخان معاصر بود .

بر پایه یکی از قدیمترین متون صفویه (صفویه الصفاء تالیف ابن بزاز) جد اعلای شیخ صفی الدین موسوم به فیروزشاه زرین کلاه در ناحیه مغان و مجاورت غرب گیلان توطن اختیار نمود و فرزندان او در آن نواحی با حسن سلوک و پرهیزگاری و زهد روزگار می گذرانیدند . صفی الدین که هشتمین نسل فیروزشاه بود در آغاز جوانی با شور و اشتیاقی که در کسب عرفان داشت به دنبال مراد از شهری به شهری می رفت . سرانجام در گیلان به خانقاه شیخ تاج الدین ابراهیم (معروف به شیخ زاهد گیلانی) رسید و در سلک مریدان او در آمد . شیخ که استعداد ذاتی و صلاحیت او را در سیرو سلوک دریافته بود ، وی را به جانشینی خویش انتخاب کرد و در سال ۷۰۰ ه.ق. که شیخ

زاهد وفات یافت صفی الدین به جای او بر مسند ارشاد نشست و شهر اردبیل را که موطنش بود مرکز فعالیت خود ساخت و خانقاهی در آن بر پا نمود. این خانقا به زودی مرکز تجمع پیروان شیخ صفی شد. ظلم و جور حکام ایلخانی و کارگزاران آنان و مضیقه هایی که برای مردم فراهم می کردند، خانقاههای آن روزگار را به مراکز تجمع ناراضیان و اندیشه وران تبدیل کرده در این میان خانقاه شیخ صفی از موقعیت ممتازی برخوردار بود. همچنین موقعیت اردبیل بر سر راههای ارتباطی گیلان و اران و آذربایجان و آناتولی و نیز نفوذ معنوی شیخ و احترامی که ایلخانان معاصر او برایش قایل بودند بیش از پیش بر اهمیت این خانقاه افزود.

شیخ صفی الدین در سال ۷۳۰ ه.ق. در حالی که مریدان بسیاری در حلقه طریقت او فراهم آمده بودند، زندگی را بدرود گفت و فرزندش، صدر الدین موسی جانشین او شد. از این زمان تا دوران که شیخ جنید به پیشوایی رسید رهبران خانقاه تنها کوشش خود را صرف تبلیغ و ارشاد مریدان در مناطق دور و نزدیک می کردند و در این دوران که از سال ۷۳۰ تا ۸۳۰ ه.ق. به طول انجامید نفوذ طریقت صفوی در میان عشایر محروم و تهیدست آناتولی (که از ترکان مهاجر آن دیار بودند) و شیعیان جزیره و شامات و جبل لبنان بالا گرفت. ولی از زمان که شیخ جنید به پیشوای خانقاه رسید به علت انتشار تشیع غالی در سرزمینهای یاد شده - به ویژه در آناتولی - و همبستگی افکار صوفیانه با آرمانهای تشیع، خانقاه اردبیل به مرکز تبلیغات شیعی تبدیل شد. بروز اختلافات بین حکام سلسله های آق قویونلو و قره قویونلو و موقعیت خانقاه در این کشمکشها سبب گردید تا طریقت صفوی به جریانات سیاسی و نظامی وقت کشانده شود. شیخ جنید، که توسط جهانشاه قره قویونلو از اردبیل تبعید شده بود، در دیار بکر مورد حمایت اوزون حسن رقیب جهانشاه قرار گرفت و با کمک او به تجهیز طرفداران خود در میان قبایل ترک و شیعیان پرداخت. وی در جنگهایی که به خواست اوزون حسن برپا شده بود، شرکت کرد. اما در سال ۸۶۰ ه.ق. که به عنوان جهاد مذهبی به ناحیه شروان رفت (در جنگ با شروانشاه) به قتل رسید. پس از وی حیدر (فرزندش) جای او را گرفت. او نیز مانند پدر از حمایت اوزون حسن برخوردار گردید و امیر آق قریونلو، دختر خود را به ازدواج او در آورد.

شیخ حیدر (یا به قول مورخان عصر صفوی، سلطان حیدر) در اردبیل از صوفیان سرسپرده خود نیرویی منظم و مسلح به وجود آورد که به علت کلاه دوازده ترک و متحدالشکل آنان به تارکی سرخ منتهی می شد، به " قزلباش " معروف شدند. این نیرو بعدها در شکل گیری دولت صفوی نقش عمده ای ایفا کرد.

سلطان حیدر که بلندپروازیهای پدر را در جهاد مذهبی با شروانشاه دنبال می کرد در راس جنگجویان خود به شروان لشگر کشید . ولی با تمام جلادت و رشادتی که به خرج داد از قوای متحد شروانشاه و یعقوب بیک آق قویونلو شکست خورد و کشته شد (۸۹۳ ه.ق.) . فرزندانش علی ، ابراهیم و اسماعیل به فرمان یعقوب بیک در قلعه استخر فارس زندانی شدند . اما نزاع بر سر جانشینی یعقوب بین بایسنقر میرزا (فرزندش) با رستم (نواده اوزون حسن) بار دیگر پای خاندان صفوی را به میان کشید . در این راستا رستم میرزا برای مقابله با رقیب زورمند خود یعنی بایسنقر میرزا تصمیم گرفت پسران حیدر را از زندان آزاد و با نیروی صوفیان رقیب را از میدان به در کند . با رسیدن فرزندان حیدر به اردبیل ، علی (فرزند ارشد) در معیت لشگری که از صوفیان فراهم کرده بود به مقابله با بایسنقر شتافت و او را در میان رود کر شکست داد . اما به علت سوء ظن رستم بیک و بیمی که وی از قدرت روز افزون هواداران سلطان علی داشت علی را ضمن توطئه ای در راه بازگشت به آذربایجان به قتل رسانید و حکم دستگیری ابراهیم و اسماعیل را صادر کرد . ولی آن دو به کمک مشاوران نزدیک خود از معرکه گریختند و پس از مدتی اختفا در اردبیل به سوی گیلان رفتند و حاکم لاهیجان (کارکیا میرزا علی) که سادات شیعی آن سامان بود مقدم آنان را گرامی داشت . پس از چند ماه که از اقامت فرزندان حیدر در لاهیجان گذشت ابراهیم به هوای دیدار وطن عازم اردبیل شد. اما اسماعیل تا سال ۹۰۵ ه.ق. که آغاز نهضت اوست شش سال در لاهیجان باقی ماند . او در این مدت تحت نظر و مراقبت کارکیا میرزا علی با خواندن و نوشتن و تعلیم قرآن و فنون سواری و تیر اندازی آشنا شد.

سرانجام در نیمه محرم سال ۹۰۵ ه.ق. که دوازده سال تمام داشت ، با مشورت " اهل اختصاص " به ویژه حسین بیگ الله و ابدال بیگ دده تصمیم به خروج از لاهیجان و عزیمت به سوی اردبیل گرفت . در این جریان هر اندازه میرزا علی کوشید از تصمیم زود رس او ممانعت کند ، فایده ای نبخشید . در راه حرکت به اردبیل و از این شهر به ارزنجان ، و هزاران نفر از مریدان و صوفیان نواحی مختلف و عشایر استاد جلو ، شاملو ، ذوالقدر ، افشار ، قاجار و ورساق به اردوی اسماعیل پیوستند . او ابتدا تصمیم داشت به منظور جهاد به گرجستان عزیمت کند ولی در ارزنجان تصمیم او تغییر کرد و آماده جنگ شروان گردید . انگیزه او از این اقدام ، انتقام از شروانشاه بود (زیرا پدر و جدش در جنگ با او به قتل رسیده بودند) . اسماعیل همراه سپاه خود پس از عبور جسورانه ای از رود کر (کورا) و تصرف شماخی ، شروانشاه را در نزدیک قلعه گلستان شکست داد و به قتل رسانید (۹۰۶ ه.ق.) . پس از آن قلعه

شهر نو و باکو و گلستان را تسخیر کرد و در ناحیه شرور بر قوای الوند بیگ آق قویونلو که به کمک فرخ یسار پادشاه شروان شتافته بود غلبه کرد و او را مجبور ساخت به سوی عراق بگریزد و خود پس از عبور از نخجوان پیروزمندانه وارد تبریز گردید (۹۰۷ ه.ق.) و با فتح تبریز ، دولت صفوی پا به عرصه وجود نهاد .

شاه اسماعیل در نخستین جمعه پیروزی ، فرمان داد تا خطیب شهر خطبه ائمه اثنی عشر (ع) را بخواند و جمله های " اشهدان علیا ولی الله " و " حی علی خیر العمل " را اذان بگوید . همچنین ، مذهب دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام گردد.

نخستین سالهای سلطنت شاه اسماعیل صرف از میان بردن قدرت و نفوذ دولت آق قویونلو و سرکوب حکام محلی شد . وی از سال ۹۰۷ ه.ق. تا فتح خراسان به سال ۹۱۶ ه.ق. در جنگ همدان سلطان مراد آق قویونلو را (که فرمانروای عراقین و فارس و کرمان بود) شکست داد و مناطق تحت نفوذ آق قویونلوها را تسخیر کرد . همچنین طی جنگهایی با مراد بیگ آق قویونلو رئیس محمد کره (حاکم ابر قوه) حسین کیای چلاوی (حاکم فیروز کوه و سمنان و خوار) ، ابوالفتح بیگ (فرمانروای کرمان) و دیگر قدرتهای محلی ، به عمر این حکومتها پایان داد . در سال ۹۱۳ ه.ق. ضمن جنگ با علاء الدوله ذوالقدر ، دیار بکر را فتح کرد و در سال ۹۱۴ ه.ق. حاکمیت خود را بر بغداد و عتبات مسلم گردانید . همچنین خوزستان و هویزه را (که در تصرف سادات مشعشی بود) به تصرف در آورد و به نفوذ باریک بیگ پرنایک در عراق عرب پایان داد . در سال ۹۱۵ ه.ق. برای جنگ با محمد خان شیبانی (فرمانروای ازبک) که بر خراسان و شرق ایران تا کرمان تسلط یافته بود تصمیم به تدارک لشکر گرفت . شیبک خان ازبک یا محمد شیبانی پادشاه دولت ومقتدری بود موسوم به " شیبانیان " . اعقاب شیبان ، پسر جوجی خان ، از اواخر قرن هشتم ه.ق. به تدریج بر ماوراء النهر مسلط شدند و محمد خان در سال ۹۰۰ ه.ق. بر سراسر این ناحیه تسلط یافت. وی با استفاده از ضعف بازماندگان دولت تیموری ، بر خراسان و نواحی شرقی ایران غلبه کرد . ظهور دولت شیعی صفوی ، دشمنی دولت شیبانی و دولت عثمانی را (که هر دو از مذهب تسنن حمایت می کردند) برانگیخت و موجب یک رشته مخاصمات و محاربات بین ایران و دولتین مذکور شد و طبعاً " نوعی اتحاد و همبستگی بین آن دو در راه مبارزه علیه دولت صفوی برقرار گردید . اسناد و مدارک مشعر بر مکاتبات فیما بین دولت عثمانی و ازبک ، این اتحاد را اثبات می کند . تجاوزات ازبکان در خراسان و شرق ایران و ارسال نامه های تهدید آمیز محمد شیبانی به پادشاه صفوی شاه اسماعیل را به تدارک جنگ خراسان مصمم ساخت . وی پس از

فراخواندن سپاهیان از مناطق مختلف کشور رهسپار خراسان شد و در شعبان سال ۹۱۶ ه.ق. در نزدیکی شهر مرو شکست سختی به ازبکان وارد ساخت و محمد خان شییبانی در اثنای این جنگ به قتل رسید. شکست ازبکان را تسخیر تمامی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر را بر روی شاه اسماعیل گشود و مرزهای شرقی دولت صفوی، از یک سو تا بلخ و از سوی دیگر، تا آمو دریا گسترده شد. اگر چه شاه اسماعیل علاقه چندانی به امر اداره ماوراءالنهر از خود نشان نداد و تنها به علت تجاوزات امرای ازبک ناگزیر به لشکر کشیهای مجدد به آن ناحیه گردید، ولی با منصوب کردن حکامی در شهرهای مختلف، عملاً "حاکمیت دولت صفوی را در حوضه جنوبی رود جیحون تثبیت کرد.

شکست ازبکان عکس العمل شدید کارگزاران دولت عثمانی را برانگیخت و سیاست آمیخته با مماشات و تساهل سلطان با یزید در برابر شاه اسماعیل با مخالفت شدید سران ینی چری و علمای اهل تسنن عثمانی روبه رو شد.

مخالفتان که سلطان را سد راه مبارزه با دولت صفوی می دانستند به دور سلیم (فرزند او) گرد آمدند و ضمن توطئه ای که به مرگ با یزید انجامید این مانع را از سرراه برداشتند.

سلطان سلیم پس از فوت پدر، به قصد جنگ با شاه اسماعیل و براندازی دولت نوپای صفوی سپاه بزرگی از ینی چریها و ممالک دست نشاندۀ فراهم ساخت و پس از قتل عام شیعیان و طرفداران شاه اسماعیل در آناتولی در محرم سال ۹۲۰ ه.ق. به سوی ایران حرکت کرد. وی در ماه رجب همین سال در دشت چالدران (نزدیک خوی مستقر شد و در شرایطی که سپاهیان عثمانی از لحاظ کثرت عدد و مجهز بودند به اسلحه گرم از امتیاز بزرگی برخوردار بودند جنگ آغاز گردید. با تمام رشادت و جلاذتی که شاه اسماعیل و امرای قزلباش نشان دادند جنگ با پیروزی سلطان سلیم خاتمه یافت و شهر تبریز سقوط کرد. اما سلطان عثمان تنها چند روزی توانست در آذربایجان بماند. بیم از عدم امنیت و تدارکات، دوری از مرکز حکومت و مهمتر از همه طغیان ینی چریها (به علت عدم رضایت از جنگ و کشتار مسلمانان) وی را مجبور به عقب نشینی کرد.

اگر چه جنگ چالدران ضربه سنگینی به دولت صفوی وارد کرد ولی موجب از بین رفتن آن نشد. بعد از واقعه چالدران شاه اسماعیل تا پایان عمر دست به کار مهمی نزد و بیشتر اوقات خود را به آسودگی و فراغت گذراند و جز اعزام لشکریانی به ماوراءالنهر و گرجستان (برای فرونشاندن پاره ای طغیانها) حرکت مهمی انجام نداد. سرانجام در

۱۵ رجب سال ۹۳۰ ه.ق. شاه اسماعیل پس از بازگشت از ییلاق شکی به آذربایجان در ناحیه سراب در ۳۸ سالگی چشم از جهان فرو بست در حالی که دولتی با ثبات بنیان نهاده بود که طی دو قرن ادامه یافت و از نظر تشکیلات و نظامات از مهمترین دولتهای بعد از اسلام در ایران شمرده می شود .

تهماسب ، بزرگترین فرزند شاه اسماعیل که در سال ۹۱۹ ه.ق. به دنیا آمده بود . در یک سالگی به دستور پدرش به هرات انتقال یافت . به دلیل اهمیتی که خراسان داشت حکومت این سرزمین تا رود آمویه (جیحون) اصطلاحاً " به او تعلق گرفت و دیوسلطان روملو (حاکم بلخ) به للگی او انتخاب شد . تهماسب هنگام مرگ پدر ده سال و شش ماه داشت که به سلطنت رسید . وی از سال ۹۳۰ ه.ق. تا ۹۸۴ ه.ق. مدت ۵۴ سال سلطنت کرد که بیشترین ایام سلطنت در دوران صفوی محسوب می شود . او شجاعت و صلابت پدر را نداشت ولی از نظر کشور داری و تنظیمات زمان حکمرانی او را باید یکی از مهمترین ادوار صفویه شمرد. شاه اسماعیل در عمر کوتاه خود که بیشتر در جنگهای داخلی و خارجی گذشت ، موفق نشد دولت نو بنیاد صفوی را بر اساس تشکیلات اداری و نظامات مذهبی استوار کند ولی این کار در دوران سلطنت طولانی تهماسب جامه عمل پوشید. نیمه اول سلطنت او بیشتر در رفع نفاق و چند دستگی سران قزلباش و اداره جنگ در سرحدات شرقی و غربی مملکت گذشت . دشمنان سر سخت دولت صفوی یعنی ازبکان و عثمانیان از همان آغاز زمامداری تهماسب حملات خود را به ایران آغاز کردند . عیدالله خان ازبک و امرای دیگر او به طور مداوم خراسان را مورد تاخت و تاز و نهب و کشتار قرار می دادند . سرانجام در جنگ بزرگ " جام " در سال ۹۳۵ ه.ق. با شکستی که تهماسب به عیدالله وارد کرد ، برای مدتی خراسان از حملات ازبکان در امان ماند در جبهه غرب شاه تهماسب با دشمن بزرگی همچون سلطان سلیمان قانونی مواجه بود . سلطان عثمانی وارث سرزمینهای وسیعی بود که پدرش در اروپا و آسیای غربی و شمال آفریقا به دست آورده بود . البته خود او هم مرتباً بر دامنه این ب متصرفات می افزود . ضعف و پراکندگی سلطین اروپا به او فرصت داد تا سپاهیان عثمانی را به پشت دروازه های وین برساند و بروز اختلاف در بین سران قزلباش در ایران نیز ، امکان حمله به سرحدات غربی صفویه را برای او فراهم آورد .

فرار اولامه سلطان تکلو از سران معتبر قزلباش به عثمانی و پناهنده شدن القاص میرزا برادرشاه تهماسب به سلطان سلیمان و تحریکاتی که در استانبول علیه ایران انجام دادند آتش جنگ میان دولت صفوی و حکومت عثمانی را دامن زد . سپاهیان عثمانی چندین بار به مناطق غربی متصرفات صفوی و آذربایجان حمله کردند . شاه تهماسب نیز

هر بار با از میان بردن تدارکات و ویران ساختن آبادیها و امکانات زندگی و حملات ایدایی پیشرفت آنان را مانع می گردید . به نحوی که لشکر کشیها به نتایجی که منظور نظر سلطان عثمانی بود منجر نشد. حتی در بعضی از جبهه ها مانند قفقاز متحمل شکست شدند . اسماعیل میرزا ، فرزند شاه تهماسب در سال ۹۵۸ ه.ق. با فتح ارزته الروم و کردستان و ارمنستان مناطقی را که به اطاعت سلطان عثمانی در آمده بود مطیع کرد .

شاه تهماسب به علت نزدیکی تبریز به مرزهای عثمانی و آسیب پذیری این شهر و دوری تبریز از خراسان که همواره مورد هجوم ازبکان قرار می گرفت در سال ۹۶۵ ه.ق. پایتخت خود را به قزوین منتقل کرد . از این تاریخ تا سال ۱۰۰۶ ه.ق. (که شه عباس اول اصفهان را مورد توجه قرار داد) شهر قزوین پایتخت صفویه بود . از وقایع عمده دوران شاه تهماسب پناهندگی همایون (پادشاه هند) و با یزید (شاهزاده عثمانی) بود که هر دو رویداد تاثیر زیادی در رابط ایران و هند و عثمانی داشت . در سال ۹۵۰ ه.ق. همایون پادشاه هند به علت اختلافاتی که بین او و شیرخان افغانی رخ داده بود بر اثر نفاق برادرانش ناگزیر هند را ترک کرد و با کسان نزدیک خود به شاه تهماسب پناهنده شد . شاه تهماسب مقدم مهمان خود را گرمی داشت و فرمان داد او را با اعزاز و احترام تا پایتخت همراهی کنند . همایون بعد از مدتی اقامت در ایران با نیرویی که پادشاه صفوی در اختیار او گذاشت به هند بازگشت و سلطنت از دست رفته خود را به دست آورد . این واقعه چنان تاثیر خوبی در روابط دوستان ایران و هند باقی گذاشت که تا انقراض صفویان (به استثنای مواردی چند که اختلافاتی بین طرفین در مسائل مرزی به ویژه قندهار پیش آمد) ادامه یافت .

در سال ۹۶۷ ه.ق. با یزید به علت پاره ای اختلافات که با پدرش (سلطان سلیمان) و برادرش (سلیم) پیدا کرده بود با ده هزار سرباز مسلح از آناتولی وارد ایران شد و از شاه تهماسب تقاضای پناهندگی کرد . شاه تهماسب نهایت اعزاز و احترام را در حق مهمان خود به عمل آورد و دستور داد او و نزدیکانش را در کاخ مناسبی جای دهند . سلطان عثمان که از آمدن یزید به ایران اطلاع یافت با ارسال نامه های مکرر که گاه جنبه تحبیب و گاه تهدید داشت استرداد با یزید را از شاه تهماسب تقاضا کرد . وساطتها و تقاضاهای شاه نیز برای عفو شاهزاده عثمانی به هیچ وجه موثر واقع نشد. سرانجام سلطان صفوی برای جلوگیری از تهاجم عثمانی و شعله ور شدن جنگهایی که به موجب صلح آماسیه متوقف شده بود . با یزید و فرزندان او را تسلیم ماموران عثمانی کرد . متعاقب آن در سال ۹۶۹ ه.ق. صلحی بین طرفین منعقد گردید و جنگهای غرب کشور برای مدتی نسبتاً طولانی خاموش شد .

شاه تهماسب در پنجاه و چهارمین سال سلطنت خود در پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ ه.ق در قزوین وفات کرد و پس از چندی جسد او را در مشهد مقدس دفن کردند . شاه تهماسب به ظاهر مردی دیندار و پایبند تکالیف و فرائض دینی بود . اگر چه مذهب شیعه در زمان پدرش مذهب رسمی کشور شد ولی استقرار و گسترش آن در دوره های شاه تهماسب انجام گرفت . در این دوره با آمدن علمای شیعه از لبنان و عراق و بحرین تشکیلات مذهبی بر مبنای منظمی قرار گرفت . دوران صلح و آرامش طولانی بین ایران و عثمانی به شاه تهماسب فرصت داد تا سازمان اداری و نظامی و اقتصادی دولت صفوی را بر پایه مستحکمی بنا کند . در واقع ، استقرار حاکمیت این دولت در دوره او انجام پذیرفت .

بعد از مرگ شاه تهماسب پسر دومش (اسماعیل میرزا) که به دستور پدر در قلعه قهقهه زندانی بود با حمایت اکثر امیران قزلباش به پادشاهی رسید . وی یک سال و نیم سلطنت کرد اما در همین مدت کوتا به جنایات دهشت انگیزی دست زد . او اغلب رجال مملکتی را که پس از مرگ پدرش از سلطنت حیدر میرزا (برادر کهنترش) حمایت کرده بودند از میان برداشت و به این نیز اکتفا نکرد و برای اینکه خیال خود را از رقبای سلطنت آسوده سازد دستور قتل همه شاهزادگان صفوی را صادر کرد و تنها کسانی که در این جریان از چنگ او رهایی یافتند برادر بزرگش (محمد میرزا) و پسران وی حمزه میرزا و عباس میرزا بودند که اگر دوران پادشاهی او ادامه می یافت ، آنان را نیز نابود می کرد . اسماعیل دوم در بحبوحه قتل شاهزادگان صوفیان قزوین را هم که سر سپردگان پدرش بودند سرکوب کرد . همچنین ، در اوایل سلطنت به طرفداری از تسنن علمای طراز اول تشیع را از خود دور ساخت .

مرگ او در سیزده رمضان سال ۹۸۵ ه.ق. روی داد . لازم به ذکر است که در دوران فرمانروایی کوتاه او حادثه ای در مرزهای مملکت اتفاق نیفتاد . بعد از فوت شاه اسماعیل دوم دولتمردان صفوی و امرای قزلباش برای سلطنت محمد میرزا (پسر بزرگ شاه تهماسب) با یکدیگر همداستان شدند . او به خدابنده معروف شد از سال ۹۸۵ تا ۹۹۶ ه.ق. پادشاهی کرد . از آنجا که وی با صره ای ضعیف و طبعی ملایم داشت قادر به اداره امور نبود و زمان کارها بیشتر در دست زوجه اش " فخر النساء بیگم مهد علیا " قرار گرفت . مهد علیا زنی مقتدر بود که در برابر امرای قزلباش که می خواستند از ضعف پادشاه استفاده کنند و اعمال قدرت نمایند ایستادگی می کرد . همین امر مخالفت تعدادی از سرداران را که در پایتخت صفوی مستقر بودند برانگیخت تا جایی که توطئه ای بر ضد او ترتیب دادند و وی را به قتل رساندند. پس از آن آتش اختلاف خانوادگی بالا گرفت و هر امیری در گوشه ای از مملکت بساط خود سری

گسترد. امرای خراسان که در راس آنان مرشد قلی خان استاد جلو و علیقلی خان شاملو بودند عباس میرزا را از سلطنت برداشتند و در ایالات دیگر نیز که در تیول سرکردگان نظامی بود نشانی از اقتدار دولت مرکزی نماند. در این میان دولت عثمانی که از این اختلافات داخلی آگاه بود از فرصت استفاده کرد و مرزهای صفوی را در غرب و شمال غرب مورد حمله قرار داد و اراضی وسیعی را تصرف و شهر تبریز (مهمترین شهر آذربایجان) را اشغال کرد. ازبکان نیز مقارن همین احوال شهرهای خراسان را در معرض تاخت و تاز قرار دادند. حمزه میرزا ولیعهد سلطان محمد که بارها در برابر سپاهیان عثمانی به عملیات متهورانه ای دست زده بود در شرایطی که میتوانست بر مشکلات داخلی و خارجی غلبه کند به دست چند تن از امیران مورد اعتماد خویش کشته شد. از آن پس بردامنه خودسریها افزوده شد و خلئی در دستگاه حاکمیت به وجود آمد. مرشد قلی خان استاد جلو از این فرصت استفاده کرد و پس از کنار گذاشتن رقیب خود (علیقلی خان استاد جلو) و به دست گرفتن اختیار عباس میرزا ناگهان به همراه شاهزاده به قزوین تاخت و پایتخت را متصرف شد و عباس میرزا را به نام "شاه عباس" بر اریکه قدرت نشاند (۱۴۰ ذیقعده سال ۹۹۶ ه.ق.) و به این ترتیب سلطنت سلطان محمد عملاً پایان یافت.

دوران پادشاهی شاه عباس اول (۱۰۳۸ - ۹۹۶ ه.ق.) فصل تازه‌ای در تاریخ دولت صفوی گشود. او را باید پادشاهیزیرک و سیاستمدار و قدرت طلب خواند. او که از نزدیک و دور جریان حوادث را دنبال می کرد به فراست دریافته بود که عامل اصلی آشفتگیها قدرت طلبی امرای قزلباش است. پس قبل از هر کار بر آن شد تا به اعمال این امیران پایان بخشد. نخست با کمک مرشد قلی خان که در راس امور نظامی و اداری قرار گرفته بود سران گردنکش قزلباش را از میان برداشت. سپس او را نیز به قتل رساند و با انتصاب سرکردگان و حکام ولایتها و ایالتها از درجات پایین تر که به صورت کامل از خود او اطاعت داشتند سلطنت مطلقه ای را برقرار نمود. وی برای مقابله با ازبکان و عثمانیان و عقب راندن آنان نخست با دولت عثمانی مصالحه کرد. آن گاه را برای جنگ با ازبکان به خراسان برد و تا سال ۱۰۰۷ ه.ق. نواحی مختلف این ایالت را تصرف آنان خارج کرد. سپس در تجدید نظر در سازمان سپاه و انحلال قزلباش سپاه قوللر و شاهسون را پدید آورد و همکاری متخصصانی که برادران شرلی از انگلستان به ایران آورده بودند ارتش را به سلاح گرم مجهز کرد. وی از سال ۱۰۱۱ ه.ق. به بعد با یک رشته عملیات تهاجمی که تا سال ۱۰۳۴ ه.ق. به طول انجامید مناطقی از قفقاز و آناتولی و عراق و عرب را از تصرف عثمانیها خارج

کرد و مرزهای مملکت را به حدود دوران شاه اسماعیل بازگرداند . همچنین با مقابله سیاسی و نظامی با پرتغالیان در خلیج فارس قدرت دولت صفوی را بر جزایر و بنادر خلیج فارس برقرار نمود .

با استقرار مجدد امنیت و ثبات در داخل کشور و علاقه شاه عباس به تقویت بنیه نظامی و اقتصادی کشور فصل تازه ای در مناسبات ایران با کشورهای اروپایی گشوده شد و یکی از نتایج آن رشد بازرگانی داخلی و خارجی به ویژه در زمینه تولید و فروش ابریشم و جلب منافع مالی فراوان بود . تمایل او به عمران و آبادانی موجبات رشد معماری و برپایی بناهای عام المنفعه ، راهها ، کاروانسراها ، پلها ، مساجد ، مدارس و نیز تعالی بخشهای مختلف هنری را فراهم نمود که شاخصترین پدیده در عصر صفوی و حتی در تاریخ ایران محسوب می شود .

این پادشاه در حالی که جانشین لایقی از خود باقی نگذاشته بود در ۲۴ جمادی الاول سال ۱۰۳۸ ه.ق. (پس از چهل دو سال پادشاهی) وفات یافت . دولتمردان صفوی ، نواده او (سام میرزا) را از حرمسرای سلطنتی بیرون آوردند و با نام شاه صفی به سلطنت نشاندند (۱۴ جمادی الثانی ۱۰۳۸ ه.ق.).

شاه صفی که دوران کودکی خود را در حرمسرا و بیگانه با مسائل سیاسی و نظامی گذرانده بود لیاقت آن را نداشت که مملکت پهناوری را که جدش برای او باقی گذاشته بود اداره کند . در اوایل سلطنت تحت نفوذ و تاثیر بانوان حرم و رجال فرصت طلب امام قلی خان (فاتح جزیر هرمز) و فرزندان او را به سبب سوء ظنی بی مورد به قتل رسانید . همچنین زینل خان شاملو (سپهسالار) را در زمان جنگ با عثمانی از میان برداشت . سلطان (مراد چهارم) عثمانی با استفاده از ضعف و ناتوانی و بی لیاقتی جانشین شاه عباس پیمان صلحی را که بین ایران و عثمانی انعقاد یافته بود زیر پا گذاشت و به منظور باز پس گیری مناطقی که در زمان شاه عباس از دست رفته بود به مرزهای ایران حمله کرد . وی در سه جنگ که بین سالهای ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ ه.ق. رخ داد شهر بغداد را که مهمترین مرکز سوق الجیشی ایران برای حفظ عراق و عرب بود به تصرف خود درآورد. سپس معاهده صلح زهاب (۱۰۴۹ ه.ق. / ۱۶۳۹ م.) برقرار گردید و به موجب آن بغداد و عراق عرب به صورت رسمی جزء متصرفات عثمانی شد و خط مرزی دو مملکت به نواحی مندلی و شهر زور و مریوان منتهی گردید .

همچنین به علت بروز آشفتگیهایی در شرق قندهار به دست گورکانیان هند افتاد . (۱۰۴۹ ه.ق.) شاه صفی در ۱۲ صفر سال ۱۰۵۲ ه.ق. فوت کرد و در همین سال فرزندش عباس میرزا ملقب به " شاه عباس ثانی " به سلطنت رسید . در زمان سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۷۶ تا ۱۰۵۲ ه.ق.) به علت رعایت قرارداد صلح زهاب بین دولتین ایران و عثمانی جنگی رخ نداد لکن در ناحیه قندهار که مرز ایران و دولت بابری هند شمرده می شد جنگی بین دو دولت ایران و هند روی داد که به شکست سپاه هند و تصرف قندهار منجر گردید .

روابط ایران و دولت بابری هند از بدو تاسیس دولت صفوی همواره حسنه بود . بین ظهیر الدین بابر و شاه اسماعیل (به علت همکاریهایی که در جنگ با ازبکان و دیگر مخالفان داشتند) دوستی و الفتی متقابل برقرار بود . همایون پادشاه مخلوع هند با کمک شاه تهماسب سلطنت از دست رفته خود را باز یافت . مناسبات اکبر شاه با شاه عباس اول با تفاهم و مدارا توأم بود . تسامح مذهبی دولت گورکانی هند همراه با رونق بازار تجارت هندوستان سبب شد تا پیروان مذاهب گوناگون از جمله هزاران شیعه و سنی ایرانی (که غالباً " صاحبان حرفه و بازرگانان و ارباب فضل و هنر بودند) به هند کشانده شوند. البته این امر خود موجب رواج آداب و سنن و فرهنگ ایران در هند شد . در زمان شاه جهان به علت توسعه طلبی این پادشاه و ضعف سرحدداران ایران و اختلال در دولت مرکزی شهر قندهار که از نظر موقعیت نظامی حائر اهمیت بود به تصرف دولت هند در آمد . همین مساله شاه عباس دوم را بر آن داشت تا برای باز پس گیری این شهر لشکر کشی کند . در نتیجه این لشکر کشی شهر قندهار در سال ۱۰۵۹ ه.ق. بار دیگر به تصرف ایران درآمد . شاه عباس تلاش سران شورشی گرجستان را که به تحریک تهمورث خان و پشتیبانی روسیه انجام گرفته بود خنثی کرد و مانع تجربه و وابستگی آن به روسیه گردید.

دوران شاه عباس ثانی (همانند دوران شاه عباس اول) دوران رونق اقتصادی ، عمران و آبادانی ، اعتلای فرهنگی و دوران ظهور رجال دین و دانش بود .

این پادشاه در ۲۳ ربیع الاول سال ۱۰۷۷ ه.ق. وفات یافت و پسرش صفی میرزا با نام " شاه سلیمان " به سلطنت رسید .

شاه سلیمان (۱۱۰۶ - ۱۰۷۷ ه.ق.) پادشاهی نالایق و بی اراده و آلت دست خواجهگان و رجال متنفذ دولتی بود . نخستین نشانه های انحطاط و سقوط صفوی از زمان او ظاهر شد . اگر حادثه مهمی در مرزها رخ نداد در درجه اول

به سبب آن بود که هنوز آوازه قدرت ایران عصر شاه عباس اول طنین انداز بود و در ثانی در کشورهای مجاور ایران دولتهای نیرومندی مانند گذشته وجود نداشت تا تهدیدی جدی به شمار روند. این آرامش نسبی در روزگار شاه سلیمان با توسعه مناسبات خارجی و روابط بازرگانی به ویژه در زمینه ابریشم همراه بوده است. در این زمان که باید آن را عصر توسعه قدرتهای بزرگ اروپا نامید توجه این دولتها به بازرگانی با مشرق زمین افزایش یافت و ایران خود یکی از کانونهای مهم این بازرگانی بود. از ویژگیهای دیگر این دوران، ورود بازرگانان و سیاحتگران و میسیونرهای خارجی است که با انگیزه اقتصادی، بهترین توصیفها را در زمینه اجتماعی ایران ارائه داده اند. شاردن، تاورنیه، کمپفر، سانسون، کروسینسکی و مبلغان مسیحی را باید از این نمونه ها به شمار آورد.

آخرین سلطان کشور یکپارچه صفوی (قبل از سقوط نهایی آن به دست نادر شاه افشار) سلطان حسین بود که بعد از شاه سلیمان از سال ۱۱۰۶ تا سال ۱۱۳۵ ه.ق. سلطنت کرد. عوامل پنهان و آشکاری که از قبل زمینه انحطاط و انقراض دولت صفوی را فراهم ساخته بود در دوران پادشاهی این شخصیت ضعیف النفس و با حسن نیت رخ نمود. افزایش مالیاتها، تعدی حکام خود کامه و تازه به دوران رسیده و فشار زیاد به اقلیتهای مذهبی نفوذ عناصر غیر مسئول و خواجگان حرم در دستگاه دولتی طرد شخصیتهای کاردان از دستگاه اداری و نظامی و بی ارادگی شاه در برخورد با حوادث مقدمات فروپاشی نظام دولت صفوی را فراهم ساخت. شورش طایفه غلزایی ساکن قندهار در سال ۱۱۱۳ ه.ق. که از جانب دولت هند دامن زده می شد و شورش ابدالیان هرات در سال ۱۱۱۸ ه.ق. خود مقدمه ای بود بر سقوط دولتی که شاه و اطرافیان او طی ۱۷ سال نتوانسته بودند با تدبیر و یا قدرت از آن جلوگیری کنند.

افشاریه

نادر قلی فرزند امام قلی از قبیله "قرخلو" بود که شاخه ای از ایل افشار به شمار می رفت. طایفه مزبور، از آغاز سلسله صفوی برای جلوگیری از هجوم ازبکان و ترکمانان به منطقه شمال خراسان کوچ داده شد و در منطقه ابیورد و دره گز استقرار یافت. مورخ رسمی دربار نادری، میرزامهدی خان، تاریخ تولد نادر را روز شنبه بیست و هشت محرم سال هزار صد هجری قمری ذکر کرده و با توصیف مختصری از حیات عشایری، اصل و نسب آخرین فاتح بزرگ آسیایی را در پرده نگاه داشته است. آنچه مسلم است نادر تا طغیان افغانه غلزایی قندهار و برافتادن حکومت

دویست و پنجاه ساله صفویان ، در گمنامی به سر می برده و زندگانی بی پیرایه چوپانی او ، تنها با هنر نماییها و قهرمانیهای ساده ای همراه بوده است .

سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ ه.ق. بهانه خوبی به دست سرکشان داخلی و مدعیان خارجی ایران داد تا هر یک از گوشه ای سر برآوردند و کشور را به هرج و مرج طولانی مبتلا کنند . نادر نیز در راس گروهی که برای حمایت از حیات و هستی اهل ابیورد فراهم ساخته بود ابتدا در خدمت خان همین منطقه قرار گرفت و پس از ازدواج پیاپی با دو دختر او ، وارث حکومت محلی کوچک وی شد . آن گاه در سال ۱۱۳۹ ه.ق که شاهزاده سرگردان صفوی (تهماسب میرزا) در جستجوی یاران و همراهان فداکاری بود به او پیوست و عزم نجات ایران کرد .

سردار افشار در خلال چهار جنگ پیاپی که با شورشیان افغان داشت توانست سردسته آنان ، یعنی اشرف و همراهانش را در مناطق مهماندوست دامغان ، سردره خوار (نزدیک تهران) مورچه خورت اصفهان و زرقان فارس در هم بکوبد . راه را برای استقرار مجدد حکومت صفوی هموار کند . پس از آن در طول چندین نبرد بزرگ و کوچک با ترکان عثمانی که بیست سال طول کشید (به غیر از یک مورد) همه جا نادر پیروز بود. وی نیروهای عثمانی را شکست داد و آنان را از خاک ایران تا منتهی الیه دریای سیاه و ارمنستان و گرجستان بیرون راند . نیروهای روسی نیز که وصیت پتر کبیر از اختلافات درونی ایران استفاده کرده بودند با سیاست و تدبیر عاقلانه وی تمامی خطه شمال و باریکه ساحلی خزر را (از دربند و باکو تا مازندران) تخلیه کردند . نادر با بهره گیریهای به موقع از ضعفهایی که شاه تهماسب دوم (۱۱۴۵ - ۱۱۲۵ ه.ق.) از خود نشان داد وی را از سلطنت خلع کرد. پس از آن با خلع فرزند خردسال شاه تهماسب دوم یعنی عباس سوم از سلطنت خود در شوال سال ۱۱۴۸ ه.ق. با رای و اراده بزرگان ، سرداران ، ریش سفیدان و روحانیان عالیمرتبه ای که در دشت مغان گرد آورده بود ، سلطنت نشست . اقدامات بعدی او ، سرکوبی سرکشان داخلی در قندهار و ایجاد نظم در سراسر کشور بود . از آنجا که دولت گورکانی هند جمعی از فراریان افغان را پناه داده بود و به توقعات نادر نیز وقعی نمی نهاد، نادر ناچار شد که عازم شبه قاره شود . نبرد قطعی میان فریقین ، در منطقه کرنال در ۱۵ ذیقعده سال ۱۱۵۱ ه.ق. (۲۴ فوریه ۱۷۳۹ ه.) روی داد که به شکست محمد شاه گورکانی انجامید . نادر به همراه سپاهیان خود وارد دهلی شد پس از ضرب سکه

و اعلام انقیاد حریف ، دگرباره تخت سلطنت را به محمد شاه وا گذاشت . پادشاه گورکانی نیز در مقابل آن ، مناطق غربی آب اتک و رودخانه سند را به ایران تسلیم کرد . شهرت دارد که نادر در حین عزیمت به هند حاکمی برای کشمیر معین کرد، ولی دلایل دیگری درباره تثبیت حاکمیت او بر آن منطقه در دست نیست .

در بازگشت نادر به ایران خدایارخان عباسی (فرمانروای سند) نافرمانی آغاز نمود که نادر ناگزیر سالی را برای مطیع ساختن مجدد وی و افغانه متمرّد منطقه صرف کرد و تمشیت کامل به امور آن نواحی داد . واقعه مهم پایانی سال ۱۱۵۳ ه.ق. لشکر کشی شاه ایران به ماوراءالنهر و تصرف مناطق جنوبی آمودریا (جیحون) بود . ابوالفیض خان (از احفاد چنگیز) به شکست قطعی معترف شد و از سوی نادرشاه حکومت سمرقند و بخارا و آن سوی رودخانه تا صفحات سغد و فرغانه را به دست آورد . اما ، ایلبارس خان (والی خوارزم) از در جنگ در آمد و لامحاله جان بر سر دعوی نهاد .

بدین سان ، خوارزم جایگاه تاریخی خود را بازیافت و صفحات مابین دریاچه های آرال و مازندران تا حوالی دشت قبچاق قدیم ، که با قزاقستان کنونی مطابقت دارد ، فرمان پذیر شدند .

نادر بر اثر اشتباهی که در تشخیص و داوری در مورد سوء قصد کنندگان به خود مرتکب شد ، به فرزند ارشد خود (رضا قلی میرزا) خشم گرفت و چشمهای او را کور کرد (۱۱۵۴ ه.ق.) . این فاجعه موجب شد که اعتدال روانی وی مغشوش شود و وخامت احوالش فزونی یابد . اغتشاشات داخلی لزگیها در داغستان و قیامهای محلی فارس و گرگان و دیگر نقاط همراه با لجاجتی که عثمانیها برای رد شرایط پیشنهادی وی نشان می دادند و از پذیرش مذهب شیعه جعفری به عنوان رکن پنجم اسلام سرباز می زدند ، موجب گردید که نادر از لشکرکشی به روسیه و استانبول و مناطق ماوراءالنهر منصرف گردد و درگیر گرفتاریهای نفس گیر و ایدایی داخلی شود .

سرانجام هلاکت وی به دست جمعی از سرداران مقربی انجام گرفت که همگی بر جان خویش بیمناک بودند . به همین سبب با توطئه هولناکی که در یازدهم ماه جمادی الثانی سال ۱۱۶۰ در قوچان ترتیب دادند ، او را از پای در آوردند .

نادر از فرمانروایانی بود که برای آخرین بار ایران را به محدوده طبیعی فلات ایران رسانید و با تدارک کشتیهای عظیم جنگی ، کوشید تا استیلای حقوق تاریخی کشور را بر آبهای شمال و جنوب تثبیت کند .

جانشینان نادر شاه افشار

با افول دولت نادری ، سرزمین پهناور فلات ایران کع پس از مدتها به زیر یک درفش در آمده و رنگ یگانگی پذیرفته بود ، از هم پاشید . همچنین ، سرداران متعددی که از برکت همت و حمیت شاه افشار اعتبار و اهمیت یافته بودند (به پیروی آن بزرگ) صلاهی کشورگیری سردادند. از میان عناصر قدرتمندی که یک چند بر بخشهای مختلف ایران حکومت کردند ، می توان از مدعیان زیر نام برد :

- کریم خان زند (۱۱۹۳ - ۱۱۶۳ ه.ق.) : از سوابق زندگی خان زند تا سال ۱۱۶۳ ه.ق. که جنگهای خانگی بازمندگان نادر شاه بی کفایتی آنان را برای مملکتداری آشکار ساخت و به تبع آن عرصه را برای ظهور قدرتهای جدید مستعد گردانید ، خبری در دست نیست . به دنبال اغتشاشات گسترده و عمومی این ایام خان زند به همراه علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری اتحاد مثلثی تشکیل داد و چون هیچ یک از آنان خود را از دیگری کمتر نمی شمرد ، ناچار به نزاعهای داخلی روی آوردند . سرانجام کریم خان توانست پس از شانزده سال مبارزه دائمی بر تمامی حریفان خود از جمله محمد حسن خان قاجار و آزاد خان افغان غلبه کند و صفحات مرکزی و شمالی و غربی و جنوبی ایران را در اختیار بگیرد . برادر وی ، صادق خان ، نیز موفق شد در سال ۱۱۸۹ ه.ق. بصره را از حکومت عثمانی منتزع نماید و به این ترتیب ، نفاذ اوامر دولت ایران را بر سراسر اروند رود و بحرین و جزایر جنوبی خلیج فارس مسلم گرداند . بعد از در گذشت خان زند دگرباره جانشینان او به جان هم افتادند و با جنگ و نزاعهای مستمر ، زمینه تقویت و کسب اقتدار آقا محمد خان و سلسله قاجار را فراهم آوردند .

- شاهرخ افشار: به دنبال قتل نادر ، نخست برادر زاده او (علیقلی خان عادلشاه) زمام قدرت را در دست گرفت و به فاصله یک سال ، به دست برادر خود (ابراهیم خان) مغلوب ، کور و زندانی گشت . شاهرخ ، فرزند رضاقلی میرزا (نواده نادر) سرانجام بر بنی اعمام پیروز شد و چون به دلیل بر نایبنا شدن توانایی اداره امور کشور را

نداشت ، لاجرم به همان فرمانروایی بر مشهد و نیشابور و گاه هرات و بخشی از صفحات خراسان شمالی بسنده کرد . حکومت او با توجه به احترامی که خان زند برای ولی نعمت خود ، یعنی نادرشاه ، داشت ، بلامعارض بود و تا سال (۱۲۱۰ ه.ق.) که آقا محمد خان سراسر ایران را به تصرف خود در آورد ادامه یافت .

-احمد خان ابدالی : این مرد که از سرداران نادر و از همراهان صدیق وی در اواخر کار بود، در اندک مدتی توانست بر قندهار و کابل استیلا یابد و با حملات پیاپی بر مناطق سند و پنجاب و کشمیر بر وسعت قلمرو خود بیفزاید . تعرضاتی که وی به مشهد مقدس کرد ، بی نتیجه ماند و چون کریم خان زند به احترام احفاد نادر متوجه صفحات شرقی نبود ، بخشهایی از سیستان و بلوچستان هم در ربه اطاعت او باقی ماند .

- اوضاع بخشهایی شمال ایران که مناطق شروان و اران و ارمنستان و گرجستان را در بر می گرفت تا اندازه ای مبهم است . اما در مجموع حکایت از آن دارد که به تبع سوابق سر بر خط فرمان خان زند و جانشینان وی داشته اند . در این میان ، هراکلیوس (والی گرجستان) که از سرداران مورد اعتماد نادر شاه بود ، به تحکیم پایه های قدرت داخلی خود اهتمام ورزید . لیکن ، معلوم است که تا پایان کار سلسله زندیه و آغاز سلطنت دودمان قاجار و حتی دوره اول جنگهایی که به مدت ده سال طول کشید (۱۲۲۸ - ۱۲۱۸ ه.ق. / ۱۸۱۳ - ۱۸۰۳ م.) و به سلطه طولانی روسها منجر شد ، کماکان حاکمیت تاریخی ایران را پذیرفته بوده است .

- بخشهای شمالی خراسان و ماوراءالنهر (بخارا ، سمرقند و خیوه یا خوارزم) در تحت حکمرانی خانهای ازبک و ترکمانانی بودند که خود را از دودمان چنگیزی می شمردند و روابطی مبتنی بر خود مختاری داخلی و در عین حال ، تمکین به قدرت فائقه مرکزی ایران را ضروری می دیدند .

زندیه

ه.ق. ۱۲۰۹ - ۱۱۶۳

کریم خان زند ، پایه گذار سلسله زندیه محسوب می شود . اقبال جهانگشایی او ، بیش از هر چیز مدیون اغتشاشاتی بود که پس از قتل نادر در ایران سربرآورد و از سابقه دراز هفتاد یا هشتاد ساله ای برخوردار بود. وی قریب سه سال

بعد از در گذشت نادر شهرتی نداشت و در میان قبیله خود ، که به دستور نادر در سال ۱۱۴۴ ه.ق. به خراسان کوچانیده شده بودند ، از حیثیت متعارفی برخوردار بود.

بی کفایتیهای آشکار بازماندگان نادر و نزاعهای برادر کشانه ای که میان آنان رخ داد ، موجب شد که کریم توشمال (پهلوان) در کنار دو تن دیگر از بزرگان ، به نامهای علی مردان خان و ابوالفتح خان بختیاری برای آرامش مناطق غربی و مرکزی کشور به میدان آید . او پس از نشان دادن لیاقتهای مکرر ، از سوی قبیله خویش لقب خانی دریافت کرد . (۱۱۶۲ ه.ق.) بدین گونه وی توانست در پرتو تدبیر و حسن عمل و صداقت بی ریای خویش ، بر حریفان مزبور و نیز آزادخان افغان کع در آذربایجان ترکتازی می کرد و محمد حسن خان که در استرآباد به سر می برد غلبه کند . کریم خان از سال ۱۱۷۹ ه.ق. به صورت مستقل بر ایران فرمان راند . روابط او با شاهرخ (نواده نادر شاه) نیز بر خراسان فرمان می راند ، خوب و مبین نوعی احترام به اولاد ولی نعمت پیشین خود بود .

حادثه مهم سالهای پایانی عمر کریم خان ، لسكر كشی به بصره بود كه به سرداری برادرش ، صادق خان در سال ۱۱۸۹ ه.ق. انجام پذیرفت كه متاسفانه با مرگ شاه به انتها رسید .

دوران چهارده ساله اخیر زندگانی وی را ، باید نعمتی برای مردم ایران شمرد ، چرا كه توانست امنیت را در تمامی صفحات داخلی کشور و خلیج فارس برقرار كند و پس از قریب پنجاه سال ناآرامی و جنگهای مستمر ، طعم شیرین آسایش را به هموطنان خود بچشاند .

با مرگ کریم خان در سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ ه.ق. زکی خان (برادر ناتنی کریم خان) بیشتر بزرگان زند و زبندگان دربار را كشت یا كور كرد و به بهانه پادشاهی ابوالفتح خان و محمد علی خان (فرزندان کریم خان) اختیار امور را در دست گرفت . پس از چندی ، صادق خان بر او شورید و از آنجا كه نیز تدبیر درستی نداشت به دستور علی مردان خان كور و بر کنار گردید . وی پس از سه سال حكومت ، در سال ۱۱۹۹ ه.ق. در گذشت. پس از او ، جعفر خان زند (پسر صادق خان) فرمانروایی را به دست گرفت و در سال ۱۲۰۳ ه.ق. به دست چندتن از خانهای زندانی در شیراز كشته شد . آخرین بازمانده این دودمان ، لطفعلی خان بود كه با وجود دلاوری و رشادت بسیار ، در برابر حریف كهنه كار پرتدبیری چون آقا محمد خان قاجار دوام نیاورد و پس از دستگیر شدن ، در ارگ بم به سال ۱۲۰۹ ه.ق. كشته شد و بدین ترتیب سلسله دیگری در ایران قدرت را در دست گرفت .

به طور کلی ، دوران تقریباً "پنجاه ساله زندیه (۱۲۰۹ - ۱۱۶۰ ه.ق.) عصر کشمکشهای داخلی بود و مدعیان خارجی را یارا و اندیشه آن نبود که به ایران تجاوز کنند . سرحدات کشور نیز از هر جهت در اختیار دودمانهای ایرانی قرار داشت . همچنین ، با تحکیم اقتدار احمد خان ابدالی (در صفحات جدا شد از هند به وسیله نادر شاه) می توان گفت که نفوذ عنصر ایرانی در شبه قاره هند کماکان برقرار بود .

قاجاریه

قلمرو حکومتی قاجاریه در ایران زمین

اویماق (یا قاجار) با شرکت در اتحادیه قزلباش و دستیابی به برخی مقامات سیاسی و نظامی و چند پاره شدن در عهد شاه عباس اول ، با یورش افغانها در راستای سلطنت خواهی قرار گرفت .

طایفه قوانلو با شکل دادن سپاهی منظم (پس از مرگ کریم خان) به سرکردگی آقا محمد خان و با از میان برداشتن رقیبان سلطنت " قاجاریه " را بنا نهاد و تهران را به پایتختی برگزید . هنجارهای حکومت ملوک الطوایفی در ایران در این روزگار پایان گرفت . اما ایران در پهنه سیاست جهانی با نفوذ و سلطه طلبی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر رو به رو. گردید که طی یک صد سال ، اوضاع جامعه را در تمامی زمینه ها دگرگون کرد و کاستیهایی را در نهاد حکومت و قدرت به بار آورد . کشته شدن آقا محمد خان آشفته گیهایی را در داخل ، و سلطنت فتحعلی شاه مسلط شدن بیگانگان را از خارج ، در پی داشت . حاصل آن ، انعقاد عهد نامه ۱۲ ذیحجه سال ۱۲۲۹ ه.ق. (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ م.) ایران با دولت استعمارگر انگلیس و پیشروی امپراتوری تزاری روس در قفقاز به قصد تسلط بر تمامی ایران زمین تا آبهای خلیج فارس بود . وجود دو رقیب خطرناک در شمال و جنوب ، سیاست اروپایی ناپلئون را با سیاست آسیایی او پیوند زد و ایران کم توان را با دو عهد نامه دیگر (فین کن اشتاین " Finkenstein " ۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷ م. در زمان دشمنی ناپلئون با الکساندر سوم ، تیلسیت " Tilsit " ۱۲۲۲ ه.ق. / ۱۸۰۷ م. پس از آشتی فرانسه و روسیه) در مسیری قرار داد که با برپایی دو جنگ خانمانسوز و نابرابر ، دو قرارداد شوم گلستان (در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ه.ق. / ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ ه.ق. / ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ م.) به ایران تحمیل شد . همچنین ، بخش عمده ای از سرزمینهای ایرانی در ناحیه قفقاز از پیکره حکومتی ایران زمین جدا شد. با جلوس محمد شاه نوه فتحعلی شاه به سلطنت (به یاری روسها بر پایه معاهد

ترکمانچای و همراهی انگلیسیها)، با محاصر هرات توسط محمد شاه، دست اندازی استعماری بریتانیا به ایران شدت یافت (۱۲۵۳ ه.ق. / ۱۸۳۸ م.). و سفیر انگلیس و همراهان و ایادی آن کشور در کابل در یک هماهنگی با قوای مسلحی از افغانها، رویاروی قوای ایران قرار گرفتند و ضمن خصومت آمیز شمردن اقدام ایران، مانع از تصرف هرات شدند و با ارسال کشتی جنگی به خلیج فارس، محمد شاه را وادار به ترک محاصره کردند. با مرگ محمد شاه و به سلطنت رسیدن ناصر الدین شاه به ابتکار میرزا تقی خان امیر کبیر، ایران همچنان با معضلات متعددی، مانند جنگ آق دریند سرخس (۱۲۷۱ ه.ق.)، تصرف آشوراده (۱۲۵۶ ه.ق.)، تسخیر هرات (۱۲۷۳ ه.ق. / ۱۸۵۷ م.)، حملاتی چند از جانب عثمانیان و قصد تصرف خرمشهر (محمیه سابق)، تصرف خارک یا جنگ بوشهر (۱۲۷۳ ه.ق.)، معاهد پاریس و دست اندازیهای دیگر، مواجه بود که در پی آن بخش شرقی ایران هم از دست رفت. در عصر سلطنت مظفرالدین شاه، پسر ناصر الدین شاه، انقلاب مشروطیت با هدف استقلال و آزادی و عدالت که تجلی آرمانهای معنوی و مادی مردم بود، تحقق یافت. اما سلطه گریهای دول اروپایی و ناهماهنگیهای داخلی و فساد حکومت زیر نظر قدرتهای مجریه وابسته، آن را از مسیر خود منحرف ساخت. با پیدا شدن نفت در این ایام، توجه استعمارگران (به ویژه انگلستان) به ایران فزونی یافت.

با روی کار آمدن محمد علی شاه، پسر مظفر الدین شاه، و خلع او به علت استبداد رای و مخالفت با آزادیخواهان و همچنین، به سلطنت رسیدن پسر وی (احمد شاه) در پی زمامداری دو نایب السلطنه و مهمتر از همه، مطرح شدن آلمان به عنوان نیرویی کارا در آسیای غربی، تمامی این تحولات تغییر عمده ای در روند سیاسی ایران پدید نیاورد. همچنین، در سالهای پایانی سلطنت قاجار، قدرتهای سلطه گر خارجی در نظام موازنه مثبت یا توازن ایجابی، دو واقعه شوم (تحمیل معاهده ۱۹۰۷ م. و قرارداد ۱۹۱۹ م.) را قبل و بعد از انقلاب اکتبر در روسیه، برای ایران تدارک دیده بودند که با بیداری مردم این سرزمین و پاره ای از رجال سیاسی، مذهبی و ملی، به مرحله عمل نرسید. ولی، با نزدیکی قدرت استعماری انگلیس و بلشویکهای روس و تثبیت سیاست استعماری جدید در آسیای غربی و مرکزی، نخستین پدیده حکومتی در تاریخ ایران در نظام وابستگی با همسازیهای کانونهای قدرت برون مرزی، شکل گرفت. این شکل گرفتن با انقراض سلسله قاجاریه (۱۳۰۴ ه.ش. / ۱۹۲۵ م.) و واگذاری سلطنت به رضا خان میر پنج سواد کوهی، ایران را در عرصه نوینی از حکومت و دیپلماسی قرارداد. که این امر، سرانجام بسیاری از نهادهای جامعه را (به ظاهر) دگرگون ساخت.

مرزها و دگرگونیهای آن در این دوره کم نظیر تاریخی، مرزهای ایران در چهار سوی کشور (به دنبال جنگها و آشوبها و تحمیل قراردادهای) تغییرات بسیار یافت.

۱. در شمال

نخست در غرب دریای مازندران (قفقاز) که کمابیش در زمان بنیانگذار سلسله قاجار در همان موقعیت عصر صفوی و نادری باقی بود، پس از فراهم آمدن قدرت نظامی برای کشور روسیه و وابسته شدن بسیاری از شاهزادگان و امیران و خوانین و ملاکهای مسلمان و مسیحی منطقه (گرجب و ارمنی) به تزارها و از میان برداشتن آقا محمد خان، جنگهای سهمگینی که با سیاست تجاوزگرانه بریتانیا بی ارتباط نبود، پدید آمد. سرانجام، مرزهای برای ایران در منطقه یاد شده باقی ماند که همواره بی اعتبار و از لحاظ تاریخی و فرهنگی، غیر قابل پذیرش بوده است. جنگهای روس با ایران در هفتمین سال سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۲۸ - ۱۲۱۸ ه.ق. / ۱۸۱۳ - ۱۸۰۴ م.) آغاز شد و برپایه معاهده ای در یازده فصل و یک مقدمه که در گلستان (روستایی در قراباغ) با حضور سفیر انگلستان انعقاد یافت، بخشهای گرجستان (مرکز تفلیس)، داغستان (مرکز دربند)، شروان (مرکز باکو) و ولایتیهای دیگر (شماخی، شکی، گنجه، منطقه قراباغ و جاهایی از مغان و طالش) از ایران جدا افتادند. در جنگهای دوم که به دنبال اعتراض مردم و روحانیان استقلال خواه به وقوع پیوست (۱۲۴۳ - ۱۲۴۱ ه.ق. / ۱۸۲۸ - ۱۸۲۶ م.) با شکست دوباره ایران و تحمیل معاهده دیگری در شانزده فصل و یک قرارداد الحاقی در سه فصل در ترکمانچای، فزون بر مناطق پیشگرفته، ولایتیهای ایروان و نخجوان نیز از قلمرو قاجاریه جدا افتاد. همچنین، ده کرور (پنج میلیون تومان) خسارت جنگی و امتیازات سیاسی و اقتصادی دیگر که ریشه در شیوه های نابخردانه حکومتی و فساد اخلاق پاره ای از قاجاریان داشت، بر ایران تحمیل شد. از آن میان، روایی نوعی، کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) و باز گذاشتن دست دخالت تزارها در امور داخلی ایران به بهانه دفاع از سلطنت اخلاف عباس میرزا بود که تا پایان عمر سلسله حاکم بر ایران و پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه باقی ماند. اما، از لحاظ مرزی بر پایه فصل چهارم عهد نامه، یعنی از نقطه تلاقی کشورهای ایران و عثمانی با قفقاز (نزدیک قله آغری کوچک) آغاز می شد و پس از عبور از سرچشمه رود قراسوی سفلی، تا محل التقای آن با رود ارس ادامه می یافت و رود یاد شده به گونه مرز، تا قلعه عباس آباد پیش می رفت. همچنین از سرچشمه رود آدینه بازار تا قله تپه های جگیر، تیره های کوه به صورت مرز تعیین گردیده و تا سرچشمه شمال رودخانه آستارا ادامه داشته و از آنجا تا مصب آن در دریاچه

خزر، حدود دولتین به شمار رفته است. روسها فقط به برپایی جنگ علیه ایران و تحمیل دو قرارداد شوم و ظالمانه اکتفا نکردند، بلکه به دفعات در تحدید مرزهای جدید زیاده طلبی نیز نشان دادند و چندین مرتبه نیز، در این امر اختلافاتی را موجب شدند که از میان، می توان به این موارد اشاره کرد:

پروتکل سال ۱۲۴۵ ه.ق. (۱۸۲۹ م.) در ارتباط با مرزبندیهای جدید و تغییر اساسی، کوشش در تحمیل پروتکل سال ۱۳۱۴ ه.ق. (۱۸۹۶ م.)، تغییر مجدد در رساندن مرز به محل التقای قراسو و ارس به نفع کشور ترکیه و بالاخره، بی نتیجه گذاردن کوششهای کمیسیون مغان در سال ۱۳۰۴ ه.ش. (۱۹۲۵ م.) بر روی هم، مرزهای دقیق و مشخص تا پایان عصر قاجاریه مشهود نگردید.

محمد امین خان در منطقه خوارزم قدرت بسیاری داشت. با اینکه حسام السلطنه (والی خراسان) در سال ۱۲۶۹ ه.ق. عباسقلی خان دره گزی را به سمت " بیگلربیگی " مرو تعیین کرده بود، اما، محمد امین خان نیز همچون برخی از خوانین گذشته، به خراسان حمله کرد و در سرخس به دست فریدون میرزا فرمانفرما کشته شد. در سال ۱۲۷۱ ه.ق. که سر او به تهران گسیل شد، خان سوار خان هزاره ای از طرف والی خراسان به حکومت مرو انتخاب گردید. لکن، ترکمنها بار دیگر مجهزتر به میدان آمدند و با برخورداری از اختلافات میان حشمت الدوله (والی خراسان) و قوام الدوله، قشون ایران را شکست دادند و گروه کثیری را به اسارت خود در آوردند. در این مورد، کوششهای سیاسی ایران (میرزا حسین خان سپهسالار) به جایی نرسید و روسها که تسخیر آسیای مرکزی را هدف قرار داده بودند، در سال ۱۲۹۰ ه.ق. (۱۸۷۳ م.) خیوه را توسط کافمان (Kaufman) تسخیر کردند. همچنین با سرکوبی ترکمنهای یموت در سال ۱۲۹۵ ه.ق. (۱۸۷۸ م.) توسط سرتیب لازارف (Lazarov) و جنگ دیگر با همان قوم در سال ۱۲۹۷ ه.ق. (۱۸۸۰ م.) توسط ژنرال اسکوبلف (Skobelev) و سرانجام، با قتل عام اقوام ترکمن (با گسیل قشون روس توسط راه آهن به گوگ تپه) در سرتاسر شمال شرقی ایران هم همان وضع مشابه با قفقاز پیش آمد، یعنی قرارداد دیگری به سان ترکمانچای، در ۲۹ محرم سال ۱۲۹۹ ه.ق. (۹ دسامبر ۱۸۸۱ م.) بر دولت ناتوان ایران تحمیل گردید. این قرارداد را میرزا سعید خان موتمن الملک (وزیر امور خارجه ایران) و ایوان زینوویف (Ivan Zinoviev) وزیر مختار و ایلچی مخصوص روسیه امضاء کردند که بر پایه فصل اول آن، مرزهای تحمیلی از خلیج حسینقلی خان با تعیین رود اترک تا چات و در آنجا، کوههای سنگوداغ و سگوم داغ و رود چندر، و پس از گذر از چند دره و کوه محلی، رود سمبار تا مسجد داریانه، و با گذر از

چند تنگه و دره و روستاهای خیرآباد و گوگ قیتال و دربند و نزدیکیهای فیروزه ادامه یافته و با گذر از قریه کلتیه چنار و محل اتصال زیرکوه و قزل داغ و دره رود باباگورس و لطف آباد ، اندک اندک به سمت جنوب شرقی میل کرده و به جایی رسیده که امروز نام سرخس ایران را دارد . بر پایه فصل دوم ، مقرر گردید که طفین معاهدتین کمیسرهایی را برای ترسیم و " نصب علامات " مامور نمایند . به همین منظور ، در ششم جمادی الاول سال ۱۳۰۴ ه.ش. (فوریه ۱۸۸۶ م.) سلیمان خان صاحب اختیار از طرف دولت ایران و غزالین شهاب پلکونیک نقولا قورمین تاراوایف (Taravayev) از طرف روسیه در بخشی از مرزها و به دنبال پروتکل دیگری ، میرزا علی اشرف خان سرتیب (مهندس سر کمیسر ایران) و یک تن از کاردانان روسیه (به عنوان سر کمیسر آن دولت) در بخش دیگر آن ، خطوط لازم را ترسیم کنند و حتی ، نقشه ای به مقیاس ۱/۸۴۰۰۰ فراهم آوردند . لکن ، دولت تزاری در مورد فیروزه و حصار ادعای بیشتری نشان داد . سرانجام قرارداد جدیدی به امضای میرزا علی اصغر خان امین السلطان (صدر اعظم ایران) و پوتزف (Potzev) (وزیر مختار روسیه) در ۲۳ ذیقعد سال ۱۳۱۰ ه.ق. (۲۷ مه ۱۸۹۳ م.) منعقد شد که بر اساس فصول سه گانه اول قرارداد ، " اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصرالدین شاه) ، از طرف خود و از طرف وارث خود منطقه فیروزه را کلاً" به اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه واگذار کرده " . و در منطقه حصار نیز ، دگرگونیهایی را به سود روسیه پدید آوردند . در عوض برای رفع پاره ای معضلات در قرارداد ترکمانچای ، قطعه زمینی که در ساحل راست رودخانه ارس و محاذی قلعه قدیم عباس آباد واقع است ، به ایران باز گردانده شد .

بدین ترتیب ، موقعیت سوق الجیشی روسیه و اقتصاد مرزی (آبیاری) آن استحکام بیشتری یافت و برپایه همین قرارداد (فصل چهارم) مقرر شد که با دادن ماموریت به کمیسرهای دو طرف ، مرزهای جدید از خلیج حسینقلی خان تا بستر تجن در ذولفقار (اول متصرفات افغانستان) علامتگذاری شود و همچنین (فصل ششم) سکنه فیروزه و حصار را که معاوضه کردند به خاک یکدیگر مهاجرت دهند . در ضمن تعهد کردند که در نقاط معاوضه شده قلاع و استحکامات بنا نکنند و در فیروزه و حصار ، ترکمن نشانند .

در پی این قرارداد تحمیلی و پروتکلهایی چند (پروتکل تنظیم شده در ۲۷ رجب سال ۱۳۱۱ ه.ق. (۲۳ ژانویه ۱۸۹۴ م.) ، در قریه حصار ، پروتکل تنظیم شده در ۲۱ جمادی الاول ۱۳۱۲ ه.ق. (۸ نوامبر ۱۸۹۴ م.) در عشق آباد نمایندگان روسیه با اعمال همان روشهای به کار رفته در قفقاز ، مانع تحدید مرزها شدند . پس از شکل گیری نظام

بلشویکی ، با اینکه عهدنامه دولتی ایران و اتحاد جمهوریهای شوروی در ۷ اسفند ماه سال ۱۲۹۹ ه.ش. (۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م.) در شهر مسکو به امضای علیقلی خان مشاور الممالک از طرف ایران و چیچرین و میخائیلوویچ کاراخان (Mikhailovich Qarakhan) (به نمایندگی دولت شوروی) به امضاء رسید و بر پایه فصل سوم آن ، به سیاست غاصبانه دولت تزاری سابق روسیه اذعان و مقرر گردید که قریه فیروزه و اراضی مجاور آن به ایران مسترد گردد . همچنین با رضایت به اینکه سرخس کهنه در تصرف شوروی بماند ، اما آن دولت از انتفاع از جزایر آشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد واقع است صرف نظر نماید ، باز حکومت جدید روسیه شوروی هم راه اسلاف خود را در پیش گرفت ، به گونه ای که در روزگار پایانی عصر قاجاریه (۱۳۰۱ ه.ش. / ۱۹۲۲ م.) هیئتی در مدت یازده ماه گفتگو ، حتی نتوانستند به خواستههای تعیین شده قراردادهای تحمیلی روسیه بر ایران ، جامه عمل بپوشانند . به همین دلیل ، بخشهایی از مرزهای شمالی ایران (غرب و شرق دریای مازندران) همچنان نامشخص باقی ماند .

۲. در شرق

نخست در منطقه خراسان (هرات) . پس از نادرشاه ، در این منطقه نیز آشوبهایی پدید آمد . احمدخان درانی (یکی از سرداران او) و پس از وی ، زمان شاه (امیر کابل) از برجسته ترین صاحبان قدرت در منطقه گردیدند . گردش روزگار نیز به گونه ای بود که رقابتهای بریتانیا و فرانسه ، در ارتباط با تسخیر هند و از سوی دیگر ، هماهنگی بریتانیا و روسیه در تسلط بر آسیای مرکزی ، وضع منطقه را آشفته تر می ساخت . اختلافات قومی ، گویشی ، محلی ، مذهبی و گرایشهای حکومت طلبانه سران و شاهزادگان ، در مجموعه دولت استعماری انگلستان را بر آن می داشت که در بر هم زدن شرایط آرامش و دوستی و صلح در منطقه ، مستقیم و غیر مستقیم ، دخالت داشته باشد ، تا آنجا که کامران میرزا (پسر محمود شاه درانی) علیه محمد شاه قاجار به منازعه پرداخت و همزمان با محاصره شهر تاریخی هرات ، یعنی کلید هندوستان یا دروازه هند توسط قشون مرکزی ایران و به دستور لرد اوکلاند (Lord Aukland) (فرمانروای هند) با سیاستی از پیش تعیین شده ، جزیره خارک توسط قشون مجهز انگلیس تصرف گردید . همچنین بنادر خلیج فارس مورد تهدید جدی قرار گرفت ، به طوری که محمد شاه مجبور شد از محاصره هرات منصرف شود . کشمکشهای امیران و سران افغانی (کامران میرزا و شجاع الملک ، پسر امیر تیمور درانی ، و چند تن دیگر) همچنان برقرار ماند . سرانجام ، یکی از آنان به نام یار محمد خان با کشتن کامران

میرزا در سال ۱۲۵۷ ه.ق. (۱۸۴۱ م.) و گرفتن لقب " ظهیر الدوله " از سوی محمد شاه و ایجاد هماهنگی با کهنبدل خان (امیر قندهار) و برادرش که دوست محمد خان (امیر کابل و از خاندان بارکزیایی) بود ، با ابراز وفاداری به حکومت مرکزی ایران ، نوب آرامش در منطقه به وجود آورد . البته ، با مخالفت بریتانیا و برپایی جنگ از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۸ ه.ق. (۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ م.) و گسیل ۲۰۰۰۰ سپاهی هندی ، افغانی و انگلیسی به سر کردگی ماگناتن (Sir William Magnaughten) در یاری رساندن به شاه شجاع ، این آرامش در هم شکسته شد . به رغم اینکه امیر دست نشاندۀ توسط اکبر خان (برادر دوست محمد خان) در شوال ۱۲۵۷ ه.ق. (نوامبر ۱۸۴۱ م.) به قتل رسید ، محمد شاه نیز توانست کمکهای لازم را به جبهه اصلی برساند . در نتیجۀ ، دوست محمد خان از دولت مرکزی ایران و حتی حمایت خان خوارزم محروم گردید . پس از پایان جنگ ، تا سال ۱۲۸۰ ه.ق. (۱۸۶۳ م.) انگلیسیها با وی علیه ایران به ماماشات پرداختند و برای جدا کردن هرات از خراسان و دخالت در امور ایران ، از او در برابر حاکمان آن منطقه ، مانند یار محمدخان (ظهیر الدوله اول) ، محمد خان (ظهیر الدوله دوم) ، محمد خان درانی (دشمن ظهیر الدوله دوم) ، با سیاستگریهای سرجان لارنس (lawrence Sir John) در کابل سودها بردند . زمانی که دوست محمد خان خود را وابسته به دولت ایران معرفی کرد و از حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان مدد گرفت ، قشون ایران هرات را فتح کرد و به نام ناصر الدین شاه خطبه خوانده شد . استعمارگران بریتانیایی باز با اعزام نیروی دریایی و برپایی جنگ در تنگستان بوشهر ، اولتیماتوم شدید اللحنی به دولت ایران ارسال کردند . آنان آشکارا اعلام نمودند که ایران نه تنها باید سپاهیان خود را از هرات بیرون آورد ، بلکه خسارات وارده را هم جبران کند و غرامت نیز بپردازد . همچنین ، متعهد شود که از تمامی دعاوی خود نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان ، صرف نظر نماید .

میرزا آقا خان نوری (یکی از دست نشاندگان انگلیس که پس از قتل میرزا تقی خان امیرکبیر در مقام صدارت قرار گرفته بود) با اعزام فرخ خان غفاری (سیاستگری از سلک خود) در مقام وزیر مختاری به پاریس برای انعقاد قرارداد جدایی هرات از ایران ، به وساطت ناپلئون سوم (امپراتور فرانسه) و امضای او و سفیر کبیر انگلیس در پاریس (لرد کوولی) ضربه محکمی بر پیکر حکومت مرکزی ایران وارد آورد .

معاهده " پاریس " در یک مقدمه و پانزده فصل تنظیم شده که فصلهای پنجم و ششم آن در ارتباط با مرزهای ایران ، بیش از دیگر فصول زیانمندی نشان داده است . در فصل پنجم تعهد شده است که عساکر و ماموران ایران از شهر

هرات و تمام مناطق افغانستان ، در ظرف سه ماه خارج شوند ، بر پایه فصل ششم ، ایران از هر نوع سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نماید و اگر اختلافی میان ایران و آن کشور پیش آید ، بدون به کاربردن قوای جبریه به " اهتمامات دوستانه دولت انگلیس " رجوع نمایند .

بدین سان ، دولت استعماری بریتانیا با ایجاد حریم امنیتی ، برای حفظ هندوستان به هدف خود رسید و موجب پدید آمدن مرزهایی شد که از لحاظ جغرافیایی ، اجتماعی و انسانی بیانگر ناهماهنگیهای کامل می باشد .

دوم ، در منطقه سیستان و بلوچستان . به دنبال قرارداد تحمیلی یاد شده ، انگلیسیها توجه خود را به بخشهای سیستان و بلوچستان معطوف کردند . این منطقه نیز بعد از قتل نادر در دوره زندیه و اوایل قاجاریه (به علت عنایت حکومتهای مرکزی به دیگر نقاط کشور) در آشفتگی قرار داشت .

خوانین منطقه ، همچون محمد علی خان سیستانی نهرویی و دوست محمد خان بلوچ ، گاه مغل آسایش مردم می شدند ، اما اگر دولت مرکزی هشیار می بود ، (چون عصر امیر کبیر با نصب شاهزاده تهماسب میرزا موید الدوله به حکومت کرمان ، با کمک عبدالله خان صارم الدوله) ، امنیت نسبی برقرار می شد . در غیر این صورت ، انگلیسیها مترصد فرصت بودند تا از آشوبها و فتنه های محلی بهره برداری نمایند . از آن میان ، با قیام نصیر خان بلوچ علیه انگلیستان و سرانجام ، انعقاد قرارداد وی با دولت بریتانیا در سال ۱۲۷۱ ه.ق. (۱۸۵۴ م.) خود و خاندانش ، تحت الحمایه استعمار در آمدند .

پس از وی برادرش (میرخدادادخان) با قرار دو برابر کردن " مقرری " خود ، وضعی پیش آورد که نفوذ انگلستان گسترده تر گردد .

تحدید مرزهای شرقی ایران از شمال تا جنوب در این دوره با نابسامانیهای فراوانی ، از " دهانه ذوالفقار " (جایی که ایران و افغانستان و شوروی سابق تلاقی دارند) آغاز می گردد. تا جنوبی ترین نقطه مرزی مشترک با افغانستان ، " کوه ملک سیاه " است که ایران و افغانستان و پاکستان امروز (بلوچستان انگلیس) در آن برخورد می نمایند . این فاصله که حدود ۸۵۵۰۳۱ کیلومتر است ، به سه مسافت و سه حکمیت تقسیم شد که دو قسمت آن ، متعلق به دوره قاجاریه است . تعیین حد و مرز ، با حکمیت ماکلین (Maclean) (کنسول انگلیس در مشهد) و با شرکت

میرزا محبعلی خان ناظم الملک (کارگزار خراسان) و پسرش (میرزا جهانگیر خان) ، میرزا محمد علی خان سرتیپ مهندس و پسرش (میرزا عبدالرحیم خان کاشف الملک) و حاج مهدیقلی میرزا سهام الملک از طرف ایران و ژنرال غوث الدین خان همراه چند تن از قضات و خوانین هرات از جانب افغانستان ، از " از دهانه ذوالفقار " تا منتهی الیه جنوبی کوه یال خر ، در سال ۱۳۰۸ ه.ق. (۱۸۹۱ م.) انجام شد . تحدید حدود با حکمیت کلنل ماکماهون (Col. Sir Henry Mac Mahon) انگلیسی ، که مربوط به سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ م.) و در ارتباط با بخش دوم و مربوط به سیستان تاریخی است ، از آخرین نقطه تعیین شده توسط کلنل ماکلین شروع می شود و در مسافتی به درازای ۲۸۲ کیلومتر خاتمه می یابد . سرفردریک گلد اسمیت (Sir Fradric Godlsmith) (نماینده انگلیس و مدیر تلگرافات در ایران) با کمک ماژورلووت (Lovett) مقدمات تصمیم را فراهم آوردند . بخشی در حدود ۹۵۰ میل مربع با جمعیتی در حدود ۴۵ هزار نفر در ایران تعلق یافت و بخشی دیگر که در ساحل راست رود هیرمند بود ، به کشور جدید التاسیس افغانستان داده شد . پس از پایان سلطنت قاجاریه در متن پروتکلهای و تعیین قسمتهایی از مرز نیز دگرگونیهای پدید آمد . بقیه بخش مرزهای شرقی ایران در دوره قاجاریه ، از " کوه ملک سیاه " (یعنی نقط تلاقی سه کشور افغانستان و ایران و بلوچستان انگلیس) تا خلیج گواتر در دریای عمان که شرقی ترین نقطه مرزی ایران در جنوب کشور به شمار می رود ، تحدید نگردید و با اعمال قدرت سیاسی انگلیس ، در دهه های بعد نیز (حتی پس از تشکیل دولت پاکستان) مرزهای منطقه به طور دقیق نامشخص باقی ماند .

۳. در غرب

در غرب (عثمانی ، ترکیه و عراق) از دیر باز به دلایل مذهبی و اجتماعی (ایلات و عشایر) و سیاسی (پناهندگیها) و اقتصادی (معضلات دادوستد) در این منطقه کشمکشهایی مرزی پدید آمده است . در دوره قاجاریه نیز ، با خواستههای گوناگون دو قدرت مسلط استعماری ، یعنی روس و انگلیس و رقابتهای آنها ، مشکلات گذشته مردم وسیعتر گردید .

پس از آشکار شدن ناتوانی ایران در جنگهای ایران و روس ، با اینکه عباس میرزا و برادرش (محمد علی دولتشاه) توانستند در جنگهای ۱۲۲۱ تا ۱۲۲۷ ه.ق. (۱۸۱۲ - ۱۸۰۶ م.) بسیاری از شهرهای ارمنی نشین عثمانی را

تسخیر کنند و حتی نبرد را به محاصره بغداد بکشانند ، سرانجام سیطره جویی روس و انگلیس ایران را در تنگنا قرار داد.

نخستین عهد نامه مرزی ایران و عثمانی در عصر فتحعلی شاه (۱۲۳۷ ه.ق. / ۱۸۲۲ م.) در ارزنه الروم (ارز روم) امضا شد و در این راستا ، به نظر می رسید که مرزهای طرفین از آرات تا مصب اروند رود روشن و تغییر ناپذیر خواهد ماند ، اما اختلافات ریشه دار گذشته در سراسر مرز ، خاصه در اماکن کردنشین شمالی و عرب نشین جنوبی (خوزستان) سامان گرایی لازم را به وجود نیاورد .

پس از مرگ فتحعلی شاه ، روسها و انگلیسیها به انگیزه های سیاسی (نیاز به آرامش برای قفقاز و خلیج فارس) کنفرانس دوم ارز روم را به شرح زیر پدید آوردند :

هیئت ایرانی به سرکردگی میرزا تقی خان امیر نظام ، هیئت عثمانی به سرکردگی نوری افندی و پس از وی سعدالله انور افندی ، هیئت انگلیسی کلنل ویلیامز (Col. Williams) و هیئت روسی کلنل دینس (Col . Dainese) . همزمان ، انگلیسیها عده ای زمین شناس و باستان شناس نیز همراه خود آورده بودند و سراسر مرزهای ایران را مرد شناسایی علمی - فنی - تا ریخی قرار دادند . با پدید آمدن انواع مشکلات برای هیئت ایرانی و کشته شدن چراغعلی خان زنگنه ، سرانجام در شانزدهم جمادی الثانی سال ۱۲۶۳ ه.ق. (دوم ژوئن ۱۸۴۷ م.) عهدنامه ای در یک مقدمه و نه ماده انعقاد یافت که میرزا تقی خان امیر نظام و انور افندی ، آن را امضا کردند . برپایه بند دوم این قرارداد ، ارضی ولایت زهاب (غربی) به دولت عثمانی و ارضی جبالیه و دره (شرق زهاب) به دولت ایران تعلق یافت و در ولایت سلیمانیه ایران از هرگونه ادعایی صرف نظر نمود . دولت عثمانی نیز تعهد کرد که از بندر محمره (خرمشهر) و جزیره الخضر و جانب یسار اروند رود چشم بپوشد . بدین سان ، اختلافات به ظاهر پایان یافت و با اینکه سال بعد از امضای قرارداد ، دولت عثمانی نوعی اشکال تراشی به وجود آورد ، اما ، " مامورین دولتین واسطه " پاسخ لازم را دادند .

از آن زمان تا فروریختگی دولت عثمانی (۱۳۳۲ ه.ق. / ۱۹۱۴ م.) چندین کمیسیون تحدید مرز به شرح زیر تشکیل گردید : در سال ۱۲۶۶ ه.ق. (۱۸۵۰ م.) در اجرای فقره سوم عهد نامه ارزروم در همان سال به منظور تهیه و ترسیم نقشه های سر حدی در چهار سال (۱۲۷۰ - ۱۲۶۵ ه.ق. / ۱۸۵۳ - ۱۸۴۹ م.) در سال ۱۲۹۳ - ۱۲۹۲

ه.ق. (۱۸۷۵ - ۱۸۷۶ م.) و در سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ م.) . در رفع پاره ای از مشکلات مرزی در سال ، ۱۳۲۹ ه.ق. (۱۹۱۱ م.) در سال ۱۳۳۰ ه.ق. (۱۹۱۲ م.) در تحدید سرحدات و حل وفصل امور فنی ، در سالهای ۳۲ - ۱۳۳۱ ه.ق. (۱۹۱۴ م.) در مقدمات پروتکل استانبول و مقاوله نامه قسطنطنیه و سرانجام در همان سال (۲۳ صفر ۱۳۳۱ ه.ق. / ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ م.) کمیسیونی در محمره (خرمشهر) با شرکت نمایندگان ایران (اعتلاء الملک ، جلیل الملک، منصور السلطنه عدل)، عثمانی (عزیز سامح بیک ، عبد الحمید بیک)، انگلیس موسیووارا تیسلاو (Wrattislaw) و کاپیتن ویلسون (A.T. Wilson) روسیه موسیومینورسکی (V.Minorsky) ، موسیو بلایف (D.Beilew) برگزار شد .

البته لازم به ذکر است که در تمام جلسه ها و کمیسیونها مسائل مرزی غرب ایران فیصله نیافت و پس از جنگ جهانی اول و سرانجام با ایجاد دو کشور ترکیه و کشور نو ساخته عراق، اختلافات ارضی و کشتیرانی در اروند رود و سواحل غربی خلیج فارس (مصب اروند رود) همچنان تداوم یافت .

۴ . در جنوب

در بخشهایی جنوبی کشور (دریای عمان و خلیج فارس) پس از قتل نادر شاه به خصوص پس از مرگ کریم خان زند (۱۱۹۳ ه.ق. / ۱۷۷۹ م.) آشفتگی خلیج فارس و آبهای ساحلی دریای عمان شدت یافت و با ورود سرجان مالکم (Sir John Malcolm) ، نفوذ انگلستان فزونتر شد . با اینکه اندک نظمی در عصر مستعجل میرزا تقی خان ، در امنیت مرزهای جنوبی پدید آمد اما در برابر دسیسه های استعماری و بهانه مزورانه مبارزه با برده فروشی و برقرار کردن رابطه های آشکار و پنهان با یکایک شیوخ یازده گانه عرب ، ایران قادر نگردید در مقابله با انگلستان (که مالک الرقاب دریاخای جنوبی شده بود) استقلال تام نشان دهد . والی ناآگاه فارس (حسینعلی میرزای فرمانفرما) با انعقاد پیمانی با کاپیتان بروس (Bruce) حفظ امنیت خلیج فارس را برعهده دولت انگلستان نهاد . این کشور هم در همان سال (۱۲۳۴ ه.ق. / ۱۸۱۹ م.) با آوردن ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان به فرماندهی سرویلیام گرانت کایر (Sir William Grantkair) ، حاکمیت عملی بر خلیج فارس را از آن خود کرد . جزایر خلیج فارس (از آن میان بحرین) زیر نظر نیروهای نظامی انگلیس قرار گرفت و آن دولت نیز با گسیل اعراب " برالعرب " و جلوگیری از اقامت ایرانیان و انعقاد قراردادهای استعماری با شیخ جدید الورد آل

خلیفه (شیخ محمد بن خلیفه) توسط فلیکس جونز (Felix Jones) ق حاکمیت ملی ایران را به طور عملی مخدوش گردانید .

در سالهای ۱۳۱۰ - ۱۲۹۷ ه.ق. (۱۸۹۲ - ۱۸۸۰ م.) یعنی دوره ناتوانی ناصرالدین شاه ، انگلستان از شیخ بحرین تعهداتی گرفت که ایران را در تنگنا قرار می داد. در سال ۱۲۹۲ ه.ش. (۱۹۱۴ م.) ، یعنی در آغاز جنگ جهانی اول ، تمامی بحرین تحت الحمایه انگلیس شد . یکی از چهره های مشهور استعمار انگلستان ، یعنی چارلز بلگریو (Sir Charles Belgrave) بیش از چند دهه بر آنجا و دیگر مناطق حساس خلیج فارس حاکمیت یافت . البته ، هیچ یک از دولتهای قاجاری بر این جدایی و از میان رفتن حقوق ملی ایرانیان نه در خلیج فارس و دریای عمان و نه در مرزهای آبی ۱۸۳۰ کیلومتری کشور صحنه ننهادند .

پایان سخن

مرزهای ایران از چهارسو (پس از عصر صفوی) به خصوص ، برای دوره کوتاه مدت ، با روی کارآمدن حکومتهای قومی و منطقه ای و ورود استعمار و سلطه گریهای بیگانه ، دگرگونیهای فراوان یافت ، ایل قاجار که در بخشهایی از ایران بساط سلطنت گسترانیده بود ، بیش از دیگر سلسله های محلی توانست مرزهای حکومتی خود را به مرزهای جغرافیایی - فرهنگی نزدیک سازد . اما ، در برابر سیطره های خارجی بر ساختارهای سنتی ، توان پایداری را از دست داد و مرزهای کشور را به گونه ای درآورد که تحلیل علمی آن بدون در نظر گرفتن " اصل موازنه ها " و برخورداری سیاسی درون جامعه ای و برون جامعه ای ، نا ممکن گردید .

در شمال غربی ، با تحمیل معاهده های گلستان و ترکمانچای (قفقاز) و در شمال شرقی ، با تحمیل معاهده ۱۸۸۱ م. (ماوراءالنهر و خراسان) ، روسیه بر بخشهایی از ایران سلطه یافت و با اینکه بلشویکها به " غاصبانه " بودن سیاست دولت تزاری سابق اقرار کردند ، اما مرزبندیها با اندک تفاوتی ، به همان ترتیب باقی ماند . حتی آن بخشهایی که شوروی متعهد به بازگرداندن آن شده بود (فیروزه) هیچ گاه به ایران منضم نگردید . در شرق شمالی ، با تحمیل معاهده پاریس (هرات و افغانستان) و در شرق جنوبی ، با حکمیتهای یک سویه (بلوچستان) ، منافع استعماری انگلستان در آسیای مرکزی و هندوستان تامین شد . در غرب بین دو کشور نیرومند ایران و عثمانی که در سرایش سقوط قرار گرفته بودند ، در برابر تصمیم گیریهای دولتهای روس و انگلیس (در مسیر حفظ منافع

استعماری خود در قفقاز و خلیج فارس (مرزهایی ساخته شد که نه در آن روزگار و نه در عصر پدید آمدن دو کشور ترکیه و عراق، آرامش و رضایت را به وجود نیاورد .

در جنوب، با اینکه خلیج فارس همواره مرزی طبیعی بود و گاه به صورت دریای داخلی ایران به شمار می رفت. اما سراسر این آبها هیچ گاه از آسیب استعمارگران به دور نماند که به طور نمونه می توان به ماجرای بحرین اشاره کرد .

در نتیجه تمام مرزهای ایران را در قلمرو قاجاریه می توان با شناختی کامل مرتبط با خواستها و منافع و مطامع کانونهای قدرت برون مرزی دانست . همچنین ، عوامل جغرافیایی - نژادی - فرهنگی را نه تنها در ترکیب بندیهای مرزی کارساز نشمرد ، بلکه در خدمت گرایشهایی قلمداد کرد که حکومتهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تایید آن گرایشهایی قلمداد کرد که حکومتهای منطقه ای در مکانیسم سلطه پذیری به موجودیت و قدرت آنها تن در دادند و با تایید آن دید آوردند .

انقلاب مشروطه

انقلاب چگونه آغاز شدی

کشور خواب آلود ایران از خواب دیرین سر بر آورده بود. اخگری لازم بود تا آتش روشن شود. قند در تهران گران شد و تندی صدراعظم عین الدوله آتش را دامن زد. علاءالدوله حاکم تهران، که مرد بیپروایی بود، به دستور صدراعظم در روز دوشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۳ ه. ق. هفده نفر از بازرگانان و دو نفر از سادات را به جرم گران کردن بهای قند و شکر به چوب بست. این کار بهانه به دست مدعیان داد و کشمکش میان دولت و مردم در گرفت. علاوه بر بازاریان جمعی از روشنفکران و علمای روحانی و اهل منبر، هر یک به جهتی خاص، به گروه مخالفان پیوسته در رأس جنبش قرار گرفتند و در مساجد و منابر و مکتبخانه ها و زیارتگاهها و بازار به تبلیغ و اشاعه اصول اداره جدید برخاستند. این حادثه مقدمه و پیش درآمد انقلاب بود.

انقلاب بر سر مظالم شاه و درباریان و وابستگی شاه قاجار به دربار روسیه پدید آمد و عنوان برکناری عین الدوله و عزل مسیو نوز بلژیکی و حاکم تهران و تأسیس "عدالتخانه" داشت و به صورت تعطیل عمومی آغاز شد.

مردم و علما در ۱۶ شوال سال ۱۳۲۳ ه. ق. به زاویه حضرت عبدالعظیم روی آوردند (هجرت صغری) و جنبش به مشهد، کرمان، فارس و جاهای دیگر سرایت کرد. شاه وعده عزل عین الدوله و تشکیل عدالتخانه را داد و سروصداها خوابید. اما نه تنها به قول خود عمل نکرد، بلکه تظاهر کنندگان را در فشار گذاشت و در نتیجه این عهد شکنی بر دامنه جنبش مردم افزوده شد و کار به زد و خورد کشید. سال بعد - در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۴ ه. ق. - بازارها بسته شد و علما به قم مهاجرت کردند (هجرت کبری) و عاقبت سه روز بعد، گروهی از مردم تهران در سفارت انگلیس متحصن شدند.

نهضت به تبریز و اصفهان و شیراز هم بسط یافت. عین الدوله استعفا کرد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله "با رویی نرم و دم گرم" به جای او آمد. علما به شهر برگشتند و شاه، که از هیجان مردم به وحشت افتاده و احساس خطر کرده بود، خواهی نخواهی در ۱۴ جمادی الاخر سال ۱۳۲۴ ه. ق. به صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی، مرکب از برگزیدگان ملت، تن داد.

حقیقت آنکه مظفرالدین شاه با همه بیکارگی و درماندگی مرد پاکدل و کم آزاری بود و خود از ته دل مشروطه را میخواست و آرزومند استقرار آن بود، اگر چه نه به کنه آن واقف بود و نه تهور اجرای آن را داشت. هر چه بود مشروطه را داد و از این نام خود را در تاریخ به نیکی مخلد ساخت.

مظفرالدین شاه هنگام افتتاح مجلس شورای ملی

با اعطای مشروطیت، بست نشینی موقوف گردید و روحانیان، که ایران را ترک کرده و عازم خاک عثمانی شده بودند، با استقبال باشکوهی مراجعت کردند.

مجلس یکم در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ه. ق. با حضور شاه در کاخ گلستان گشایش یافت و در آخرین روزهای زندگی مظفرالدین شاه (۱۴ ذیقعد ۱۳۲۴ ه. ق.) پنجاه و یک اصل قانون اساسی به امضای شاه رسید.

مظفرالدین شاه روز ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ه.ق. درگذشت و محمدعلی میرزا در ماه ذیحجه همان سال به جای پدر نشست.

محمد علی شاه

نسبت به پادشاه جدید سوءظن مردم زیاد بود و هر روز آثار نگرانی و جوشش نمایان می گشت. وکلای آذربایجان، محمد علی شاه را از تبریز می شناختند و به او اطمینان نداشتند. انقلاب و هیجان و کشمکش ملت و مجلس با دربار و عناصر استبداد در تهران و ولایات ادامه داشت. علما و روحانیون تکیه گاه مردم بودند. انجمنهای ایالتی و ولایتی در تهران و شهرستانها پی در پی تشکیل می شد و هر روز تزايد می یافت؛ و وقتی در نیمه دوم سال ۱۳۲۴ ه.ق. شمار آنها به ۱۴۰ یا بیشتر رسید، هر روز روزنامه ای پیدا می شد ولی غالب آنها مردم را به تندروری و آشوب تشویق می کردند. مجلس جوان و پر آرزو و بی حوصله بود، و دولت بر خود مغرور و اطرافیان بیکاره و نا آشنا و انواع تحریک از طرفین در کار. مجلس اول، با اینکه بهترین مجالس قانونگذاری ایران بود و قوانین نسبتاً خوبی گذراند، چون در میان اعضای آن کسانی از روحانیون و بازرگانان وارد شده و بطور کلی نمایندگان اطلاع کافی از سیاست و اوضاع دنیا نداشتند و به ارزش و اهمیت انقلاب و نتایج آن درست پی نبرده بودند، چنان می پنداشتند که انقلاب وظیفه خود را به پایان داده است. این بود که به تدریج در مبارزه سستی کردند و محمد علی شاه با استفاده از این سستی و اهمال به هوس برانداختن مشروط افتاد.

از اواخر سال ۱۳۲۴ ه.ق. ارتجاع اولین آثار مخالف را نشان داد و شاه آشکارا به گردآوری و تجهیز نیرو پرداخت. اتابک، امین السلطان را، که یک ربع قرن بر ایران حکومت رانده و بعد از مشروطیت معزول شده بود و اکنون در اروپا میزیست، به ایران خواست و به صدارت نشاند و از امضای قانون اساسی سر باز زد.

در ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۴ ه.ق. مردم تبریز بازار را بستند و در انجمن و تلگرافخانه گرد آمدند و از بی اعتنایی دولت در امر مشروط شکایت کردند. چند روز بعد دستخط صریح صادر شد که شاه مشروطیت را قبول و به مقتضیات آن عمل خواهد کرد و بدین ترتیب آرامشی حاصل گردید.

با اینهمه شاه و اتابک همچنان با مشروط و آزادیخواهان دشمنی می ورزیدند و مخالفت خود را پنهان نمی داشتند. روز شنبه ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ ه.ق. پاسی از شب گذشته، هنگامی که اتابک به اتفاق بهبهانی از مجلس بیرون می آمد، جوانی بنام عباس آقا از مردم آذربایجان با ششلول سه تیر بر او انداخت که هر سه تیر کارگر افتاد و جوان تیری نیز به خود زد و در دم جان سپرد.

در ۲۹ شعبان متمم قانون اساسی، که مهمترین قسمت اصول قوانین مشروطیت بود، مشتمل بر ۱۰۷ اصل تدوین و بر پنجاه و یک اصل قانون اساسی اضافه شد و با این اصول اساس مشروطیت تحکیم و حقوق ملت و سلطنت و قوای سه گانه مملکتی تفکیک و اصول مربوط به عدلیه و مالیه تعیین گردید.

اصالت نهضت مشروط خواهی

کسانی برآنند که مشروط ایران یک متاع کاملاً انگلیسی بود که در بازار ایران رواج یافت. این اشخاص با استدلال به اینکه در جامعه آن روزی ایران موجبات تاریخی به اندازه کافی برای وقوع چنین حادثه شگرفی وجود نداشت، میخواستند سهم مردم ایران را در جنبش مشروط خواهی ناچیز و سران انقلاب را آلت بی اراده ای در دست سیاستمداران انگلیسی جلوه دهند. این نظر پاک بیجاست و با فداکاریهای مردم ایران، به خصوص در دوره مشروطیت دوم پس از بمباران مجلس و تصویب مواد بسیار متری و مفید متمم قانون اساسی که در واقع "لقمه بیش از حوصله" بود، درست در نمی آید. این مواد مسلماً به نفع امپریالیسم انگلستان نبود. چنانکه بعدها به دست طبقه حاکمه از اجرای کامل آنها جلوگیری شد و همیشه ملت ایران خواستار استرداد این حقوق ضایع شده بود.

در دسته بندیهای مذهبی و بست نشینی و تظاهر در مساجد و منابر و مطالبات پیشروان آزادی نشانهایی از کوششهای دیپلماسی انگلیس برای استفاده از نهضت مشروطیت ایران به چشم می خورد، اما به هر حال نمیتوان اراده انگلستان را عامل انقلاب مشروطه ایران دانست.

در آن روزگار مطامع امپریالیستها طوفانی در جهان بر پا کرده بود: روسیه تزاری در صدد راه یافتن به خلیج فارس، معبر هند، بود و انگلستان می خواست مانع راه یافتن روسها به جنوب شود. دربار قاجاریه بیشتر تحت تاثیر و نفوذ روسیه بود. روسها می خواستند وضع موجود را نگه دارند و انگلیسها میل داشتند با تغییر وضع از قدرت آنها در

ایران بکاهند و تا می توانند بر نفوذ خود بیفزایند. روسیه استبدادی طبعا نمی توانست با زمزمه آزادی در ایران موافق باشد و دربار استبدادی شرقی قاجاریه را برای اجرای مقاصد خود مناسبتر می دید و از طرف دیگر دیپلماسی انگلیس جنبش آزادیخواهی را دامن می زد. در نتیجه تزاریسم در جناح حمایت از طبقه حاکمه و امپریالیسم انگلستان به ظاهر در جناح حمایت از ناخشنودان قرار می گرفت. بدین قرار دولت انگلیس برای از بین بردن نفوذ روسیه در ایران، که با عهد نامه ترکمن چای آغاز و روز بروز گسترش می یافت، با قشری از آزادیخواهان ایران یک نوع اتحاد پنهانی برقرار کرد.

لیکن در اساس مشروطیت ایران محصول بیداری افکار و رشد بورژوازی ایران بود و به دست رادمردان و دلیران از جان گذشته ای تحصیل شد. اکثر مبارزان مشروط، مردمان شرافتمند و با عقیده و پاکدامنی بودند که می خواستند از وضع مساعد تاریخ برای نجات ملت خود استفاده کنند. کلمات وطن، آزادی، برادری و برابری ورد زبان انقلابیون بود.

چندی نگذشت که سازش انگلستان با روسیه پرده از روی کریه دیپلماسی انگلیس برگرفت و ملت ایران تا اندازه ای به حقیقت دلسوزیهای این استعمارگر کهنه کار پی برد.

کودتای شاه

در دوم شوال سال ۱۳۲۵ شاه به مجلس رفت و سوگند وفاداری یاد کرد. در ۹ ذیقعه گروهی از اشرار و الواط و اشخاص وابسته به دربار در اطراف مجلس با مشروط خواهان به زد و خورد پرداختند و چون نتیجه ای حاصل نشد، شاه ناچار قرآن مهر کرد و به مجلس فرستاد.

در اواخر محرم سال ۱۳۲۶ ه.ق. به کالسکه شاه بمب انداختند و وضع به کلی عوض شد و شاه مصمم به ادامه مبارزه شد.

روز چهارم جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ ه.ق. شاه با غوغا و جنجال به باغ شاه رفت و شهر را به حالت نظامی درآورد و پس از بسیج نیرو به کار پرداخت. بامداد روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی سال ۱۳۲۶ ه.ق. قزاقها به فرماندهی سرهنگ لیاخف مجلس و مسجد سپهسالار را محاصره و گلوله باران کردند؛ و فردای آن روز چند تن از آزادیخواهان

را در باغشاه کشتند و عده ای را زندانی یا تبعید کردند و جمعی از آنان نیز به سفارت انگلیس پناه بردند و سفارت برای اینکه حیثیت خود را در انظار مردم پاک از دست ندهد، پناهندگان را به خود راه داد.

تاریخنویسان دوره ای را که از روز گلوله باران مجلس تا روز پیروزی ملت و خلع محمد علیشاه، سیزده ماه و چند روز، طول کشید، "استبداد صغیر" نامیده اند. در این مدت اگر چه مشروطیت تعطیل و خودکامگی بر کشور غالب بود، اما کشمکش در میان شاه و مشروطه خواهان همچنان ادامه داشت.

قیام آزادیخواهان

تبریز بلافاصله پس از گلوله باران مجلس کانون انقلاب شد و آزادیخواهان آذربایجان به رهبری ستارخان سردار ملی، پرچم انقلاب را برافراشتند.

شورش به سراسر کشور سرایت کرد. اما جنبش آزادیخواهی در آذربایجان به علت نزدیکی به روسیه و بخصوص قفقاز، نسبت به سایر نقاط ایران نیرومندتر و عمیقتر بود.

انقلابیون روس برادرانه و با وسعت قلب به انقلاب ایران کمک می کردند. کمیته حزب نیرومند سوسیال دمکرات قفقاز اصولاً از هر گونه تمایلات استقلال طلبانه در مناطق نفوذ خارجی تزاریسم پشتیبانی می کرد. یک دسته داوطلب از انقلابیون قفقاز به سرپرستی "س. اورجو نیکیدزه" گرجی به یاری آزادیخواهان ایران فرستاده شده اینها بودند که ساختن بمب و به کار بردن آن را به ایرانیان آموختند.

از ایرانیان قفقاز کسانی به تبریز آمدند و به نام مجاهدان قفقازی شناخته شدند و آمدن آنان، که مردان ورزیده و آزموده ای بودند، به دلیری آزادیخواهان افزود و به پیروی آنان علی مسیو و همدستان او دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند.

شاه برای سرکوبی تبریزیان پیاپی نیرو می فرستاد، اما سپاهیان برگزیده تهران در برابر قهرمانان آزادی عاجز و درمانده شده بودند. سرانجام شه به تزار نیکلای دوم، که خود را "پاسبان اروپا" می دانست، پناه برد و به اشغال رسمی آذربایجان تن داد.

محاصره شهر و مدافعه دلیرانه تبریزیان آغاز شد. شورشیان، با وجود قحطی و گرسنگی، قریب ده ماه مبارزه کردند و در نتیجه ایستادگی تبریز، ملیون ایران، که مایوس و ناامید شده بودند، جرئت یافته به گردآوری نیرو پرداختند.

در ذیحجه سال ۱۳۲۶ ه.ق. عده ای در اصفهان بست نشستند و چند روز بعد دسته ای از بختیارپها به اصفهان وارد شده به بست نشینان پیوستند و به تدریج اردوی عظیم بختیاری و پس از آن صمصام السلطنه ایلخان به اصفهان وارد و استقبال شدند. برادر او علیقلی خان سردار اسعد نیز، که در پاریس بود مراجعت کرد.

روز دهم محرم سال ۱۳۲۷ ه.ق. انقلابیون گیلان به مقر حکومتی حمله ور شده، حاکم شهر را کشتند و شهر را به تصرف درآوردند. گ

اوضاع تهران مشوش شد و مشروطه خواهان به کوشش برخاستند. جمعی از محترمین در سفارت عثمانی متحصن شدند و جمعی از علما در زاویه شاه عبدالعظیم بست نشستند و مشروطه خواهان ایرانی در خارج از کشور دست به کار زدند.

ورود نیروهای بیگانه به کشور

در چنین وضعی بود که امپریالیستهای روس و انگلیس دست به مداخلات مسلحانه زدند و سپاه به ایران آوردند. انگلیسیها عده ای در جنوب پیاده کرده، انجمن بوشهر را منحل و اعضای آن را دستگیر کردند. سپس بندرعباس و لنگه و بنادر دیگر خلیج فارس را نیز تصرف کردند و ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر قدرت را در دست گرفت. در آذربایجان، در پی بسته شدن راه تبریز - جلفا، و محاصره کامل شهر از طرف قوای شاه، گرسنگی و قحطی هولناکی بر مردم روی آورد و کار بر آزادیخواهان سخت شد. در اوایل ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ ه.ق. دولتین روس و انگلیس موافقت کردند که قشون روس به بهانه شکستن خط محاصره و حمایت از اتباع بیگانه، و رساندن خواربار به آنان وارد تبریز شود. انجمن تبریز ناچار حاضر شد که از تمام خواسته های مردم دست کشیده "دست توسل به دامان نامهربان بزند"، ولی کار از کار گذشته بود و سپاه روس از مرز گذشته بود.

با ورود سپاهیان روس محاصره تبریز شکست و نیروهای شاه دسته های ارتجاعی از شهر دور شدند. اما خاتمه کار تبریز به معنی پیروزی ارتجاع نبود و کوشش آزادیخواهان ایران همچنان ادامه داشت.

فتح تهران

در پیشروی به سوی پایتخت، نخستین قدم را اردوی شمال به فرماندهی سپهدار اعظم برداشت که انقلابیون قفقاز هم در صفوف آن بودند. اردوی شمال و جنوب در بیست و چهار کیلومتری تهران به هم ملحق شدند. در این موقع نیروی روی، از انزلی وارد شده بود، به قزوین رسیده بود و اردوی انقلابی را از پست سر تهدید می کرد.

در ۲۷ جمادی الاخر سال ۱۳۲۷ ه.ق. اردوهای ملیون و مجاهدین گیلان و بختیاری وارد تهران شدند و شاه همان روز به سفارت روس پناهنده گردید. اما برقرار کردن تخت شاهی برای محمد علی میرزا دیگر از قدرت امپراطور هم خارج بود. شاه به حکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد و پسر خردسالش احمد میرزا که بیش از ۱۳ سال نداشت، به جای وی به سلطنت ایران و علیرضاخان عضدالملک رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت او برگزیده شد.

مشروطه دوم

مشروطه و قانون بار دیگر در کشور ایران استقرار یافت، اما پیش از آنکه به ثمر برسد کسانی به نام "رجال" رشته امور را از دست آزادیخواهان در ربودند و قانون و آزادی را در مشیمه خود خفه کردند و وقتی فدائیان و جانبازان واقعی آزادی به مطلب پی بردند که بسیار دیر شده بود.

مجلس دوم در ۲ ذیقعه سال ۱۳۲۷ ه.ق. یک سال پس از بسته شدن مجلس اول، با حضور شاه جوان گشایش یافت. در هنگام گشایش مجلس نگرانی از توقف سپاهیان روس در کشور و اینکه وعده صریح داده اند که هر چه زودتر به این تشویش و نگرانی پایان دهند، در بیانات رسمی دولت انعکاس یافت، ولی این نیروها همچنان باقی ماندند و هر روز فساد تازه ای بر پا کردند. مجلس که اکثر اعضای آن اشراف و خوانین بودند، در تمام دوره تشکیل خود کاری انجام نداد. سپهدار، که یکی از اشراف گیلان بود از انقلاب طرف بر بسته بود، نه تنها برای بهبود وضع کشور قدمی برنداشت، بلکه با سیاست مرتجعانه خود باعث نفرت و انزجار مردم شد. او با یک دست انقلاب را خفه کرد و با دست دیگر اوضاع را برای نفوذ بیشتر بیگانگان در کشور مساعد ساخت.

خلاصه انقلاب مشروطیت ایران، اگر چه ضربت سنگین خود را بر پیکر استبداد وارد کرد و مجلس و قانون را در کشور برقرار ساخت، ولی از فئودالیزم و امپریالیزم شکست خورد.

دولت مستوفی الممالک، که پس از سپهدار به روی کار آمده بود، در شعبان ۱۳۲۸ ه.ق. به دستگیری قوای بختیاری و یفرم (یپرم) ارمنی، یکی از افراد حزب داشناک که ریاست پلیس را داشت، آخرین دسته فدائیان را خلع سلاح کرد و از "هوارد تافت"، رئیس جمهور آمریکا، خواست که کسی را برای مرمت خرابیهای مالیه به ایران گسیل دارد. "مرگان شوستر"، که مرد کاردانی بود، در جمادی الاول سال ۱۳۲۹ ه.ق. با هیئت مستشاران مالی آمریکایی وارد ایران شد و با تحصیل اختیارات فوق العاده به کار پرداخت.

تحریکات همچنان ادامه داشت. روسها شاه مخلوع را دوباره به ایران برگرداندند تا مجلس را از کار و کوشش بازداشته و سازمان شوستر را براندازند. شاه مخلوع در ماه رجب ناگهان در گمش تپه (پهلوی دژ کنونی) پای به خشکی نهاد و با دسته ای از ترکمانان به تهران حمله کرد. اما چون ملت و مجلس و سران آزادی هماواز بودند، این همه تشبثات نقش بر آب شد و در پائیز سال ۱۳۲۹ ه.ق. نیروی محمد علی میرزا درهم شکست و او باز به روسیه گریخت.

در خلال زد و خورد ملیون با اردوی محمد علی میرزا و در هنگامی که به نظر می رسید کار او یکسره شده و چاره ای جز فرار ندارد، روس و انگلیس یکباره پرده از مقاصد نهانی خود برداشته و انگلستان آزادیخواه، واحدهای هندی را برای تصرف نقاط مهم جنوبی ایران در بندر بوشهر پیاده کرد و حتی حکم تصرف اصفهان (در منطقه روسی) و شیراز و بوشهر (در منطقه بیطرف) را به این واحدها داد. روسیه نیز سپاهیان دیگری به ایران آورد و به بهانه عجیب حمایت از املاک شعاع السلطنه نیروی خود را از رشت تا قزوین پیش آورد.

اولتیماتوم روس

روسیه تزاری با مشورت انگلستان روز چهارشنبه ۷ ذیحجه سال ۱۳۲۹ ه.ق. اولتیماتوم سختی به دولت ایران تسلیم کرد و به موجب آن از دولت ایران خواست که شوستر و همراهان هر چه زودتر ایران را ترک کنند؛ و دولت متعهد شود که در آینده برای استخدام مستشاران خارجی رضایت قبلی دولتی روس و انگلیس را جلب کند و نیز مخارج

لشکر کشی روس را به ایران عهده دار گردد. توسل ایران به انگلستان سودی نداشت و دولت مذکور، ضمن نامه ای به وثوق الدوله وزیر خارجه ایران، توصیه کرد فوراً تقاضای روسها را بپذیرد. اما مجلس ایران اولتیماتوم را به اکثریت قریب به اتفاق رد کرد و مردم در تبریز و گیلان به ایستادگی خود افزودند. روسها نیروی جدیدی به ایران آوردند و در تبریز و رشت و مشهد و شهرهای دیگر کشت و کشتار به راه انداختند. عاقبت در غره ماه محرم سال ۱۳۳۰ ه.ق. دولت ایران اولتیماتوم را پذیرفت و روز دوم محرم ناصرالملک در مجلس را بست و سازمانهای ملی را با اعلان حکومت نظامی ممنوع کرد و به دست او و حسن وثوق الدوله ریشه آزادی کننده و هرگونه فریاد اعتراض نسبت به بیگانگان در امور کشور و سیاست ارتجاعی دولت در گلوی مردم شکسته شد. روز دهم محرم سال ۱۳۳۰ ه.ق. روسها جمعی از بزرگان و پیشروان و در آن میان ثقة الاسلام، مجتهد معروف، را در تبریز به دار کشیدند. کشتار تبریز ماهها ادامه یافت. روسها صمدخان شجاع الدوله، قصاب و جانی معروف مراغه ای، را به حکمرانی آذربایجان گماردند و به دست او از هیچ گونه شقاوت و وحشیگری درباره مردم آذربایجان فروگذار نکردند.

بدین قرار آن جوش و خروش هفتساله خاموش گشت و اندیشه ها پست و کوتاه شد. مردان نیکوکار و غمخوار به کنار رفتند و گروهی از سر رشته داران خودخواه و کهنه کار، که هر چه گفتند و کردند به سود بیگانگان و زیان ایران بود، قدرت و اختیار در دست گرفتند و حتی پس از پیس آمدن جنگ جهانی اول و رفع فشار اجانب باز در جلد آزادیخواهی و میهن دوستی بر سر کار ماندند و اعمال حقیر و ننگین خود را ادامه دادند.

بعد از برانداختن مجلس و اخراج شوستر دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران به حد اعلی رسید. روسها امتیاز راه آهن تبریز - جلفا و انگلیسها امتیاز راه آهن محمره - خرم آباد را گرفتند و دولت ایران را وادار کردند که سیاست خود را با پیمان ۱۹۰۷، که هیچیک از دولتها آن را به رسمیت نشناخته بودند، هماهنگ سازد. روسها در قزوین و تبریز از مردم مالیات می گرفتند و مانع حرکت نمایندگان آذربایجان به تهران می شدند و انگلیسها در ازاء وام مختصری که به ایران پرداخته بودند، گمرک بوشهر را تصرف کرده بودند. ناصرالملک، نایب السلطنه، که به "دیپلمات مکار" معروف بود، بار سنگین سلطنت را بر دوش ناتوان شاه جوان گذارده، رهسپار اروپا شده بود.

سلطان احمد شاه آخرین پادشاه دودمان قاجار در ۲۷ شعبان سال ۱۳۳۲ ه.ق. تاجگذاری کرد. چند ماه از تاجگذاری وی نگذشته بود که جنگ بزرگ اروپا، که از مدتها پیش زمینه آن فراهم می گردید، درگیر شد. این

جنگ که آن همه بدبختی و سیه روزگاری برای دنیا و ایران داشت، به مردم ایران که از مظالم همسایگان به تنگ آمده بودند، نوید نجات داد و شکست روسیه در جنگ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، کشور ما را که در نتیجه قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه شده بود، از چنگ استعمار رهایی بخشید.

این قسمت مستقیماً از کتاب "از صبا تا نیمه، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، جلد دوم" تألیف یحیی آرین پور گرفته شده است

پهلوی

رضا شاه

انتظار ملت از انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴ ه.ش.) استقلال، آزادی و استقرار حکومت مشروط بود که از نخستین ماههای پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی و به ویژه گفتگو بر سر متمم قانون اساسی به یاس و ناکامی انجامید. نزدیک دو سیاست شوم روس و انگلیس پس از یک قرن رقابت، موجب انعقاد قراردادهای ۱۲۸۶ ه.ش. (۱۹۰۷ م.) و ۱۲۹۴ ه.ش. (۱۹۱۵ م.) در تقسیم ایران به مناطق نفوذ به منظور جلوگیری از حضور کشورهای دیگر بود. در جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ م.) با نقض بی طرفی ایران، قسمتهای از کشور در اشغال قوای متخاصم قرار گرفت و صحنه جنگ روس و انگلیس و عثمانی شد. عدم کارآیی دولتها و سقوط پی در پی آنها، ناامنی، صدمات و خسارات جنگ، نهضتهایی را در گوشه و کنار مملکت به همراه داشت تا آنجا که احتمال تجزیه کشور می رفت .

سقوط رژیم روسیه تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را عهده دار بود و جایگزینی بلشویکها که فریاد رهایی سر می دادند، انگلیس را به تلاشی مضاعف وادار ساخت تا هم منطقه را در مقابل خطر انقلاب شوروی حفظ کند و هم جای رقیب سابق را بگیرد و امتیازات نفتی را همچنان در دست داشته باشد .

قرارداد وثوق الدوله - کاکس، که ایران را در وضع تحت الحمایگی قرار می داد، در سال ۱۲۹۸ ه.ش. (۱۹۱۹ م.) به امضاء رسید و این امر از ورود ایران به کنفرانس صلح ورسای جلوگیری کرد. با نظر ژنرال آبرون سایید انگلیسی

استاروسلسکی فرمانده روسی قزاق کنار گذاشته شد و سردار همایون، فرماندهی کل قزاق را در اختیار گرفت. موج خروشان اعتراض بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ م. در داخل و خارج کشور و عدم پذیرش صریح آن از جانب احمدشاه، انگلیس را به تغییر سیاست در مورد ایران وادار ساخت. تشکیل حکومتی قدرتمند لازم بود که از پیشرفت ارتش سرخ، که تا گیلان آمده بود، جلوگیری کند، که برای دارندگان امتیاز نفت مضر بود. و در عین حال نمودار تحقق آمال و خواسته های ملت باشد. مذاکرات آبرون سایید با رضاخان و سیدضیاء الدین در قزوین سرنوشت ساز بود. رضاخان بر دیگر کاندیداها سبقت گرفت و مجری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه.ش. شد. رضا خان میرپنج فرزند عباسقلی خان سواد کوهی معروف به داداش بیک در ۱۲۵۶ شمسی در قریه آلاشت تولد یافته و در ۲۲ سالگی به نیروی قزاق پیوسته و در طی بیست سال مراحل نظامی را تا فرماندهی هنگ قزاقخانه (آتریاد) همدان طی کرده بود و قرار شد براریکه قدرت مستقر گردد. به احمد شاه جوان آخرین شاه از سلسله قاجار هم اطمینان داده شد که از جانب کودتا خطری او را تهدید نمی کند و در عین حال وادار گردید که فرمان ریاست وزرایی سید صیاء الدین را امضاء کند و عنوان سردار سپه را به رضاخان اعطا نماید .

به دنبال کودتا که در روز دوشنبه سوم اسفند ماه (حوت) ۱۲۹۹ ه.ش نیمه شب انجام شد، پایتخت را تسخیر کردند و با ایجاد سروصدا و تیر اندازی بی مورد و زد و خوردهایی نه چندان جدی، کودتاگران توانستند در مردم وحشت و اضطراب ایجاد کنند و فردای آن روز جمع زیادی از رجال و دولتمردان گذشته بازداشت شدند و اقداماتی در جلب نظر مردم صورت گرفت .

سیدضیاءالدین طباطبایی به منظور عوام فریبی و کسب و جاهت سیاسی، قرارداد ۱۹۱۹ م. را که به همت دلیر مردانی همچون آیت الله مدرس عملاً کارایی خود را از دست داده بود لغو کرد و انگلستان نیز برای اغفال مردم ایران، لغو این قرارداد را با خشنودی پذیرفت تا کابینه مورد نظر کابینه ای ملی و ضد انگلیسی معرفی شود .

عهد نامه مودت ایران و شوروی که متضمن انصراف از امتیازات تزارها بود، امضاء گردید (۷ اسفند ۱۲۹۹ ه.ش.). اندکی بعد سردار سپه به جای مسعود کیهان وزیر جنگ شد و همکار خود سید ضیاء را در مبارزه قدرت تبعید فرستاد. رضا خان تا ۲۶ خرداد ۱۳۰۲ ه.ش. با حضور در کابینه های قوام، مشیر الدوله و مستوفی الممالک با عنوان وزیر جنگ تصمیم گیرنده اصلی بود .

وی با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی و سایر قوای پراکنده نظامی پلیس جنوب (SPR)، ارتش متحدالشکلی را پایه گذاشت که فقط مجری دستورهای وزیر جنگ بود و در همین زمان به پاره ای از نهضت ها از جمله نهضت جنگل و قیام کلنل پسیان پایان داده شد .

نهضت جنگل بر پایه ظلم ستیزی و آرمان خواهی و تفکر دینی توسط میرزا کوچک جنگلی در شمال کشور شکل گرفت و در مقطع کوتاهی توانست در مقابل قوای بیگانه (روس و انگلیس) ایستادگی کند . پس از پیروزی بلشویکها و سرنگونی حکومت روسیه تزاری، گر چه این نهضت در مقطع بسیار کوتاهی مورد حمایت بلشویکها قرار گرفت، ولی با چرخش سیاست خارجی شوروی مبنی بر اعلام سیاست سازش با دولتها و انصراف از سیاست حمایت انقلاب جهانی (در هشتمین کنگره حزب کمونیست) میرزا کوچک جنگلی قربانی توافقات بین المللی شد و قوای رضا خان توانست باقیمانده نیروهای او را هم متلاشی کند. رضا خان سردار سپه در خرداد ۱۳۰۲ ه.ش. فرمان نخست وزیری را از احمد شاه گرفت و موجبات سفر سوم او را به اروپا فراهم ساخت (۱۰ آبان ۱۳۰۲ ه.ش.).

قتل ماژورایمبری، کنسول ایالات متحده آمریکا در تهران، علاقه این کشور را به حضور در منطقه تا مدتی به تاخیر انداخت و بهانه ای به دست سردار سپه داد تا حکومت نظامی برقرار سازد (تیر ۱۳۰۳ ه.ش.).

استیضاح اقلیت مجلس که روند فعالیت رئیس الوزراء را بر خلاف اصول قانون مشروطیت می دانست، به جای برکناری رضاخان، به تضعیف مجلس منجر شد و رضاخان فرماندهی کل قوا را هم به عهده گرفت (۱۴ بهمن ۱۳۰۳ ه.ش.) و متعاقب سرکوب سرکشانانی چون سمیتقو و بر کنار کردن شیخ خزعل از مستند قدرت در خوزستان نفت خیز، قهرمان ملی شد. چرا که در آن ایام پاشیدگی ایران توانست دوباره ایرانی یکپارچه سازد. رضا خان برای تصاحب قدرت بیشتر، به فکر تغییر رژیم و احراز مقام ریاست وزرایی ارضاء می شد و نه استعمار انگلستان این هدف محدود را در ایران دنبال می کرد. اما چون طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی در ابتدای نخست وزیری رضاخان ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را در پی داشت، لذا برای آماده کردن افکار عمومی جامعه برای این تغییر، شعار جمهوری مطرح شد زیرا مقارن همین ایام در ترکیه هم رژیم امپراتوری منحل و نظام جمهوری مستقر شده بود. این امر بهانه خوبی برای طرفداران رضاخان بود که تبلیغات وسیعی به راه بیندازند و خواهان استقرار نظام مشابهی در ایران شوند. برای تغییر، بهترین راه وجود مجلس بود که می توانست چنین اقدامی را قانونی جلوه دهد.

این جریان در آغاز انتخابات مجلس پنجم که سردار سپه با قدرت قشون و وزارت داخله، مجلس شورای آراسته ترتیب داده بود، به وقوع پیوست.

طرفداران رضاخان (با نام فراکسیون تجدد) و مخالفان به رهبری مدرس (با نام اقلیت) مدتی در کشمکشهای پارلمانی قرار گرفتند و در این گفتگوها، ارتباط کودتا با قرارداد ۱۹۱۹ میلادی و رابطه غوغای جدید جمهوری خواهی با کودتا و نقش افراد دست اندرکار به خوبی آشکار گردید که در مجلس و جامعه واکنشهایی پدید آورد. مدرس چون میدانست رضاخان با اعمال نفوذ در انتخابات موفق شده است عده ای از طرفداران خود را به عنوان نماینده به مجلس بفرستد، تصمیم گرفت تا با اعتراض به اعتبارنامه آنان، با حضورشان در مجلس مخالفت کند.

پس از واقعه دوم حمل ۱۳۰۳ خورشیدی و تظاهرات مردم در بهارستان به حمایت از مدرس و قشون کشیهای رضاخان و کشته و مجروح و مصدوم شدن تظاهر کنندگان، ورودی رضا خان به تالار مجلس و رویارویی با نمایندگان برجسته، خاصه مرحوم موتمن الملک رئیس مجلس، هیاهوی "جمهوری خواهان" فروکش کرد. رضاخان پس از معذرت خواهی و دستور آزادی محبوسان روزهای اخیر، خود به عموم مردم توصیه کرد که "عنوان جمهوری" را موقوف نمایند. رضا خان چون به دلیل مخالفت روحانیان کاری از پیش نبرد، بر آن شد که به عنوان سلطنت یکه تاز عرصه سیاست شود. او پس از یک دوره قهر و آشتی، با رسیدن به "مقام فرماندهی کل قوا" و اجرای برنامه ارسال تلگرامها و طومارها و نامه ها از ولایات به تحکیم ارتش و حاکمان و والیان، در مخالفت با سلطنت قاجاریه و احمد شاه که به تحقیق پایگاه مردمی و تاریخی و سیاسی خود را از دست داده بود، شرایطی پدید آورد که مجلس دوره پنجم در جلسه ۹ آبانماه ۱۳۰۴ ه.ش. ماده واحده ای را با مضمون "مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می نماید، تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس موسسان است که به تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود، با اکثریت ۸۰ رای از ۸۵ نفر نمایندگان حاضر تصویب نمود. ده روز پس از خلع احمدشاه از سلطنت، سفیر انگلستان نزد رضاخان رفت و طی یادداشتی از سوی دولت انگلستان، حکومت وی را به رسمیت شناخت و فردای همان روز نیز سفیر شوروی به رسمیت شناختن حکومت او را توسط دولت متبوعش اعلام کرد. مجلس موسسان در ۵ آذر ۱۳۰۴ ه.ش. با تعداد نمایندگانی سه برابر مجلس شورا با ریاست میرزا صادق خان مستشار الدوله تشکیل شد و طی پنج جلسه با تغییر

اصول یاد شده، رضاخان را به سلطنت برگزید و سلطنت را در خاندان او موروثی نمود. شاه جدید در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ه.ش. تاجگذاری کرد.

برخورد زمامدای روسیه با رضاخان، براساس تحلیل مارکسیستی آنان از پایگاه اجتماعی وی استوار بود. آنان رضا خان را به عنوان عامل توانمند "بورژوازی ملی" در برابر "فئودالیسم پوسیده سنتی" تلقی می کردند و معتقد بودند که وی ایران را از حالت نیمه فئودالی خارج و با ملاکین و زمینداران بزرگ و روحانیان مبارزه خواهد کرد، لذا به حمایت از او برخاستند.

بر اساس همین تحلیل نمایندگان سوسیالیست که در مجلس پنجم شرکت داشتند و همواره از روسها تبعیت می کردند. سلیمان میرزا و پانزده نفر از نمایندگان چپ به هنگام طرح تغییر سلطنت، به پادشاهی رضاخان رای مثبت دادند و به این ترتیب در ایجاد حکومت پهلوی سهیم شدند. رضا خان که با تظاهر به رعایت مذهب و پذیرش نظرات روحانیان و اظهار علاقه مندی به احکام دین و حمایت بخشی از روحانیان که سقوط سلطنت قاجار و استقرار نظم جدید را به نفع جامعه می دانستند، به قدرت رسیده بود از آغاز سلطنت، سیاستی مخالف در پیش گرفت، چنان که مقارن دوره ششم مجلس در مسئله نظام وظیفه با روحانیان روشی مخالفت آمیز آغاز کرد و این روش اجتماع علما را در قم به عنوان اعتراض پیش آورد.

تبدیل محاضر شرع به محاضر رسمی، روحانیان را از امور جاری بازداشت. تفکیک دین از سیاست به صورت یک اصل در آمد و موقوفات در اختیار دولت قرار گرفت. در مسئله تغییر لباس و کشف حجاب و اسلام زدایی تا آنجا پیش رفت که فاجعه مسجد گوهر شاد و کشتار عمومی پیش آمد (۱۳۱۴ ه.ش.). رضاخان به روحانیان دستور داد که آنان نیز لباسهای مخصوص خود را کنار بگذارند و از دخالت در امور اجتماعی جداً احتراز کنند.

مجلس شورای ملی از دوره ششم تا دوازدهم با نظم خاصی ادامه یافت و تبدیل به مرکز منتخبین رضاخان شد. آخرین اقلیت مجلس مربوط به دوره هفتم است. محمد علی فروغی، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، مهدیقلی خان هدایت، محمود جم، احمد متین دفتری، علی (رجبعلی) منصور در دوران سلطنت او ماموریت یافتند تشکیل کابینه دهند.

نظمیه رضاشاه با ریاست سرهنگ محمد در گاهی شروع شد و بعد از محمد صادق خان کوپال، سالها محمد حسین آیرم این سمت را بر عهده گرفت و با خشونت و قساوت بسیار و اختیارات فوق العاده نظارت عمومی را به عهده داشت، و در اجرای سیاست شاه از همین طریق بسیاری از مخالفان و حتی موافقانی که رضا خان را در رسیدن به قدرت یاری کردند مثل نصرت الدوله، تیمورتاش، سردار اسعد، اسدی، و در گاهی نابود شدند. از سال ۱۳۱۰ ه.ش. با تفسیر قانون اساسی، وزیر دادگستری در نقل و انتقال قضات مجاز گردید.

انگلیس که با امتیاز داری (۱۹۰۱ م.) نفت را در اختیار داشت، علاقه مند بود که تمديد قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند، لذا در ۱۳۱۰ ه.ش. به یکباره در آمد ناچیز ایران از نفت را به مقدار زیادی کاهش داد. موضوع در جریان مذاکره قرار گرفت اما در ۱۶ آذر ۱۳۱۱ ه.ش. شاه از به نتیجه نرسیدن مذاکرات برآشفته و امتیاز نامه داری را در آتش سوزاند و دستور داد مجلس لغو امتیاز داری را اعلام نماید. اما شرکت نفت مقابله را تشدید کرد و تبلیغات گسترده ای علیه ایران شروع شد. برای اولین بار در این دوره به زعم مقابله با انگلیس، مردم ابراز خوشوقتی می کردند. انگلیس موضوع را به جامعه ملل ارجاع داد.

با وجود مراقبت دستگاه پلیسی، شورویها عناصر کمونیست را تقویت می کردند تا اینکه در ۱۳۰۸ ه.ش. ژرژ آقاگف کارمند بازرگانی شوروی در تهران، به سفارت انگلیس پناهنده شد. وی اسرار شبکه جاسوسی شوروی در ایران را فاش ساخت و در این ارتباط اشخاصی دستگیر و روابط با شوروی تیره شد و در قوانین، مجازات سنگینی برای فعالیتهای کمونیستی پیشبینی گردید. در ۱۳۱۶ ه.ش. شبکه کمونیستی دیگری مرکب از ۵۳ ایرانی کشف شد که دکتر ارانی در راس آنان بود که محکومیهایی پیدا کردند. رضاشاه در ۱۳۱۴ ه.ش. مسافرت یک ماهه ای به ترکیه و ملاقات با مصطفی کمال (آتاترک) رئیس جمهور آن کشور را داشت و تحت تاثیر تحولات ترکیه قرار گرفت. در بازگشت روند حرکت به سوی غرب را تشدید نمود. در اوایل سلطنت رضاخان کاپیتولاسیون لغو گردید و ارتباط با کشورها گسترش یافت و اختلافات مرزی با همسایگان، به طریق مختلف مرتفع شد. بارها بر حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین تاکید شد بدون اینکه اقدام جدی و عملی، که مستلزم مقابله با انگلیس باشد، صورت پذیرد. قرارداد تعیین خط سر حدی ایران و ترکیه با انضمام آارات شرقی به خاک ترکیه منعقد شد (۱۳۱۱ ه.ش.). قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت دولت در دریا تصویب گردید (۱۳۱۳ ه.ش.). با افغانستان بر اساس نظری که ۴۵ سال قبل از آن ژنرال ماکلین و کلنل ماکماهون انگلیسی داده بودند، که مستلزم چشم پوشی از بخش

وسیعی از خراسان و بلوچستان و سیستان بود، با رای حکمیت دولت ترکیه، قرارداد تعیین حدود امضاء شد (۱۳۱۴ ه.ش.) و بالاخره در جهت هماهنگی سیاست در منطقه پیمان دوستی و عدم تجاوز بین ایران و ترکیه و افغانستان و عراق در کاخ سعد آباد به امضاء رسید (۱۳۱۶ ه.ش.). در مورد رود هیرمند هم در ۱۳۱۸ ه.ش. قراردادی با افغانستان به امضاء رسید.

روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان که از مدتها قبل شروع شده بود، پس از نمایان شدن آثار جنگ جهانی اول گسترش بیشتری یافت.

احداث بسیاری از ساختمانها و تاسیسات کشور و از جمله راه آهن به وسیله کارشناسان آلمانی انجام می گرفت. تاسیس دانشگاه تهران و گسترش مراکز آموزشی و اعزام محصل به خارج و تصویب قوانین غالباً مربوط به این دوره است. پس از به قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلری (۱۹۳۳ م.) با شروع جنگ، انگلیسیها مانع حمل کالای آلمان از راه دریا به ایران شدند. آلمان راه شوروی را انتخاب کرد. سیاست بریتانیا قطع رابطه با دولت هیتلری بود اما رضاخان تعلل نشان داد.

در اول تیر ۱۳۲۰ ه.ش. آلمان خاک شوروی را مورد حمله قرار داد. چرچیل با وجود تمامی دشمنی، متحد شوروی شد. مسئله رساندن مهمات به جبهه روسیه فقط از طریق راه آهن ایران حل می گردید، اما مشکل اعلام بی طرفی ایران بود. در ۲۷ تیر ۱۳۲۰ ه.ش. انگلیس و روسیه یادداشتهای مشابهی به ایران تسلیم و از فعالیت آلمانها ابراز نگرانی کردند و خواستند که تعداد آلمانیهای مقیم ایران را به یک پنجم کاهش دهد. پیغام خصوصی انگلیس هم واگذاری راه بود اما از طرف ایران به آن توجه نشد. التیماتوم دو کشور و پیام هیلتر، رضاخان را در وضع بغرنجی قرار داد. وی سیاست دفع الوقت را در پیش گرفت. در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. ایران از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار گرفت. ارتشی که تمام هم رضاخان صرف آن شده بود، به هنگام ورود قوای بیگانه توان مقاومت نداشت و از جانب ملت هم مورد حمایت قرار نگرفت و از هم پاشید.

رضا خان ناچار به فروغی متوسل شد که سالها او را کنار گذاشته بود. روسها شدیداً با بودن رضاخان مخالف بودند حتی سخن از بازگشت قاجاریه و تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری پیش آمد. اما ظاهراً با مهارت و سوابق فراماسونری فروغی این مسئله منتفی شد و قرار شد رضاشاه از سلطنت کناره گیری کند (تنها راه چاره در آن

موقعیت استعفاء، به منظور جلوگیری از فرپاشی ایران و تقسیم آن، بود) و پسرش محمدرضا به سلطنت برسد و به این طریق نفوذ سیاست انگلیس در هیئت حاکمه ایران همچنان باقی ماند. رضا شاه با استعفاء از سلطنت به تبعید رفت.

رضا خان در مرداد ۱۳۲۳ ه.ش. در ژوهانسبورگ در گذشت.

محمدرضا شاه

محمد رضا ولیعهد بیست ساله با استعفای رضاخان بر طبق قولی که متفقین به فروغی داده بودند در اواخر شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. در مقام سلطنت قرار گرفت و در شرایط اشغال نظامی کشور توسط بیگانگان در مجلس سوگند یاد نمود. آغاز آزادی پس از سقوط رضا خان، توأم با آثار شوم جنگ و حضور قوای نظامی بیگانه بر ملت بود. فریاد عمومی برای انتقام از فجایع دوره گذشته با قول به جبران و محاکمه جنایتکاران و استرداد اموال و رعایت قانون اساسی، پاسخ گفته می شد. ایران با پیمان سه جانبه ای که به امضاء اسمیرنوف سفیر شوروی، بولارد وزیر مختار انگلیس و علی سهیلی وزیر خارجه ایران رسید به متفقین پیوست و روس و انگلیس متعهد شدند استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارند. با استعفای فروغی از نخست وزیری، سهیلی جای او را گرفت (۱۸ اسفند ۱۳۲۰ ه.ش.). دولت اجازه انتشار اسکناس گرفت و آن را در اختیار متفقین گذاشت. شوروی توانست حزب توده را تشکیل و رونق دهد. هیئت حاکمه در اختیار انگلیس بود، مع الوصف احزابی را برای مقابله با توده شکل داد. بار دیگر میلسپوو هیئتهای مستشاری نظامی و مالی وارد ایران شدند. اما انگلیس به این سیاست راضی نبود. سهیلی بار دیگر در صحنه گذاشته شد و او در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ ه.ش. به آلمان اعلان جنگ داد و به اعلامیه ملل متحد پیوست. در آذر ۱۳۲۳ ه.ش. کنفرانس تهران با شرکت استالین و روزولت و چرچیل تصمیمات مهمی در مورد جنگ گرفت، ایران پل پیروزی نامیده شد.

مجلس چهاردهم محل برخورد سیاستهای مختلف و افشاگریها و رد اعتبار نامه ها بود. اعتبار نامه پیشه وری رد شد. دکتر مصدق با مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء در صدد بود وابستگی او را به انگلیسیها نشان دهد. وی به اتفاق جمعی از نمایندگان اختیارات میسلپوم را لغو و او را از ایران اخراج کردند و با اعطای هر نوع امتیاز به خارجیان در دوران اشغال کشور مخالفت نمودند. ساعد در ۸ فروردین ۱۳۲۳ ه.ش. جانشین سهیلی شد.

با شکست آلمان و تسلیم این کشور، منشور ملل متحد تهیه شد. ایران از امضاءکنندگان اولیه آن بود مسئله تخلیه ایران از قوای بیگانه در کنفرانس (۱۷ ژوئیه ۱۹۴۵ م. مرداد ۱۳۲۴ ه.ش.) پتسدام مطرح شد، و استالین و چرچیل موافقت کردند بلافاصله ایران را تخلیه نمایند. بعد از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی و تسلیم بلاقید و شرط ژاپن، ایران، طی یادداشتی خواهان خروج قوای بیگانه شد. وزرای خارجه سه کشور اشغالگر توافق کردند تا ۱۲ اسفند ۱۳۲۴ ه.ش. خاک ایران را تخلیه کنند. در همین زمان پیشه وری که در روزنامه آژیر حملاتی به هیئت حاکمه می نمود، در پناه قوای شوروی و قوای مسلحی که تدارک دیده بود، آذربایجان را اختیار گرفت. دولت مرکزی به ریاست صدرالاشراف که تازه معرفی شده و در مجلس مورد اختلاف بود، در مقابل شورش آذربایجان اقدامی نکرد. دولت بعدی با ریاست حکیمی، اقدام شوروی را در حمایت از فرقه دمکرات مورد اعتراض قرار داد و از انگلیس و آمریکا در خواست حمایت نمود.

ارتش سرخ مانع رسیدن قوای دولت مرکزی به آذربایجان شد (۳۰ آبان ۱۳۲۴ ه.ش.). شهرهای آذربایجان در اشغال فرقه دمکرات قرار گرفت. انگلیس و آمریکا نگران، در مقابل اقدام شوروی، عکس العمل نشان دادند. در همین احوال حزب کومله کردستان، تاسیس دولت جمهوری کردستان به ریاست قاضی محمد را اعلام داشت (بهمن ۱۳۲۴ ه.ش.). سه ماه بعد حکومت‌های خود مختار آذربایجان و کردستان در پناه ارتش سرخ، قرارداد موافقت و اتحاد منعقد نمودند (۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ ه.ش.). اندکی بعد در خوزستان و در فارس هم گروه‌هایی با حمایت انگلیس، سر به شورش برداشتند که نوعی مقابله عملی با سیاست شوروی در آذربایجان و کردستان بود.

در اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اعلام شد که ایران طبق ماده ۳۵ منشور، علیه شوروی به شورای امنیت اعلام شکایت نموده است، ویشینسکی نماینده شوروی، اتهامات وارده از جانب ایران را رد کرد. مسئله آذربایجان اولین موضوع دستور کار سازمان ملل نوبنیاد بود و لذا مورد توجه افکار عمومی مطبوعات و نمایندگان کلیه دول قرار گرفت. قوام السلطنه بار دیگر در ۶ بهمن با ظاهری دوستانه با احزاب چپ و شوروی، ولی باطنا متکی به سیاست غرب، با عنوان نخست وزیر وارد صحنه شد و خواهان مذاکره مستقیم با استالین و مولوتف گردید و با هواپیمای روسی به مسکو رفت. پیشنهادهای بدوی استالین سنگین بود. قوام فقط بهره برداری مشترک از نفت شمال را قول داد که به امضای قراردادی انجامید. شورای امنیت طرفین را به مذاکره دعوت کرد. آمریکا، شوروی را به سبب ادامه اشغال ایران تهدید کرد و شوروی به طمع این که نفت شمال را به دست آورد و شکایت ایران در

سازمان ملل متوقف بماند و مقابله ای با آمریکا نکرده باشد، قوای خود را خارج کرد (۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵ ه.ش.). در نتیجه با حمله ارتش، آذربایجان از تجربه نجات یافت (۲۱ آذر ۱۳۲۵ ه.ش.) و قدرت مرکزی با حمایت غرب تثبیت شد و کردستان هم در اسفند ۱۳۲۵ ه.ش. با شکست جمهوری کردستان و اعدام سران آن حفظ شد.

مجلس پانزدهم در ۲۹ مهر ۱۳۲۶ ه.ش. موافقتنامه قوام - ساد چیکف را کان لم یکن اعلام، و دولت را مکلف نمود که برای استیفای حقوق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران، اقدام نماید. این تصمیم باعث عصبانیت شوروی و مسرت آمریکا و نگرانی انگلیس گردید و آثاری را به دنبال داشت. قوام بر خلاف انتظار، در اوج قدرت کنار گذاشته شد. سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ ه.ش. کابینه های حکیمی، هژیر، ساعد، منصور، رزم آراء و علاء در جهت استحکام دربار و تامین منافع ملت، تشکیل شدند.

واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران، حکومت نظامی در تهران برقرار و حزب توده غیر قانونی گشت و اعضای فعال و کارگزاران آن تارومال شدند و از سوی دیگر آیت الله کاشانی دستگیر و به کشور لبنان تبعید گردید و با ایجاد پاره ای تغییرات در قانون اساسی با تشکیل مجلس موسسان و تصویب آن مجلس سنا که نیمی از اعضای آن انتصابی بودند شکل گرفت و شاه با شرایطی از قدرت منحل کردن هر دو مجلس برخوردار گردید.

در دوره نخست وزیری ساعد، پس از مذاکرات مفصلی نمایندگان انگلستان و ایران (گس و گلشایان) قرارداد الحاقی به قرارداد نفتی ۱۹۳۳ ایران و انگلیس را امضاء کردند. ساعد قرارداد الحاقی را در پایان دوره پانزدهم به مجلس برد ولی به لحاظ مقاومت اقلیت برجسته آن روز مجلس، فرصت تصویب پیدا نشد. و مذاکرات انجام شده پیرامون قرارداد الحاقی، باعث آگاهی مردم و افشاشدن ماهیت استعماری قرارداد قبلی گردید. دولت ساعد نتوانست دوام بیاورد واستعفا کرد. پس از او علی منصور به نخست وزیری رسید. او هم پس از رد قرارداد الحاقی از طرف مجلس شانزدهم، جای خود را به رزم آراء، رئیس ستاد ارتش داد. قرارداد الحاقی در مجلس به کمیسیون مخصوص به ریاست دکتر مصدق واگذار شد و او ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی صراحتاً قرارداد داری و ۱۹۳۳ و نیز قرارداد الحاقی را بی اعتبار دانست. انگلستان برای مقابله با نهضت ابتدا مسئله دول مستقل عربی جدید در منطقه خلیج فارس را مطرح کرد که خوزستان ایران را هم شامل می شد. سپس برای در مضیقه قرار دادن ایران از لحاظ

اقتصادی، دو شعبه بانک انگلیس در ایران را تعطیل و خواستار بازگرداندن ودیعه (یک میلیون لیره استرلینگ) به بانک و استرداد وامهای پرداختی به بازرگانان ایران شد و کمپانی نفت هم مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان پول خود را از گردش اقتصادی ایران خارج کرد.

قرارداد گس – گلشایان که منافع انگلیس را در نفت حفظ می کرد، مردود اعلام گردید و اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در آخرین روزهای ۱۳۲۹ ه.ش. تصویب و پس از سقوط کوتاه مدت علاء، دکتر محمد مصدق مامور اجرا آن شد. طی یک سال و نیم دوره اول زمامداری دکتر مصدق به منظور جلوگیری از اجرای ملی شدن صنعت نفت، تهدید نظامی، محاصره اقتصادی، شکایت به شورای امنیت و دیوان لاهه، اعزام هیئتهایی از نوع جاکس و استوکس و وساطت های آمریکا پیش آمد تا اینکه دکتر مصدق با شاه نتوانست در معرفی دولت به توافق برسد و استعفا کرد و قوام السلطنه روی کار آمد ولی حکومت چهار روزه قوام السلطنه ساقط گردید و با انگلیس قطع رابطه صورت گرفت .

با انتخاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری، دکتر مصدق اختیار قانون گذاری را به دست آورد و مجلس را منحل کرد. شاه نتوانست از این وضع بهره گیرد و مصدق را عزل نماید. آمریکا و انگلیس و عوامل آنها، نوطه شکست نهضت را چیدند و حوادث ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش. شکل گرفت. گر چه آیت کاشانی علی رغم جو موجود، در ۲۷ مرداد طی نامه ای به دکتر مصدق، او را از وقوع کودتایی توسط زاهدی مطلع ساخت ولی متأسفانه آخرین تلاش برای ایجاد اتحاد نقش برآب شد و فردای آن روز (۲۸ مرداد) سرلشکر زاهدی با حمایت مستقیم دولت آمریکا و سازمان سیا و همراهی انگلیس توسط جمعی که در داخل تدارک دیده بودند به آسانی حکومت را در دست گرفت و نخست وزیری کودتا شد.

در سال ۱۳۵۲ ه.ش. درآمد حاصل از فروش نفت افزایش یافت و اعلام شد که ایران حاکمیت بر نفت را به دست آورده است و در همین زمان در افغانستان با کودتا جمهوری اعلام شد که هشدار دیگری برای شاه بود. به دنبال چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و اعلام تحریم نفتی غرب از جانب اعراب، قیمت هر بشکه نفت ایران چهار برابر افزایش یافت و دریافت آن به چنان میزانی رسید که نظام شاه از هزینه آن عاجز ماند و سخاوتمندانه به بسیاری از

کشورها وام یا کمک بلاعوض داد و به خرید تسلیحات انبوه مدرن پرداخت تا عنوان قدرتمند پیدا نماید و ژاندارم منطقه شناخته شود. ارتش ایران در پیروی از سیاست آمریکا در جبهه ظفار به سرکوبی مبارزین علیه سلطان عمان پرداخت. اختلافات مرزی ایران و عراق شدت یافت و تا برخورد مسلحانه پیش رفت و سرانجام در اسفند ۱۳۵۳ ه.ش. با موافقتنامه الجزایر به صلح و آشتی انجامید و مرز ثابت دو کشور به طور دائم مشخص شد.

بالاخره در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ رژیم شاه پس از ۳۷ سال حکومت توسط انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) سقوط کرد و جای خود را به جمهوری اسلامی داد. که با توجه به اینکه در کتاب تاریخ معاصر ایران سال سوم دبیرستان مفصلاً تاریخ جمهوری اسلامی ایران را نوشته اند از آوردن آن در اینجا خودداری میکنیم.

اولین حکام سلسله هایی که بر ایران حکومت کرده اند

نام سلسله	اولین حاکم	سال شروع حکومت
مادها	دیاکو	۷۰۸ قبل از میلاد
هخامنشیان	کوروش	۵۵۰ قبل از میلاد
اشکانیان	اشک	۲۵۰ قبل از میلاد
ساسانیان	اردشیر بابکان	۲۲۴ میلادی
امویان	معاویه	۱ هجری شمسی ^۶
عباسیان	السفاح	۹۲ هجری شمسی
طاهریان	طاهر	۱۶۵ هجری شمسی
صفاریان	یعقوب لیث	۲۱۹ هجری شمسی

با توجه به اینکه در میان متن تاریخ تاسیس سلسله ها به صورت هجری قمری آمده است برای مقایسه و آشنایی بیشتر تاریخ ها در این قسمت به ^۶ صورت هجری شمسی آورده شده است

سامانیان	نصر	۲۳۸ هجری شمسی
آل زیار	مرداویج	۲۷۶ هجری شمسی
آل بویه	رکن الدوله (حسن)	۲۸۰ هجری شمسی
دیالمه	کاکویه	۳۵۸ هجری شمسی
غزنویان	سبکتین	۳۱۱ هجری شمسی
آل افراسیاب	بغراخان	۳۲۹ هجری شمسی
آل مأمون	ابوعلی مأمون	۳۴۵ هجری شمسی
سلجوقیان	طغرل	۳۸۹ هجری شمسی
خوارزمشاهیان	قطب الدین محمد	۴۵۰ هجری شمسی
غوریان	محمد بن سوری	۵۰۳ هجری شمسی
ایلخانیان	اوکتای قاآن	۵۸۹ هجری شمسی
چوپانیان	امیر چوپان	۶۷۶ هجری شمسی
ایلخانیان	شیخ حسن	۶۹۶ هجری شمسی
آل اینجو	محمود شاه	۶۸۹ هجری شمسی
مظفریان	امیر مبارزالدین	۶۹۶ هجری شمسی
سربداران	امیر عزالدین عمر	۶۱۲ هجری شمسی
قراختائیان	خواجه عبدالرزاق	۶۹۸ هجری شمسی
	یراق حاجب	۵۷۹ هجری شمسی

اتابکان یزد	زین الدین رسام	۵۵۰ هجری شمسی
اتابکان لرستان	ابوطاهر	۵۵۲ هجری شمسی
اتابکان فارس	مظفرالدین سنقر	۵۰۳ هجری شمسی
اتابکان شام و دیار بکر	عمادالدین زنگی	۴۴۱ هجری شمسی
اتابکان آذربایجان و عراق	اتابک ایلدگز	۴۹۱ هجری شمسی
تیموریان	امیر تیمور	۷۶۴ هجری شمسی
قراقویونلو	قرامحمد	۷۶۹ هجری شمسی
آق قویونلو	قراعثمان	۷۶۹ هجری شمسی
صفویه	شاه اسمعیل	۸۶۵ هجری شمسی
افشاریه	نادر	۱۱۰۸ هجری شمسی
زندیه	کریم خان	۱۱۲۳ هجری شمسی
قاجاریه	آغامحمد خان	۱۱۶۰ هجری شمسی
پهلوی	رضا خان	۱۳۰۲ هجری شمسی
جمهوری اسلامی ایران	امام خمینی(ره)	۱۳۵۷ هجری شمسی

گردآورنده: علیرضا گودرزی

(کارشناس ارشد تاریخ ایران دوران اسلامی)

سرگروه درس تاریخ دبیرستانهای گیلانغرب

